



## امشی بحشرات بهائی

سید محمد مهدی مرتضوی

[www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

به نام خدا

اللهم عجل لوليک الفرج

[www.bahatismiran.com](http://www.bahatismiran.com)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما رادر این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی ( بهائیت در ایران [www.bahatismiran.com](http://www.bahatismiran.com) ) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد رادارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahatismiran@bahatismiran.com](mailto:bahatismiran@bahatismiran.com)

[bahatismiran@gmail.com](mailto:bahatismiran@gmail.com)

[info@bahatismiran.com](mailto:info@bahatismiran.com)

[bahatism1@yahoo.com](mailto:bahatism1@yahoo.com)

# امشی بحشرات بهائی

نویسنده

محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

ناشر چاپی:

علامه

# [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

امشی بحشرات بهائی

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرتضوی لنگرودی، محمد مهدی

عنوان و نام پدید آور: ...امشی بحشرات بهائی / تالیف محمد مهدی مرتضوی.

مشخصات نشر: قم: علامه، [۱۳۴۳].

مشخصات ظاهری: ۱۷۱ ص، ۱۱/۵×۱۶/۵ س م.

شابک: ۳۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: چاپ مکرر: موسسه مطبوعاتی **فراهانی**، ۱۳۴۳.

موضوع: بهائیگری

موضوع: بهائیگری - تاریخ

موضوع: بهائیگری - عقاید

رده بندی کنگره: ۳۶۵ BP / م ۳۶ الف ۸ ۱۳۴۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۰۶۲۱۰

پایگاه اینترنتی  
بهائیت در ایران

## پیشگفتار

به نام خدا در سه سال پیش کتابی به نام (امشی بحشرات بهائی) که رد بر یاوه‌ها و اراجیف باند خیانتکار بهائیت است تألیف و طبع نمودم، چون این کتاب تا حدی مرغوب واقع شد، در این مدت کوتاه کمیاب گردید به طوری که جناب حاج آقا شمس فراهانی مؤسس بنگاه مطبوعاتی فراهانی که همواره خدمتگزار به عالم دین و دانش‌اند و پیوسته در چاپ و نشر کتابهای دینی کوشا هستند اقدام بر تجدید طبع آن، با چاپ خوب و کاغذ اعلا و جلد مرغوب نمودند، از جانب نگارنده هم با وجود موانع زیاد تجدید نظری به عمل آمد و تا حدی بعضی مطالب کتاب حک و اصلاح گردید، به طوری که می توان گفت که چاپ فعلی نسبت به چاپ اول از جهاتی پسندیده تر است، از خداوند متعال توفیقات روز افزون آقای فراهانی را در نشر آثار گرانبهای دینی، خواستارم. در ضمن باید این مطلب را متذکر شد، که عده ای [صفحه ۴] از فریب خوردگان بهائیت بر اثر مطالعه این کتاب، هدایت یافته مشرف به دین مقدس اسلام شدند. بنابراین نگارنده ثواب آن را که از قدرت بشر، حسابش بیرون، و در نزد پروردگار جهانیان، روشن و آشکار است به روح پرفتوح پدر بزرگوار و عالی مقام مرحوم آیه الله العظمی حضرت حاج آقا سید مرتضی حسینی لنگرودی اعلی الله مقامه الشریف که یکی از مراجع تقلید عصر خویش به شمار می رفت نثار می نمایم، خداوند حضرتش را با اجداد طیبین و طاهرینش محشور فرماید و او را در ببحوحه رحمت و نعمت بی پایان خویش غوطه ور سازد. و امید است که این، خوب باعث شود که روح پرفتوح حضرتش در آن عالم دعای خیر در حق فرزندان روحانیش نموده تا بر توفیقات آنان بیش از پیش افزوده گردد و السلام علیکم و رحمه الله وبرکاته سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی به تاریخ ۴۳/۱۱/۲۱ [صفحه ۵]

## سبب تألیف و طبع این کتاب

چون از گوشه و کنار شنیده می شد که در دهات و شهرستانها به ویژه در جاهای دوردست که فاقد از روحانیین و حامیان دین مبین اسلام است بهائیان مانند ملخ هائی که یک باره هجوم به مزرعه آورده، آفت خرمن گندم می شوند هجوم به حریم مسلمانان ساده لوح عوام به خصوص جوانان آنان آورده و می آورند و با تبلیغات مسمومانه خویش مرام بهائیت را به آنان تحمیل می کنند. و به مردم ساده لوح چنین تزریق می نمایند که مرام بهاء از جانب خدا آمده ناسخ شریعت مقدس اسلام است، و نیز این طور تبلیغ می کنند که دین مقدس اسلام دستوراتش بسیار مشکل، علاوه بر آن مسلمانان را درغل و زنجیر قیدها قرار داده از تمام خوشی های دنیا محروم ساخته است، در عوض وعده [صفحه ۶] بهشت و نعمت های گوناگون و حور و غلمان به آنان می دهد و به عبارت دیگر از لذت های نقد جلوگیری کرده، به نسیه حواله می کند، ولی دین بهاء برعکس تمام دستوراتش بسیار سهل و آسان و پیروانش را در همه امور آزاد قرار داده است، البته بدیهی است که بشر طبعاً آزادی و در عین حال دین خواه است لذا وقتی که دید دینی این همه او را در تمام امور آزاد قرار داده است طبعاً پیرو آن می شود. از این نقطه نظر است که مردم ساده لوح، فوج فوج پیرو مرام بهائیت می شوند. ولی بی خبرند از اینکه وجود دین برای دفع فواحش و منکرات و منزّه ساختن بشر است از رذائل اخلاق و پلیدی ها و نیز سوق دادن بشر است به کارهای نیک، پس با بودن دین مطلق العنان بودن معنی و مفهومی ندارد، علاوه بر آن غافلند از اینکه مرام بهائیت دین نیست بلکه یک باند خیانتکاری است که مردم را از راه دین به بی دینی و به اسم دین آمپول ضد دین تزریق می کند و سرانجام آنان را به سنگلاخ گمراهی، دچار و به وادی نامتناهی بدبختی سرگردان می نماید. بسیار به جا است که یک داستان کوچک از نظر خوانندگان محترم بگذرد تا اینکه معلوم گردد که ما به چه جهت به طبع این کتاب پرداخته ایم، و آن اینکه یکی از دوستان با ایمانم می گفت: یک روز در فصل زمستان، هوا بی اندازه سرد بود، من بر اثر صدفه و اتفاق در وقت ظهر، گذارم به مسجد شاه طهران افتاد. با خود گفتم چه خوب است که در اینجا وضوئی برای نماز بسازم، لب حوض رفته، شروع [صفحه ۷] به وضوء ساختن نمودم. در اثنا وضوء با یک جوان ژینگلوی امروزی مواجه شدم، جوان به عقیده خودش می خواست برایم دلسوزی کند! لذا با یک لحن سوزانی گفت: ای آقا چرا شما در این هوای سرد که هر کسی برای خود جای گرمی تهیه کرده، خود را به مشقت انداخته ای آستین های خویش را تا آرنج بالا کشیده، مشغول آب ریختن بر آن هستی، مگر نشنیده ای دینی به نام دین بهاء از جانب خدا آمده، ناسخ شریعت اسلام است؟ اگر نشنیده ای اکنون از من بشنو و

بیا پیرو این دین پاک شو چه آنکه این دین دستوراتش بسیار آسان است مثلا نمازش عبارت است از چند سطر دعاء و آن هم در چند مورد، به کلی بر انسان ساقط می‌شود: ۱-ضعفی که از ناحیه مرض بر انسان عارض گردد. ۲-ضعفی که از اثر سالخوردگی دامن گیر انسان شود، تو را به وجدانت قسم این دستورات آسان نیست؟ دوستم گفت، چون من آن جوان را شخصی روشن فکر و در عین حال بی غرض یافتم، در آن هوای سرد که سوز و بوران ما را از هر طرف محاصره کرده بود، در حدود دو ساعت با او صحبت نمودم، تا اینکه او را قانع ساختم که مرام کثیف بهائیت، دین نیست، که بتوان درباره‌اش گفت: از جانب خدا آمده یا نیامده دینش آسان است یا مشکل، ناسخ شریعت است یا نیست، بلکه سیاست استعمارگران روسی اقتضاء کرده که نقشه خائنانه ای طرح کنند و یک سبک سر دیوانه‌ای را به دام ببندازند، از طریق او پاره‌ای از اوهام و اراجیف را در دسترس عموم قرار داده، [صفحه ۸] به وسیله‌ی آن صفوف اتحاد و یگانگی مسلمانان را از هم گسسته نمایند و آنان را در آتش تفرقه و نفاق قرار دهند، خلاصه نقش [۱] خود را به مورد اجراء گذارند، یک سبکسری را به نام علی محمد به دام انداخته بعد از آن هم حسینعلی نامی را تخمین نموده، از طریق این دو عنصر ناپاک به هدف شوم خویش نائل گشتند!! همین که سخنانم بدین جا رسید، دیدم جوان رنگ عوض کرده با حالت پشیمانی دست روی دست می‌زد و می‌گفت ای کاش من خودسرانه وارد به این مرام کثیف نمی‌شدم چه خوب بود در این راه با کسی مشورت می‌نمودم اوه چه کار ناروایی را انجام داده، خود را به این شام سیاه نشاندم، دوستم گفت، از این سخنان جوان دانستم که وی در اصل بهائی نبوده بلکه از فریب خوردگان بهائیت به شمار می‌رود، لذا از او سؤال نمودم، عزیزم شما مگر چه دینی داشتی، جوان گفت من مانند شما مسلمان و شیعه دوازده امامی بودم، پدر و مادر و آباء و اجدادم تماما شیعه دوازده امامی بودند ولی من بر اثر تبلیغات یکی از هم شاگردانم که با هم در یک دبیرستان درس می‌خواندیم، در حدود یک سال است به این مرام وارد شدم، هر چند در اثناء تبلیغات مبلغین بهائیت به تناقضات زیادی روبرو شده، به آنان اعتراض می‌کردم که چرا سخن به تناقض می‌گوئید. آنان هم گاهی با هو و خنده مرا ساکت می‌نمودند زمانی هم جوابم را در بوته اجمال و زاویه اجمال قرار می‌دادند، ولی من خود را این طور قانع می‌کردم، که این مبلغین [صفحه ۹] نمی‌توانند جواب مرا بدهند والا اگر با مبلغین زبردست بهائیت روبرو شوم، قطعا به اعتراضات من پاسخ خواهند داد و نیز این قسم خویش را محکوم می‌ساختم که شاید در حقیقت تناقضی در بین نباشد بلکه آنها به نظر من متناقض با هم جلوه می‌کند. خلاصه با همین حرف‌ها در مدت یک سال در مرام بهائیت پابرجا بودم، ولی اکنون از فرمایشات متین شما کاملا یقین نمودم که آن تناقضاتی که به نظر من می‌رسید تماما درست بوده و نیز قطع کردم که همه گفتار آنها در زمره لاطائلات محسوب می‌شود. بنابراین خواهشی که از شما دارم اینکه در تمام ساعات روز یک ساعتی را برایم معین کنید تا در آن ساعت به نزدتان حاضر، از سخنان متین شما بهره مند شوم، دوستم گفت خواهش جوان را پذیرفته، یک ساعتی را برایش تعیین نمودم، جوان در همان ساعت حاضر می‌شد. من هم با کمال اشتیاق هر قدر که می‌توانستم تناقضات و اراجیف بهائیت را به او گوشزد می‌کردم، و نیز قوانین عالی اسلام را به وی می‌آموختم، جوان هم با شجاعتی تمام به محفل بهائیان می‌رفت و با مبلغین آنها به بحث و جدال می‌پرداخت. تا اینکه روزی به نزد من آمد و گفت که دیگر بهائیان مرا به محفل خود راه نمی‌دهند، گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه مبلغین بهائیت پی بردند، که من از دینشان برگشته و از مراسمشان دست کشیده‌ام، لذا مرا به اسم ناقض از خود دور ساختند، این بود تمام جریان آن داستان کوچک. [صفحه ۱۰]

### گفتار نگارنده

نگارنده گوید، چون نود و نه درصد، احتمال می‌رفت، برخی از جوانان روشنفکری که در مرام بهائیت به سر می‌برند، در حقیقت از فریب خوردگان بهائیت باشند و به خیال اینکه این مرام کثیف که آن همه آنها را در تمام امور آزاد قرار داده و از هیچ گونه فواحش و منکرات مانند زنا، لواط، قمار، شراب، دروغ، خیانت، تزویر و غیر آنها جلوگیری ننموده، واقعا دینی است از جانب خدا آمده لذا برای هدایت آنان به تالیف این کتاب و به طبع آن پرداختیم، و از روی مدرک صحیح ثابت نموده‌ایم که این مرام کثیف از جانب خدا نیامده بلکه از طرف روس‌ها پایه گذاری شده، و نیز با دلیل و برهان زنده گفتار سخیفانه میرزا بهاء را یک به یک

رد نموده‌ایم. امید است که فریب خوردگان و گم شدگان وادی ضلالت و غرق شدگان دریای بدبختی و هلاکت بر اثر مطالعه بی طرفانه و قضاوت عادلانه خویش از مرام خانمان برانداز بهائیت دست کشیده به دین مقدس اسلام رجوع کنند و نیز آنانی که در صدد گول خوردن هستند با مطالعه این کتاب به موهوم بودن مرام بهائیت واقف شده، از وارد شدن در آن مرام کثیف خودداری نمایند. [صفحه ۱۱]

### تنبیه:

در اینجا به سه مطلب گوشزد می‌شود: ۱- هدف حقیقی در تألیف و طبع این کتاب، هدایت فریب خوردگان بهائیت و جلوگیری از آنانی که در صدد گول خوردن هستند می‌باشد چون ما از هدایت بهائینی که در اصل بهائی هستند مأیوس می‌باشیم چه آنکه آنها ابدا حاضر نیستند از این گونه کتاب‌ها را مورد مطالعه خود قرار دهند، که شاید در نتیجه به راه مستقیم، هدایت شوند، و اگر هم چند نفری از آنها یافت شوند، مبلغین و زمامدارانشان آنها را شدیداً منع و جلوگیری می‌نمایند. ۲- در این کتاب فقط از گفتار سفیهانه میرزا بهاء تعقیب و یک به یک آنها با دلیل و برهان رد می‌شود. هر چند مرام بهائیت، پایه و شالوده‌اش بر روی مرام بابیت استوار است بنابراین می‌بایست در مرتبه اول از مرام بابیت تعقیب شود، ولی چون خوشبختانه مرام بابیت پیروی ندارد و اگر هم داشته باشد خیلی معدود و در زمره معدوم محسوب می‌شود، لذا در بحث پیرامون آن خودداری شد، و چون نمی‌خواستیم از تاریخچه علی محمد و داستان قره العین به طور کلی صرف‌نظر شود، لذا تمام آنها را به رشته نظم درآورده، در آخر کتاب درج می‌نمائیم. ۳- ما، مرام بهائیت و بابیت را دین نمی‌دانیم، بنابراین [صفحه ۱۲] اگر در برخی از عبارات این کتاب و در بعضی از اشعار لفظ دین بر آن دو اطلاق گردید نظر ما دین نبوده بلکه به دو جهت نام دین بر آن دو مرام نهاده شده است: ۱- به جهت اینکه چون بهائیان مرام بهائیت را دین می‌دانند، ما هم روی منطق و عقیده آنها سخن رانده نام دین بر آن اطلاق نمودیم. ۲- در اشعار فقط به جهت ضرورت شعری بوده که اطلاق دین به مرام بابیت شده است.

### جهت نام گذاری این کتاب، امشی به حشرات بهائی

سبب نام نهادن این کتاب، امشی به حشرات بهائی برای این است که چون بهائیان مانند حشرات مودی مثل پشه، مگس، عقرب، مار، و غیر آنها در نفوس بشر رخنه کرده، با نیش‌های مسمومانه تبلیغ، مزاحم حال مردم می‌شوند لذا ما آنها را به حشرات بهائی نام نهادیم، البته خوانندگان محترم می‌دانند که موادی مانند، امشی و ددت و غیر آن دو اختراع شده که بشر می‌تواند به وسیله آنها حشرات مودی را از خود دور سازد، بنابراین این کتاب هم چون خاصیت امشی را داراست، یعنی همان طوری که امشی دفع کننده حشرات مودی است، این کتاب هم دور سازنده ی حشرات مودی بهائی است، این کتاب هم دور سازنده ی حشرات مودی بهائی است. به قدری در دفع آن حشرات مؤثر است که اگر در هر جا حشرات مودی بهائی بوی آن را استشمام کنند به فوریت از آنجا دور گشته، دیگر به سراغ آن مکان نمی‌روند لذا با این شباهت، ما این کتاب را امشی به حشرات بهائی نام نهادیم: پس بر مسلمانان به ویژه جوانان آنان لازم است که یکی از این امشی‌ها را در خانه یا مغازه خود نگاه داشته، همیشه آن را [صفحه ۱۳] به کار اندازد؛ یعنی مورد مطالعه خویش قرار دهند، و اگر هم برخی از آنها سواد ندارند از رفیق باسواد خود استفاده کنند، تا بدین وسیله بتوانند برای همیشه از شر حشرات مودی بهائی آسوده باشند. [صفحه ۱۴]

### حمد و سپاس

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس بی قیاس مرخدائی را سزاست که به بشر نعمت عقل و علم را ارزانی داشت، و او را بر تمام جنبندگان مزیت بخشید که حق را از باطل تمیز داده، از آنچه را که حق است پیروی نماید، و درود نامحدود بر روان پاک پیغمبری باد که سلسله جلیله پیغمبران به وجود شریفش ختم و تمام کتب آسمانی به قرآن مجیدش نسخ گردید، و نیز درود بی پایان بر روان پاک دوازده جانشین معصومش باد که اول آنها وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخر آنها وجود نازنین حضرت بقیه الله حجه بن الحسن «امام زمان» عجل الله تعالی فرجه الشریف است می‌باشد، که تمام شیعیان و پیروانش

پیوسته در انتظار مقدم شریفش به سر می برند و همیشه از درگاه بلند پایگاه خدای بزرگ و آفریننده سترک ظهور حضرتش را خواستارند. [ صفحه ۱۵ ]

## هدف مقدس ادیان آسمانی

یگانه هدف حقیقی و مقصود اصلی ادیان آسمانی [۲] همانا هدایت بشر از حضيض بدبختی و چاه ضلالت و گمراهی به اوج سعادت و به راه راست بوده است و بالنتیجه سوق دادن بشر، به یک مبداء اعلی و خدانشناسی و پرستش معبودی که جامع جمیع صفات کمالات و منزّه و مبری از تمام نقایص است می باشد، این نکته براباب فضل و دانش پوشیده نیست که تمام ادیان آسمانی ضامن سعادت دو جهان بشزند، پس برهر بشری لازم است که در زمان هر پیغمبر صاحب شریعتی که واقع شد از دستورات شریعت او پیروی نماید. و اما تمیز دین آسمانی از غیر آسمانی مقامی است جداگانه بایستی در پیرامونش بحث شود. برای تمیز دادن دین آسمانی از غیر آسمانی [۳] علامات زیادی است و ما به جهت مراعات اختصار به سه علامت اصلی آن اکتفا می کنیم: «۱» معجزه داشتن ادعا کننده دین و شریعت. «۲» ثابت شدن صدق گفتار ادعا کننده دین و شریعت. «۳» بشارت دادن صاحب شریعت سابق به وجود مدعی شریعت. [صفحه ۱۶] بعد از خود در هر دینی اگر این سه علامت وجود داشت آن دین آسمانی و برحق است، پیروی از آن بر هر بشری که در آن زمان واقع شد، لازم است والا دینی به ناحق و برباطل و اجتناب از آن بر هر فردی واجب و لازم است.

## معجزه برای چیست؟

از جمله بدیهیات است که مدعی هر مقام و منصبی برای اثبات دعوی خویش باید دلیل اقامه کند، اربابان عقل سلیم بدون دلیل تاکنون از کسی ادعائی را نپذیرفته و نخواهند پذیرفت. چون مدعیان شریعت خود را وابسته به عالم وحی و الهام می دانند و این طور در نظر مردم جلوه کرده اند که اتصالشان به عالم ماورالطبیعه است لذا باید دلیل آن هم در خور دعوایشان باشد، تنها دلیلی که دعوای آنان را ثابت می نماید همانا دلیل غیبی است که ما آن را معجزه تعبیر می نماییم.

## صدق گفتار برای چه لازم است؟

صدق گفتار برای مدعیان شریعت از چندین نظر لازم است ولی ما به جهت اختصار به یکی از آنها اکتفا می کنیم و آنهاییکه ممکن است برخی از مدعیان شریعت در واقع دروغگو باشند، لکن برای اثبات دعوی خویش بر اثر بعضی از ریاضت های باطله مانند ریاضت های مرتاضین هندی از خود خارق العاده ای نشان داده بدان وسیله دعوای [ صفحه ۱۷ ] خود را ثابت نماید لذا از این نکته نظر صدق گفتار و راست گوئی برای مدعیان شریعت لازم است گذشته از آن طبق حکم عقل و وجدان و ارتکاز بشر، مدعی هر مقامی باید از خود صدق و راستی نشان دهد والا دعوایش را نمی پذیرند این مطلب را رفتار روزمره بشر ثابت می کند مثلا اگر کسی ادعا کند من در امانت داری هیچ گونه خیانت نمی کنم، مردم به صرف ادعای او حاضر نمی شوند، مال خود را به دست وی بسپارند بلکه درباره اش تحقیق کامل نموده، پس از اینکه به صدق دعوی وی پی بردند، آنگاه مال خویش را به رسم امانت به دست وی می سپارند، بنابراین آیا از عقل و وجدان و انصاف دور نیست؟ بشر کورکورانه بدون ثابت شدن صدق گفتار مدعی شریعت، دعویش را پذیرفته مال و جان و ناموس خویش را در اختیار او بگذارد!! پس صدق گفتار برای مدعی شریعت ضروری و حتمی است.

## بشارت صاحب شریعت سابق برای چه لازم است؟

بشارت پیامبر سابق به وجود پیامبر بعد از خود، از چندین نظر لازم است ولی ما به دو نظر اصلی آن اکتفا می کنیم: «۱» از نظر حجت خدا بر بندگانش «۲» از نظر امضاء صدق دعوی: اما حجت خدا بر بندگان از جمله بدیهیات است که هر شریعتی تا مادامی



## [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

قوانین آن معتبر و پیروی از آن واجب است که شریعت [صفحه ۱۸] بعد از آن را نسخ نکرده باشد، پس اگر شریعتی که دستوراتش عالی تر است شریعت سابق را نسخ نمود شریعت سابق از درجه اعتبار ساقط و اجتناب از آن واجب است، در این صورت بر خدا از باب قاعده لطف واجب است که حجت «دلیل» خود را بر پیروان شریعت سابق تمام کرده، به آنان بفهماند که اگر در زمان پیغمبر بعدی واقع شدند از شریعت او پیروی نمایند این حجت وقتی تمام است که خدای متعال پیامبر شریعت سابق را وادار کند که به وجود پیامبر بعد از خود بشارت دهد و نیز به پیروانش توصیه نماید که اگر در زمان شریعت بعدی واقع شدند از آن پیروی کنند [۴] پس از آنچه که گذشت چنین نتیجه به دست می‌آید که شریعت بعد، در صورتی حق و پیروی از آن واجب است که شریعت سابق، به آن بشارت دهد.

### اما امضاء صدق دعوی

صدق دعوی مدعی شریعت به بشارت پیامبر سابق ثابت می‌شود چون ممکن است همان طور که در سابق ذکر شد مدعی شریعت، از نظر ریاضت‌های باطله، به نام معجزه از خود خارق العاده‌ای نشان دهد و نیز در ظاهر به راستگویی شهره آفاق گردد ولی در باطن شخصی خیانتکار و دروغگو باشد بنابراین راستگویی او آشکار نمی‌شود مگر به بشارت پیامبر شریعت سابق، این بشارت در حقیقت امضاء صدق دعوی شریعت است پس از این دو نظر ثابت شد که بشارت [صفحه ۱۹] پیامبر سابق نیز لازم است اکنون با اجازه خوانندگان محترم به سراغ دین اسلام می‌رویم و از آن تحقیق کامل می‌نمائیم، تا بر خوانندگان عزیز آشکار گردد که آیا آن سه علامت در آن وجود دارد یا ندارد، پس از آن به سراغ مرام بهاء می‌رویم از آن نیز بررسی کامل می‌نمائیم.

### تحقیق در دین اسلام

آنچه از راه تواتر [۵] که «دلیل قاطع است» به ما رسیده اینکه پیامبر اسلام دارای معجزات فراوانی بوده است مانند صعود به آسمان، شق القمر، تسبیح سنگریزه در دست مبارکش، و غیر آنها که تا چهار هزار معجزه از حضرتش در تاریخ ضبط شده، یگانه معجزه جاودانی پیامبر اسلام قرآن مجید است. قبل از ورود به اعجاز قرآن، بسیار به مورد است که معنای معجزه را بیان کنیم. [صفحه ۲۰]

### معنای معجزه چیست؟

معجزه لغتی است تازی. پارسی آن «ناتوان کننده» است. چون پیامبران خدا برای اثبات دعوی خویش، با اتکال به پروردگار جهان، بدون اسباب ظاهریه، از خود چیزهائی نشان می‌دادند که بشر عادی از آوردن به مثل آن عاجز و ناتوان بود، لذا آن چیزهای عاجز کننده را معجزه نام نهادند.

### چرا قرآن مجید برخلاف کتب آسمانی دیگر معجزه است؟

برابر با دانش، پوشیده نیست که پیامبران خدا بر طبق مقتضیات هر عصری از خود معجزه‌ای نشان می‌دادند چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلام بازار سحر و جادو، به حدی رواج داشت که ساحرین و جادوگران به وسیله‌ی پنبه، ریسمان، جیوه، زیبق و غیر آنها انواع و اقسام حیوانات را ساخته، در آن حقه‌ها به کار برده و در مقابل آفتاب قرار می‌دادند. بر اثر تابش آفتاب تمام به جنبش درمی‌آمدند، با اینگونه کارها، فوق العاده توجه مردم را به خود جلب می‌نمودند، در آن زمان حضرت موسی (ع) با اتکال به پروردگار جهان، بدون اسباب ظاهریه، از خود معجزاتی نشان داد که یکی از آنها این بود، عصای خشکی را به زمین انداخت، به قدرت خدای توانا اژدهائی آشکار گردید، آنچه را که ساحرین در مدت یک سال ساخته و پرداخته بودند، بلعید بر اثر این معجزه، فوراً هفتاد نفر از ساحرین زبردست به خدای موسی (ع) ایمان آوردند، و نیز در زمان حضرت عیسی (ع) آسیای طبابت به هرچه سرعت تمام تر در گردش بود، به طوری که اطباء یونانی معالجات حیرت‌انگیزی از [صفحه ۲۱] خود نشان می‌دادند. فقط کاری که از آنها ساخته نبود، رفع پیسی کردن، کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا نمودن، مرده زنده ساختن بود در آن

زمان حضرت عیسی (ع) به اذن خدای متعال، از خود معجزاتی نشان می‌داد که از آن جمله رفع پیسی و کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا و مردم را زنده کردن بود بدین وسیله حضرتش مردم را به یکتاپرستی هدایت می‌نمود در زمان پیامبر اسلام «حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله» خورشید تابان فصاحت و بلاغت به منتهی درجه اش در جزیره‌العرب و حجاز، نورافشانی می‌نمود به طوری که اعراب جاهلیت به وسیله اشعار و خطبه‌های فصیح و بلیغ خویش بر یک دیگر فخر و مباهات می‌کردند. و با نرد فصاحت و بلاغت برد و باخت می‌نمودند به ویژه در بازار «عکاظ» که در نزدیکی طائف است، فصحاء و بلغاء عرب بر روی جهازهای شتر می‌نشستند و با آواز بلند، اشعار و خطبه‌های خویش را انشاء نموده، به وسیله آنها نظرهای مردم را به خود جلب می‌نمودند، و نیز در موسم حج و عمره «ماه ذی الحجه و رجب» فصحاء و بلغاء عرب به خصوص فصحای قریش در نزد علماء و روساء قبایل و صاحب منصبان قوم و عشیره، اشعار و خطبه‌های خویش را انشاد نموده، چنانچه مورد قبول و پسند آنها واقع می‌شد تمام را با آب طلا نوشته، بر دیوار کعبه نصب می‌نمودند، تا مادامی که کسی مانند آن نمی‌آورد او و قبیل او بر سایر قبائل فخر و مباهات می‌نمودند، به قدری فن فصاحت و بلاغت در اعراب جاهلیت شیوع داشت، که پانصد و پنجاه بیت شعر از هفت [صفحه ۲۲] شاعر [۶] زبردست مشهور عرب با آب طلا بر روی صفحات مخصوصی نوشته، بر دیوار کعبه نصب گردیده بود، آن اشعار به معلقات سبعة معروف گردید، معلقات سبعة سالیان درازی بر دیوارهای کعبه آویخته بود به قسمی که چهره درخشان آنها بر اثر گردو غبار تیره و تار گردیده بود کسی قادر نبود که از آن اشعار فصیح تر و بلیغ تر بیاورد تا اینکه پیامبر اسلام ظهور نمود، آیاتی به نام قرآن از جانب خدای توانا آورده، هنگامی که این آیه: (و قیل یا ارض ابلغی مائک و یا سماء اقلعی و غیض البها و قضی الامر - الخ) نازل شد، فصحاء و بلغا قوم دستور دادند، تا هنوز طبل افتضاح و ناقوس رسوائی آنان را زنده‌اند تمام معلقات سبعة معروفه را از دیوارهای کعبه بردارند، زیرا آنان می‌دانستند کلماتی را که پیامبر اسلام آورده نهایت فصاحت و بلاغت را حائز و تمام فنون ادبیت و بلاغت را [۷] داراست، هیچ گونه تعقید و تنافر و چیزهای دیگری که مخل به فصاحت و بلاغت است در آن وجود ندارد، شاعر مشهور، همین که آیات شریفه قرآن را شنید، پس از کاوش [صفحه ۲۳] کامل و پی بردن به عظمت قرآن، به دین مقدس اسلام مشرف گردید، و به جهت احترام به قرآن مجید، برای همیشه شعر گفتن را ترک نمود. ولی بیشتر از آنها بر اثر تکبر و تعصبی که داشتند، زربار قرآن نمی‌رفتند لذا نسبت دروغ به پیامبر اسلام بسته، می‌گفتند این کلمات یعنی آیات قرآنی بافته‌های محمد (ص) است از این نکته نظر بود که خدای متعال آیاتی [۸] چند درباره عدم قدرت بشر به آوردن مانند قرآن بر پیامبر اسلام نازل فرمود، پیامبر اسلام هم به آن آیات تحدی جسته با مردم مبارزه می‌نمود، به مردم می‌فرمود، اگر راست می‌گوئید قرآن گفته بشر است، یک سوره یا آیه ای مانند قرآن بیاورید. در عصر پیامبر اسلام مانند ولید بن مغیره که از فصحاء نامی عصر خویش بود و نیز فصحاء و بلغاء هر عصری به مبارزه برخاستند، پس از مدت کوتاهی با مغز در پرتگاه محکومیت سقوط کرده به ناتوانی [صفحه ۲۴] خویش اعتراف نمودند، نام و داستان چگونگی مبارزه آنان در کتب تاریخ مضبوط است. ما به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم پس تا به اینجا ثابت شد که گذشته از معجزات فراوانی که از پیامبر اسلام سرزده، قرآن مجیدش نیز برخلاف همه کتب آسمانی معجزه جاودانی و اختصاصی او گردید، زیرا تاکنون که چهارده قرن از عمر قرآن مجید می‌گذرد فصحا و بلغاء عرب نتوانسته‌اند یک سوره یا آیه ای مانند قرآن بیاورند وقتی که عرب که اهل زبان است ناتوان شد عجم به طور مسلم عاجز خواهد بود.

### صدق گفتار پیامبر اسلام

این مطلب مورد هیچ گونه شبهه و تردید نیست که تنها راهی را که می‌توان راستی و دروغگوئی، خوبی و بدبهای مردم پیش را ثابت نمود، همانا تاریخ است ما همین که نظر به تاریخ زندگانی پیامبر اسلام می‌افکنیم مشاهده می‌نمائیم که بر پیشانی درخشان زندگانی پیامبر اسلام راستی درستی، صفا، صمیمیت، پاکدامنی، پرهیزگاری حضرتش منقوش است، به قدری پیامبر اسلام در راه راستی و درستی قدم می‌زد، که در اعراب جاهلیت که در صدد محو اسلام و نابودی پیامبر گرام بودند، به محمد امین و راستگو معروف بود این خود دلیل بزرگی داشت بر اینکه پیامبر اسلام در زمان زندگانی خویش در طریق راستی و درستی

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

قدم می‌زده، گذشته از آن در تاریخ دوست و دشمن یک نقطه ضعفی از پیامبر گرفته نشده که العیاذ بالله در یک جا دروغ گفته و یا در یک مورد خیانت کرده باشد پس از راه تاریخ صدق گفتار پیامبر اسلام نیز به خوبی ثابت می‌شود. [صفحه ۲۵]

### بشارت پیامبران سابق به وجود پیامبر اسلام

ما اگر تورات و انجیل که در دسترس کلیمیان و مسیحیان است و آن عبارت از اسفار خمسه [۹] و اناجیل اربعه [۱۰] می‌باشد، با آن همه تحریفات [۱۱] و تبدیلات که در آن دو شده، مورد بررسی قرار دهیم مشاهده می‌کنیم که در سفر تثنیه، باب ۱۸ از صفحه [صفحه ۲۶] ۱۸ تا ۱۲۸ در پیرامون دین مقدس اسلام سخن رانده و نیز از نام نامی پیامبر (محمد بن عبدالله (ص)) بشارت داده است، ما به جهت رعایت اختصار از درج آن خودداری می‌نمائیم خوانندگان محترم را به نشانه فوق راهنمایی می‌کنیم. در انجیل یوحنا باب ۱۵ در عدد ۲۶ و باب ۱۶ در عدد ۷ تا ۱۵ نیز از نام و نشان پیامبر اسلام بشارت داده است. ما از آن فقط به نام نامی پیامبر اسلام که بشارت داده اکتفا می‌کنیم چنانکه قرآن مجید هم به همان اکتفا فرموده است. در سوره (۷) اعراف آیه (۱۵۶) می‌فرماید: الذین يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التورات و الانجيل الخ [۱۲] انجیل یوحنا از پیامبر اسلام به نام پریقلیطوس بشارت می‌دهید پریقلیطوس لغتی است یونانی معرب [۱۲] آن فریقلیط است و آن در [صفحه ۲۷] لغت تازی به معنی (محمد یا احمد (ع)) است و در لغت پارسی به معنی «بسیار ستوده است» بنابراین تورات و انجیل از وجود نازنین پیامبر اسلام خبر داده اند پس آن سه علامت تماما در مدعی شریعت اسلام (محمد بن عبدالله (ص)) وجود دارد دینش در این صورت آسمانی و پیروی از آن بر هر فردی واجب است. اکنون می‌رویم به سراغ دین بهاء درباره آن نیز کاوش می‌کنیم:

### بررسی دین بهاء

#### اشاره

خوانندگان محترم البته می‌دانند که آن سه علامت در صورتی متصور است که مدعی دین، خود را بنده خدا دانسته، دعوایش این باشد که دینش از جانب خدا آمده تمام دستوراتش وابسته به عالم وحی است در این صورت برای اثبات دعوایش آن سه علامت لازم است و اما اگر مدعی شریعتی خود را خدا دانسته و نیز آشکار باشد که دین وی از ناحیه بشر سرچشمه گرفته است به طور قطع آن دین از صفوف ادیان چه آسمانی [۱۴] و چه غیر آسمانی [۱۵] خارج است. [صفحه ۲۸] بنابراین شریعت بهائیت از سنخ دوم به شمار می‌رود. چون مدعی بهائیت (حسینعلی مازندرانی) در چند مورد ادعای خدائی کرد و نیز مانند آفتاب روشن است که دین بهائیت از طرف روس ها پایه گذاری شده، پس از این مقدمه چنین نتیجه به دست می‌آید که دین بهاء از تحت عنوان دین چه آسمانی و چه غیر آسمانی خارج است، ولی برای اینکه فریب خوردگان بهائیت خیال نکنند که در این کتاب تعصب مذهبی به خرج داده، خواسته‌ایم دین بهاء را در مرتبه اول از زمره ادیان خارج نمائیم، لذا آهسته آهسته پیش رفته همان طور که وعده داده بودیم بررسی کامل در دین بهاء می‌نمائیم تا بر فریب خوردگان روشن گردد که آن سه علامت در مدعی دین بهائیت اصلا وجود ندارد، قبل از بررسی در دین بهاء ناگزیریم، برای اثبات اینکه حسینعلی ادعای خدائی کرده و اینکه دینش از طرف روسها پایه گذاری شده دلیل اقامه کنیم و مدرک صحیح به دست شما خوانندگان محترم بدهیم.

### دعوی خدائی حسینعلی

#### اشاره

ما برای اثبات اینکه حسینعلی دعوی خدائی کرده به قول این و آن متمسک نمی‌شویم بلکه از دو کتاب مبین و اقدس، که به اعتراف تمام بهائیان از آسمان به مغز حسینعلی نازل شده، برایتان [صفحه ۲۹] دلیل می‌آوریم تا اینکه نگوئید ما نسبت دروغ و افتراء به حسینعلی بهاء داده ایم.

## در این کلمان خوب دقیق شوید

در کتاب مبین ۲۸۶ می گوید: اسمع ما یوحی من شطرالبلاء علی بقعه المحنه والابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید. ترجمه - بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلاء بر زمین بلاء بر زمین غم و اندوه از سدره قضاء اینکه نیست خدائی جز من زندانی یکتا. باز در همان کتاب در صفحه ۳۰۸ می گوید: ینادی المنادی بین الارض و السماء السجن لله المقدر العزیز الفرید. ترجمه - ندا می کند ندا کننده بین زمین و آسمان، زندان از برای خدای توانائی عزیز یکتاست. بعد می گوید: قد افتخر هواء السجن بما سعد الیه نفس الله لو کنتم من العارفین. [صفحه ۳۰] ترجمه - به تحقیق افتخار کرد هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت به سوی آن هوا (یعنی در هوا پخش شد) نفس خدا اگر باشید شما از دانایان. باز در همان کتاب در صفحه ۳۴۰ می گوید: قد تجلی الله من افق السجن علیک ایها المقبل الی الله فالق الاصباح [۱۶] ترجمه - به تحقیق تجلی کرد خدا از افق زندان بر تو ای کسی که (خطاب به یکی از اغنام الله است) به سوی خدا یعنی (حسینعلی) فالق الاصباح می آئی. باز در همان کتاب در صفحه ۳۴۲ می گوید: کذلک امر ربک اذ کان مسجوناً فی اخب البلاء [۱۷] ترجمه - این طور امر کرد پروردگارت زمانی که بود زندان در خراب ترین شهرها در چند جای دیگر همان کتاب نیز دعوی خدایی کرده ولی ما به جهت رعایت اختصار، به همین مقدار اکتفا نمودیم. در کتاب اقدس هم در چندین مورد ادعای خدای نموده، ولی ما از باب نمونه به دو مورد آن می پردازیم: ۱- در کتاب اقدس صفحه ۳۸ می گوید: یا ملاء الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقدر المتکبر المتبحر المتعالی العلیم الحکیم. [صفحه ۳۱] ترجمه - ای گروه انشاء (خطاب به اغنام الله، گوسفندان خداست) بشنوید ندای مالک اسماء را که ندا می کند از مصدر زندان بزرگ خویش (مراد زندان عکاست) اینکه نیست خدائی جز من توانای خود پسند متبحر متعالی دانای حکیم. ۲- در همان کتاب در صفحه ۴۹ خطاب به علماء می کند لو آمنتم بالله حین ظهور ما اعرض عنه الناس، استعیذ و ابا لله یا معشر العلماء و لا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی. ترجمه - اگر ایمان آورده بودید به خدا هنگام ظهورش، مردم از او رو بر نمی گرداندند بترسید ای جماعت علماء قرار ندهید خود را حجاب و پرده بین من و خلق من - از این جملاتی که از مبین و اقدس ذکر شد برخوانندگان محترم ثابت گردید که حسینعلی بهاء ادعای خدائی کرده است اما داستان مرام باب و بهاء که چگونه از طرف روس ها بنیان گذاری شده است از این قرار است: [صفحه ۳۲]

## نقشه های خائنه ی استعمارگران روسی در ایران

### اشاره

از دیرزمانی است که بیگانگان و استعمارگران روسی، روسهای تزاری در صدد برآمدند، که دین مقدس اسلام را ریشه کن و بزرگترین ضربت را بر پیکر نازنین مسلمانان وارد سازند، ولی خوشبختانه دستشان به جائی نمی رسید، هر نقشه ای که می کشیدند سرانجام نقش آنان بر آب می شد نمی دانستند چه چیز مانع پیشرفت در کارشان می باشد لذا در جستجوی آن برآمده پس از چندی پی به آن مانع بردند از آن به بعد برای از بین بردن آن قیام نموده، تا اینکه بر رخس مقصود خویش سوار شدند، هر چند نتوانستند کوچک ترین لطمه ای به دین مقدس اسلام وارد سازند، چه آنکه دین اسلام بزرگتر از آن است که استعمارگران روسی بتوانند آن را از بین برده یا کوچکترین ضربه ای بر آن وارد آورند ولی کاری که کردند مسلمانان را به روز سیاه نشانند البته خواهید پرسید که آن مانع چه بود؟ آن مانع اتحاد و هماهنگی مسلمانان بود، چون این مطلب از جمله بدیهیات و غیر قابل انکار است و آن اینکه تا مادامی که اتحاد و هم آهنگی بر هر قوم و ملتی حکم فرما باشد. هرگز بیگانگان و اجانب نمی توانند بر آن قوم و ملت آقائی و بزرگی کرده تا در نتیجه به مقاصد شوم خویش فائز گردند ما اگر تاریخ صد سال واندی پیش را مورد مطالعه قرار دهیم به این نکته برخورد خواهیم نمود که مسلمانان آن روز در نهایت اتحاد و هم آهنگی به سر می بردند و به قدری نسبت به عالم روحانیت علاقه مند [صفحه ۳۳] و به پیشوایان خویش خوش بین بودند که اگر پیشوای عالیقدر و مرجع

تقلید آنان فتوی به حرمت چیزی می داد آن را وحی آسمانی تلقی می کرد و برای همیشه از آن اجتناب و دوری می نمودند. درست در همان روزها (در اواخر قرن سیزدهم هجرت که مطلق است با قرن نوزدهم میلادی) بود که استعمارگران روسی (روسهای تزاری) از خواب غفلت بیدار شده، دانستند که دو عامل مؤثر یکی قدرت و نیروی روحانیت و دیگری اتحاد و هم آهنگی مسلمانان است که مانع پیشرفت کار آنها گردیده، سیاست استعماری آنان را نقش بر آب می کند زیرا آنان مشاهده می کردند که مسلمانان در نهایت اتحاد و در کمال صفا و صمیمیت عمل به قوانین متقن اسلام از طریق روحانین می نمودند و نیز با دو دیدهی خویش می دیدند که زمام رتق و فتق و حل و عقد و قبض و بسط امور دینی و کشوری تمام در قبضهی قدرت روحانین بود لذا در فکر و اندیشه فرو رفته نقشه ی خائنه‌ای طرح نمودند، تا آنکه بتوانند به وسیلهی آن نیروی روحانیت را در هم شکسته و صفوف اتحاد و یگانگی مسلمانان را از هم گسسته نمایند. خلاصه آن نقشه را به وسیلهی برخی از افراد دست نشانده ی خویش به مورد اجزاء گذارده در نتیجه به وصال عروس آرزوی خود رسیدند.

### آن نقشه ی خائنه چه بود؟

نقشه خائنه آنان، نقشه دین سازی و پیمبر تراشی بود که اکنون جریانش به طور تفصیل از نظر خوانندگان محترم می گذرد: [صفحه ۳۴]

### فعالیت های ستون پنجم روسیه با دستگاه دین سازی

#### اشاره

آنچه که از تاریخ برخی از مورخین استفاده می شود اینکه آلمانی ها در بحبوحه قدرت و نفوذشان، ستونی به نام ستون پنجم آلمان تأسیس کرده حداکثر استفاده از آن نموده؛ به وسیلهی آن به مقاصد شوم خویش نائل می شدند. آن ستون از یک دستگاه جاسوسی مرموز حکایت می کرد!!؟ روسهای تزاری نیز ستونی به نام ستون پنجم روسیه برپا ساخته به وسیله ی آن به آرزوی خائنه خویش می رسیدند. این ستون از یک دستگاه دین سازی و مذهب تراشی حکایت می نمود، این ستون افرادی را به لباس روحانیت به شهرها اعزام نموده، به وسیلهی آنان دین و مذهب و پیغمبر و خدا می ساخت، در این ستون افراد برجسته‌ای وجود داشت، مبرزترین آنها شخصی به نام کینیاژ دالگورکی بود، وی برای اینکه به نقشه دین سازی جامعه عمل ببوشاند، به ایران اعزام شد و برای اولین بار در لباس روحانیت درآمده مدتی در حوزه های علمیه ایران می گشت، تا اینکه اطلاعات کافی به دست آورد پس از آن روانه عراق عرب شد. [صفحه ۳۵]

#### نکته ی قابل توجه

کینیاژ دالگورکی، چون می دانست، نامش نظر مردم را به خود جلب نموده سرانجام به خدعه و نیرنگ او پی خواهند برد، لذا نام خود را عوض نموده خویش را به نام شیخ علی لنکرانی معرفی کرد، ما هم او را از این به بعد به نام شیخ علی لنکرانی یاد می کنیم. شیخ علی لنکرانی که به عراق وارد شد تنها حوزه‌ای که نظر او را به خود جلب نمود، سید کاظم رشتی « که یکی از شاگردان برجسته شیخ احمد احسائی به شمار می رفت و همیشه از مبانی او تعقیب می کرد بود شیخ علی چنین وانمود کرد که اشتیاق فراوان و علاقه شایانی به یادگرفتن مبانی شیخ احسائی و سید رشتی دارد لذا اغلب اوقات خویش را به فرا گرفتن مبانی شیخ و سید مصروف می داشت ولی در عین حال در صدد بود که شخص مستعدی را یعنی کسی که به تمام معنی دیوانه و احمق باشد به دام استعماری خویش بیاندازد تا از طریق او به مقصد شوم خود که دین سازی و پیامبر تراشی است نائل گردد. باری شیخ علی لنکرانی در میان شاگردان سید کاظم رشتی از همه بیشتر شخصی که نامش علی محمد بود نظرش را جالب نمود، توانست او را آلت مقاصد خویش قرار دهد، البته خوانندگان محترم می دانند که پیامبر و امام در نظر مردم شخصی زیبا و قشنگ جلوه می کند چون علی محمد شیرازی تمام زیبایی ظاهری را دارا بود یعنی پیشانی بلند و بینی قلمی، چشمان بادامی، ابروهای پیوسته، گونه های سرخ و برآمده [صفحه ۳۶] ریش پرپشت داشت لذا او را به پیامبری نامزد کرد آری او به تمام معنی

مستعد این کار بود زیرا وی قبل از ورود به عراق در حدود دو سال در بندر بوشهر به کسب و کار مشغول بود، وی پس از اینکه دست از کار می کشید در فصل تابستان در هوای گرم آن هم هوای گرم بوشهر که در گرمی ضرب المثل است در بالای بام آن هم در آفتاب سوزان، مشغول به برخی از زیارات و ادعیه ماثوره مانند زیارت عاشورا و بعضی از اورادی که خودش جعل می کرد، می شد، او در همان اوقات عقل خویش را از دست داده بود بنابراین برای این کار جان می داد. چون این مقام رفیع و منصب بزرگ الهی را دو کس ادعا می کند ۱- کسی که به تمام معنی عاقل و لایق آن منصب است ۲- کسی که به تمام معنی دیوانه و غیر لایق است، علی محمد از قسم دوم بود به طوری که در بعد در اشعار ما ادعاهای گوناگون او که دلالت بر دیوانگی وی می کند خواهید خواند.

### نیرنگ دست نشاندهی روسیه

شیخ علی لنکرانی استعمارگر روسی در اولین ملاقات با علی محمد خود را شیفته و فریفته او نشان داد و در برابرش نهایت خضوع و خشوع را می نمود گاه گاهی هم در نهانی او را ملاقات نموده قلیان چرسی به خدمتش حاضر می کرد او هم با کمال اشتیاق قلیان می کشید همین که بر اثر چرس در عالم اغماء و بی هوشی سیر می کرد جاسوس روسی علی لنکرانی وقت را غنیمت شمرده به او خطاب می نمود، تو باب علوم خدا هستی ، تو باب امام زمانی، من و همه و همه باید تو را باب بدانیم تو قطعاً با امام زمان رابطه سری داری خلاصه جاسوس روسی همیشه در حال بی هوشی علی محمد از این قبیل سخنان به او می گفت علی محمد هم خود را گم کرده، زیرا وی از طرفی گول سخنان جاسوس [صفحه ۳۷] نیرنگ باز را خورده خیال کرد واقعا لایق مقام بابیت است و از طرف دیگر هم سید کاظم رشتی را مبشر خود می دانست لذا این دو دست به دست هم داده باعث شده که علی محمد ادعا کند آن هم نه یکی نه دو نه سه نه چهار بلکه پنج ادعای گوناگون نمود واز اینراه دیوانگی خود را ثابت نمود. [صفحه ۳۸]

### آغاز دعوت علی محمد شیرازی

علی محمد شیرازی در قرن سیزدهم در سنه ۱۲۶۰ هجری که مطابق است با قرن نوزدهم میلادی ادعای ذکریت کرد( یعنی ادعاء نمود من مفسر قرآنم) در همان زمان کتابی به نام احسن القصص نوشت به عقیده خودش در آن کتبا تفسیر سوره مبارکه یوسف را نموده این کتاب را به صدو یازده سوره تقسیم کرده، در اوائل هر سوره اش آیه ای از آیات سوره یوسف را عنوان کرده پس از آن در حدود چند صفحه در تحت عنوان تفسیر آن آیه به عده ای از مهملات و مکرات و ترهات پرداخته درست مشمول این روایت نبوی گردیده من قال فی القرآن بغیر علم فیلتبؤ مقعده من النار [۱۸] ما به دو جهت از ذکر آنها در این کتاب خودداری نمودیم. ۱- به جهت ضایع نشدن وقت ۲- به جهت مراعات اختصار ، بعد از ادعای ذکریت ادعاهای دیگری نمود که در اشعار ما به طور تفصیل خواهید خواند. سرانجام بعد از همه آن ادعاها توبه نامه ای برای ناصرالدین شاه قاجار در زمان ولایت عهدی او فرستاد در همه این مدت آن جاسوس شوروی و جاسوسان دیگر در هر جا از حمایت و مساعدت و تبلیغات نهانی درباره اش کوتاهی نمی کردند. [صفحه ۳۹]

### توبه نامه ی علی محمد شیرازی

فذلک روحی الحمد لله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه ی عباد خود شامل گردانیده به حمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور و عطفوتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد که اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت اهل ولایت است ولسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و

تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امور بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجت الله علیه السلام را ادعائی مبطل می دانم و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام. [۱۹]: [صفحه ۴۰] علی محمد چون حقیقتاً توبه نکرده بود، بلکه در نهائی به کار خویش مشغول بود لذا در نزد ناصرالدین شاه قاجار شخصی مرتد و اخلاصگر به شمار رفته در سال ۱۲۶۶ هجری در تبریز به دار مجازات آویخته و مقتول گردید، بهائیان عقیده دارند که با اجازه بهاء استخوان های علی محمد را پس از چندی به حیفا حمل کرده به خاک سپردند.

### رتبهی خدائی به میرزا یحیی صبح ازل محول گردید

میرزا یحیی صبح ازل و حسینعلی دو برادر از یک پدر به نام میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بودند، هر دو از مریدان علی محمد به شمار رفته از مرام وی پیروی می نمودند، چون صبح ازل برادر بزرگ بود لذا علی محمد او را جانشین خود قرار داد به موجب وصیت نامه علی محمد که عین عبارت آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت، تمام بایبان بدون استثناء صبح ازل را به سمت خدائی [۲۰] شناخته از دستوراتش پیروی می کردند، حتی حسینعلی [صفحه ۴۱] بهاء هم به صورت ظاهر در حدود هیجده سال از برادرش پیروی می کرد و در کتاب ایقانش که پس از برگشت از سلیمانیه در بغداد نوشته بود در موارد زیادی از صبح ازل تعریف و تجلیل نموده است. [صفحه ۴۳]

### سفارش و وصیت علی محمد به صبح ازل

#### اشاره

علی محمد آن پیغمبر قلبی که بعد به درجه خدائی رسید، کتابی به نام بیان آورد، با وجودی که آن را معجزه خویش می دانست، از تکمیل آن عاجز مانده به صبح ازل سفارش کرده که هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده تکمیل نماید و بعد در وصیت نامه ی خود منصب خدائی را به صبح ازل واگذار می کند!!!

#### صورت وصیت نامه علی محمد

الله اکبر تکبیرا. هذا کتاب من الله المہيمن القیوم الی الله المہيمن القیوم، قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل [۲۱] ذکرالله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید [۲۲] [صفحه ۴۴] ذکرالله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم. ترجمه-خدا بزرگتر است از حیث بزرگ کردن از حیث بزرگی، این کتاب از خدای مهیمن قیوم است به سوی خدای مهیمن قیوم (خدای اولی و خدای دومی صبح ازل است) بگو همه از خدا ابتداء می شوند بگو همه به سوی خدا عود می کنند این کتابی است (یعنی وصیتی است) از علی قبل نبیل (مرادش علی محمد است) ذکر کرده است خدا برای عالمیان به سوی کسی که نامش مطابق است با نام وحید) مرادش صبح ازل می باشد) بگو همه از نقطه بیان ابتداء می شوند به درستی که ای هم نام وحید پس حفظ کن آن چه را که نازل شد در بیان و امر کن به آن پس به درستی که تو به راه حق بزرگی هستی. میرزا یحیی در مدت زمامداری ببخشید در زمان خدائی خویش همیشه از مرام علی محمد تعقیب نموده تمام اوقات خود را به نشر آثار و محکم ساختن مرام وی مصروف می داشت، وی در فصل تابستان در شمیران طهران و در فصل زمستان در نور مازندران به سر می برد تا اینکه در سنه ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه مورد سوء قصد و حمله بی رحمانه چند نفر از بابیها قرار گرفت، بر اثر این واقعه در حدود چهل نفر از معاریف بابیه که یکی از آنها حسینعلی بود، [صفحه ۴۵] شدیداً مورد تعقیب دولت وقت واقع سرانجام تماماً دستگیر شدند بیست و هشت نفر از آنها را به اعمال شاقه به قتل رسانید، مابقی را به زندان محکوم کرد صبح ازل آن زمان در نور مازندران بود همین که خبر آن واقعه به گوشش رسید فوراً در لباس درویشی درآمد با عصا و کشکول به بغداد فرار کرد، برادرش نیز بنا به اظهار

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

خودش یکی از سفراء روس او را از زندان طهران آزاد نمود در کتاب مبین در صفحه ۷۷ می گوید: یا ملک الروس قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال: ترجمه: ای پادشاه روس به تحقیق یاری کرد. (یعنی آزاد نمود) مرا یکی از دست نشانده های روسی بوده، زیرا حسینعلی به طور مسلم قوم و خویشی با سفیر روس نداشته تا به جهت عرق فامیلی او را از زندان آزاد کند پس بایستی گفت وی نوکر مستقیم روس بوده از روسها دستورالعمل می گرفته که بعدها مرا می تأسیس نماید، البته این مطلب بسیار بدیهی است که همیشه آقا از نوکر حمایت می کند، چون او نوکر بود لذا دولت روس، حمایت کرده از زندانش آزاد نمود همین که حسینعلی از زندان طهران آزاد شد به سوی بغداد حرکت کرده به برادرش، صبح ازل ملحق گردید. [صفحه ۴۶] کم کم فرقه بابیه از گوشه و کنار ایران به بغداد روی آوردند در مدت اقامت آنها در بغداد هیچ نفاقی رخ نداد مگر چند نفر از بابیه طغیان کرده ادعایی نمودند کارشان هم به جایی نرسید، سرانجام از بین رفتند تا اینکه در اواخر اوقات اقامت در بغداد از حسینعلی کمی بی اعتنائی و سهل انگاری مشاهده شد.

زعمای بابیه از این کار مضطرب گردیده براو سخت گرفته تهدیدش نمودند به طوری که وی قهرکنان از بغداد خارج شد دو سال در اطراف سلیمانیه به سر برد تا اینکه صبح ازل از روی عرق برادری به هر وسیله که بودوی را به بغداد برگرداند. از آن به بعد ادعاها شروع شد، کار به جایی رسید که هر کس بامدادان سر از بستر خواب برمی داشت ادعائی می نمود، آن طوری که برخی از مورخین نوشته اند میرزا اسدالله تبریزی معروف به دیان که او را علی محمد، کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود علاوه بر زبان فارسی و ترکی و کمی عربی، زبان عبرانی و سریانی را نیز می دانست ادعائی نمود ولی حسینعلی با وی به مباحثات زیاد پرداخت سرانجام دیان به دست فرقه بابیه به قتل رسید و نیز چند نفر دیگر مانند میرزا غوغا و شیخ اسماعیل و حاج ملا هاشم و میرزا محمد زرنندی معروف به نبیل و سید حسین هندیانی و میرزا حسین جان ادعا نمودند، باز کار آنها هم به جایی نرسید سرانجام به حیات آنان نیز [صفحه ۴۷] خاتمه داده شد در آن زمان بر اثر جور و فساد و یاغی گری بابیه مسلمانان بغداد و حوالی آن نفرت خود را نسبت به آنان اعلام داشته به دولت ایران شکایت کردند: دولت ایران هم به وسیله ی سفیر خود در اسلامبول از سلطان عثمانی (عبدالعزیز) که در آن زمان برعراق نیز حکومت داشت تقاضا نمود که بابیه را از بغداد به جای دیگر تبعید کند سلطان عثمانی هم دستور داد تمام بابیان را به اسلامبول تبعید کردند، بابیه در حدود چهارماه در اسلامبول اقامت کرده سپس در سال ۱۲۸۰ هجری به ادرنه تبعید شدند.

### آغاز دعوت حسینعلی بهاء در ادرنه

حسینعلی از برادرش صبح ازل زیرکتر و زبردست تر بود وی از آنجائی که حسن سیاست و کیاست داشت می دانست که به یک مرتبه نمی توان در مقابل وصیت علی محمد عرض اندام کرده مخالفت نمود و در نتیجه صبح ازل را از بین برد لذا بتدریج از طرفی نقشه هائی را که در پیش در مغز خویش می پروارند، در ادرنه به مورد اجرا گذاشت و از طرف دیگر روابط خود را با زعمای بابیه که کلماتشان در هر امری مؤثر واقع می شد محکم نمود تا اینکه در سال [صفحه ۴۸] ۱۲۸۴ هجری دعوی من یظهره الهی کرد، از دعوی وی به خوبی زیرکی و زبردستی او آشکار می شود. پس بسیار بجاست که داستان من یظهره الهی را شرح دهیم تا اینکه بدانید حسینعلی با چه نقشه و تردستی توانسته در مقابل وصیت علی محمد مقاومت کند و صبح ازل را از بین ببرد. [صفحه ۴۹]

### داستان من یظهره الهی

علی محمد زمانی که ادعای ذکریت و بابیت داشت کتابهائی به نام احسن القصص (تفسیر سوره یوسف) و تفسیر کوثر و تفسیر والعصر را تالیف نمود وی در آن هنگام ورد زبانش در مجالس و محافل این بود که با امام دوازدهم حضرت حجه بن الحسن (عجل) روابط سری دارم من از جانب آن حضرت مامورم هر چه را که می گویم از طرف اوست، هدف اصلی من جز تقویت و تشدید دین



## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

مقدس اسلام و نشر حقایق آن چیز دیگری نیست و نیز کلمه ی قائم منتظر و مهدی موعود را عنوان تالیف خود قرار داده بود. بعد هم پایش را بالاتر نهاد ادعای مهدویت نموده گفت من همان قائم منتظر و مهدی موعود را عنوان تالیف خود قرار داده بود: بعد هم پایش را بالاتر نهاد ادعای مهدویت نموده گفت من همان قائم منتظر و مهدی موعودم، همه جا ناقوس (انی انا القائم المنتظر و الحجه الاکبر) را می نواخت و همین که دعوی نبوت کرد، پایش مانند برخی از چهارپایان در گل گیر کرده نمی دانست چه نقشه ای بریزد تا آن کلمه قائم منتظر و مهدی موعود را که عنوان تألیفات خویش قرار داده بود، تأویل کند: زیرا وی به عقیده خودش به مقام پیغمبری رسیده و کتابی به نام بیان آورده مردم را به دین جدید خویش دعوت می کند دیگر چه [صفحه ۵۰] معنی دارد از طرف امام مأمور باشد و تقویت از دین مبین اسلام بنماید، لذا در دریای اندیشه فرو رفت تا اینکه فکرش به اینجا رسید که آن عنوان قائم منتظر و مهدی موعود را تبدیل به یک مفهوم کلی و معنای مبهمی کند و آن عبارت بود از کلمه (من یظهره الله) یعنی کسی که بعد خدا او را ظاهر می کند آری علی محمد برای اینکه نوشته های سابق خود را تأویل کند، این طور می گوید: مقصود من از قائم و مهدی منتظر که از جانب او دعوی بابت می نمودم و از مقام حضرتش دائم تعریف کرده، از ظهورش بشارت می دادم، من یظهره الله است یعنی کسی که بعد خدا او را ظاهر می کند: از اینجا زیرکی حسینعلی به خوبی آشکار می گردد، وی ادعای من یظهره الله کرده می گوید من همان کسی هستم که علی محمد از ظهور من خبر داده صبح ازل باید پیرو من گردد، کتاب بیان منوط به تصدیق و امضاء من است من مرام علی محمد را نسخ کرده، خلاصه با این خدعه و نیرنگ در حدود پنجاه نفر از بابیه را پیرو خود ساخت و ما بقی که سی نفر بیش نبودند از صبح ازل پیروی می نمودند، از این به بعد فرقه بابیه به دو دسته ازلی و بهائی تقسیم شدند و دائماً به لعن و تکفیر هم می پرداختند در نتیجه انقلاب و هیجان عجیبی بین آن دو دسته ایجاد شد دائماً نیرنگ ها به هم می زدند کثافت کاریها به بار می آوردند از این رو پادشاه عثمانی چاره ای ندید جز اینکه آن دو دسته را از [صفحه ۵۱] نقاط نزدیک مرز به جاهای دوردست تبعید کند، تا کاری از آنها ساخته نباشد، این بود که صبح ازل و پیروانش را با چند نفر از بهائیها به ماغوسای قبرس تبعید کرد، و حسینعلی و یاورانش را با چند نفر از بابیها به زندان معروف عکا افکنند این کار در ۲۰ ربیع الاول سال ۱۲۸۵ هجری واقع شد: تو را به خدا قسم خواننده عزیز ملاحظه کن حقه بازی حسینعلی تا چه اندازه و خدعه و نیرنگ او تا چه پایه است!

### شرح زندگی حسینعلی بهاء

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری در سال ۱۲۳۳ هجری در طهران تولد یافت علوم ادبیات را در طهران تحصیل کرد پس از آن به عالم تصوف علاقه فراوانی پیدا نمود در آن مسلک وارد شد و از همین جهت بود که مانند درویش گیسوی بلند داشت آن چه که از نوشته های او استفاده می شود معارف وی همان معارف صوفیه ولی به طرز ناقصش بوده است. وی هنگامی که آوازه علی محمد را شنید در شمار پیروان وی درآمده درباره اش شروع به تبلیغ نمود پس از قتل علی محمد در حدود ۱۸ سال مرید برادرش صبح ازل گردید سپس خودسری آغاز نمود از اطاعت صبح ازل و وصیت علی محمد خارج گردیده بر خلاف نص [صفحه ۵۲] کتاب بیان علی محمد ادعای من یظهره کرد بعد ادعای رجعت حسینعلی بعد ادعای رجعت مسیح بعد ادعای ربوبیت والوهیت نمود.

### تالیفات حسینعلی بهاء

اشاره

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

حسینعلی دارای چهار کتاب به نام ایقان و بدیع و مبین و اقدس بود، و نیز الواحی هم داشت، کتاب ایقان را در بغداد زمانی که پیرو صبح ازل بود تالیف کرده این کتاب را به تقلید از قرآن سوره بندی کرده در آن پاره‌ای از اخبار که از ائمه طاهریین علیهم السلام درباره علامات ظهور حضرت بقیه الله (عجل الله) نقل گردیده، درج نموده و تمام را با علی محمد تطبیق کرده است همه تطبیقات او بی جا و بی مورد است زیرا وی اخبار را تحریف کرده پس از آن با علی محمد تطبیق می نماید هر چند بیان آنها در این مقام که شرح زندگانی حسینعلی است بی مورد است ولی برای ثابت نمودن اینکه وی در روایات دستبرد کرده به یکی از تطبیقات وی از باب نمونه اکتفا می کنیم و آن اینکه در ایقان صفحه ۱۵۵ می نویسد: فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربع نبی، موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامه من عیسی ما قالوا فی حقه و اما العلامه من یوسف السجن و التقیه و اما [صفحه ۵۳] العلامه من محمد یظهر باثار من قرآن ترجمه - در بحار است اینکه در قائم ما چهار علامت است از چهار پیغمبر ۱- موسی ۲- عیسی ۳- یوسف ۴- محمد اما نشانه‌ای که از موسی دارد، ترس و انتظار است و اما نشانه‌ای که از عیسی دارد می گویند در حق او آنچه را که درباره‌ی عیسی گفته اند و اما نشانه‌ای که از یوسف دارد زندان و تقیه است و اما علامتی که از محمد دارد اینکه ظاهر می شود به آثاری مانند قرآن (یعنی کتابی می آورد مانند قرآن مجید) مؤلف گوید، حسینعلی گذشته از اینکه در روایات تحریف کرده جمله یظهره به آثار مثل قرآن: او نیز غلط است زیرا بایستی بگوید یظهره باثر مثل القرآن: اصل روایت این طور ضبط شده، خوانندگان محترم به جلد سیزده بحار الانوار علامه مجلسی ره صفحه ۵۷ چاپ کمپانی مراجعه فرمایند روایت ابی بصیر از ابی جعفر (امام باقر (ع) است می فرماید فی صاحب الامر سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسی فخائف یترقب واما من عیسی فیقال فیه ما قال فی عیسی و اما من یوسف فالسجن و التقیه و اما من محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثار ثم یضع سبقه علی عاتقه و لا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله قلت، و کیف یعلم ان الله عزوجل قد رضی قال ۴ یلقى الله عزوجل فی قلبه الرحمه) ترجمه) در صاحب الامر (امام زمان عجل) [صفحه ۵۴] سنتی است از موسی (ع) و سنتی است از عیسی (ع) و سنتی است از یوسف (ع) و سنتی است از حضرت محمد (ص) پس سنتی که از موسی (ع) دارد پس ترسناکی است که همیشه در انتظار است و اما سنتی که از عیسی (ع) دارد پس گفته می شود درباره‌ی او آنچه را که درباره‌ی عیسی (ع) گفته شد یعنی می گویند حضرت بقیه الله مرده است چنانچه در حق حضرت عیسی (ع) گفته شد، این مطلب را ما از خبری دیگر که به همین مضمون از ابی بصیر نقل گردیده، استفاده نموده ایم در آن خبر به جای عبارت مذکور این عبارت مضبوط است (و اما من عیسی فیقال انه مات و لم یمت) یعنی اما از عیسی پس گفته می شود که حضرت بقیه الله مرده است و حال اینکه نمرده و اما سنتی که از یوسف (ع) دارد پس زندان و تقیه است و اما سنتی که از حضرت محمد (ص) دارد پس این است که قیام می کند به سیره و روش پیامبر اسلام و بیان کردن آثار او، پس می گذرد شمشیرش را بر روی شانه شریفش و مدام می کشد دشمنان خدا را تا آنکه عزوجل در قلبش رحمت و مهربانی قرار می دهد. برارباب دانش پوشیده نماند که جمله (فالقیام بسیرته و تبیین اثاره الخ) چون بر ضرر و علیه حسینعلی تمام می شد لذا طراری کرده به جای آن جمله این عبارت را نسبت به امام (ع) می دهد (و یظهره به آثار مثل قرآن) خوانندگان محترم تعجب نکنند که چگونه می شود حسینعلی در روایت تحریف کند. چون کسی که آیه مبارکه [صفحه ۵۵] قرآن را تغییر دهد، برای او تحریف روایت آسان است: ملاحظه کنید چگونه این آیه مبارکه را تحریف کرده، خدای متعال در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۰۹ چنین می فرماید: هل ینظرون الا ان یتیهم الله فی ظلل من الغمام در این آیه خدای متعال کسانی را که در انتظار دیدار حضرتش به سر می بردند. ذم و توبیخ می فرماید استفهام انکاری و غیر حقیقی است پس معنای آیه چنین می شود نباید انتظار بکشند اینکه بیاید آنان را خدا در سایه‌ای از ابر: ولی حسینعلی در آیه تصرف کرده در ایقانش در صفحه ۴۷ چنین می نویسد و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می فرماید، یوم یتی الله فی ظلل من الغمام یعنی می آید خدا روزی در سایه ای از ابر، و نیز در صفحه ۸۹ همین جمله را که نسبت به قرآن داده، تکرار می کند، اگر شما خوانندگان محترم سرتاسر قرآن کریم را به دقت ملاحظه کنید یک همچو آیه‌ای را که حسینعلی به قرآن نسبت می دهد نخواهید یافت.

رجوع به اصل مطلب ثانیاً بر فرض اینکه آن روایت از امام باقر (ع) باشد، به حسینعلی می گوئیم مقصودش از آن روایت چیست آیا می خواهد بگوید که منظور امام (ع) از روایت این است که هر کسی ترس و انتظار داشته باشد، و درباره اش مردم سخنانی بگویند و مدتی در زندان به سر برد و کتابی مانند قرآن از حیث صفحه بندی و جلد) بیاورد، او امام قائم است اگر این است، این که امتیازی برای علی محمد نمی گردد زیرا نتیجه [صفحه ۵۶] این کلام چنین می شود که از زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل) تاکنون هزارها امام قائم العیاذ بالله آمده باشند و تا هنگام ظهور حضرتش نیز امام های قائم دیگری بیایند، چون در هر عصری بسیاری از دانشمندان بر اثر برخی از حوادث زندانی شده و خوف و انتظار هم داشته و درباره آنان مردم سخن ها گفته و کتاب هائی هم مانند قرآن از حیث صفحه بندی و جلد تألیف کرده اند و یا می خواهد بگوید علی محمد، کتابی مانند قرآن از جهت فصاحت و بلاغت و سمو معانی و علو مطالب آورده اگر منظورش این است می گوئیم این کلام کلامی است بسیار بی جا و منطقی است در نهایت پوشالی زیرا مطالب کتاب بیان علی محمد موجود است و ما چند فراز از جملات زیبایی آن را در اینجا می نگاریم و قضاوت عادلانه را به عهده شما خوانندگان محترم می گذاریم تا خودتان بر حماقت و نادانی حسینعلی بخندید که چطور نتوانسته بین آیات فصیح و بلیغ و جملات مهمله و سخیفه فرق بگذارد گر چه تقصیر ندارد چون اهل تمیز نبوده لذا نتوانسته است فرق بگذارد، اگر برلیان و سنگ را به سبزی فروش عرضه بدارند، آن دو را جز سنگی بیش نخواهد دید ولی اگر به نزد گوهر فروش ببرند برلیان را از سنگ ناچیز تمیز خواهد داد باری برخی از آیات مبارکه علی محمد به عقیده حسینعلی و جملات مهمله به عقیده ما از این قرار است: [صفحه ۵۷]

### آیات مبارکه یا جملات مهمله

(یک فراز از موضعی از بیان) بسم الله الابهی الابهی الحمد لله المشرق البراق و المبرق الشراق و المفرق الرفاق و المرفق الشفاق و المشفق الحقاق و المحقق الفواق و المفوق السباق و المسبق الشیاق و المسمق اللحاق و الملحق الرتاق الخ. فراز دوم یا خلیل بسم الله الاقدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم بسم الله القادم القدام بسم الله القدام القدام بسم الله القدام المقدم بسم الله المتقدم بسم الله المتقدم المقدم بسم الله القدام المقدم - همین طور مشتقات را شمرده تا آن جایی که نفس داشت: فراز سوم تبارک الله من رب ممتنع منیع و تبارک الله من ملک مقتدر قدیر و تبارک الله من سلط بسلط رفیع و مبارک الله من ورز و مؤتزر و وزیر و تبارک الله من حکم محتکم بدیع و تبارک الله من جمله مجتمل جمیل و تبارک الله من عظم معتظم عظیم الخ. فراز چهارم بسم الله الفرودی الافراد بسم الله الفرد ذی الافرد بسم الله [صفحه ۵۸] الفرد ذی الفرد بسم الله ذی الفوارد بسم الله ذی الفرادین بسم الله ذی المتفارد بسم الله الفرده بالله الله ذی الافراء بالله الله ذی الفردات الخ. فراز پنجم انا الله لا اله الا انا الاقدم اننی انا الله لا اله الا انا الواحد القدام اننی انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم اننی انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم اننی انا الله لا اله الا انا القدام القدام الخ. فراز ششم بسم الله الاجمل الاجمل بالله الله الجمل الجمل بسم الله الجمل ذی الجمالین بسم الله الجمل ذی الجملاء بسم الله المجمل المجمل بسم الله المجمل المجمل بالله الله الجمل ذی الجمالین بالله الله الجمل ذی الجملاء بالله الله الجمل ذی الجمالات بالله الله الجمل ذی الجملات الخ. [صفحه ۵۹] فراز هفتم اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الله ذواللهین اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحدین . اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحدین اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحدین اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحدین الخ.

فراز هشتم هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی من یظهره الله [۲۳] انه انا الله لا اله الا العزیز المحبوب ان اشهد انه لا اله الا هو وکل له عابدون انا قد جعلناک جلالاً جلیلاً للجالیین و انا قد جعلناک عظیماً للعظامین و انا جعلناک نوراً نوراً للناورین همین طور می گوید تا چند صفحه مؤلف گوید: علی محمد ببخشید آقا خدا درباره ی صبح ازل گزاف گوئی [صفحه ۶۰] کرده

## [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

حقیقت را نگفته زیرا باید این طور بگوید: انا قد جعلناک مجنانا مجنوناً للمجانین وانا قد جعلناک مضحاکا و مضحکه للضحاکین و انا قد جعلناک لعبا و ملعبه لللاعین.

### کتاب بدیع بهاء

این کتاب را که در دروغ پردازی و غلط اندازی واقعا بدیع است، در ادرنه در اوائل پیغمبری! خویش تألیف کرده ببخشید نازل نموده است و در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به چاپ رسید.

### کتاب مبین و اقدس بهاء

کتاب مبین و اقدس را که دو کتاب وزین و مقدس بهائیان است میرزا بهاء در زندان عکا، همان زمانی که عقلش را به باد داده بود، بر اغنام الله (گوسفندان خدا) نازل نمود، در آن دو کتاب ادعای گوناگون و متناقض با هم نموده است، گاه دعوی من یظهري و گاه دعوی رجعت حسینی و گاه دعوی ربوبیت و الوهیت و گاه دعوی بندگی کرده و ما یک به یک آنها را به مناسبتی در بعد ذکر خواهیم نمود: [ صفحه ۶۱ ]

### زندهای دائمی حسینعلی

حسینعلی چهارزن دائمی و اختصاصی داشت، اسامی زندهای او از این قرار است: ۱- گوهر از او یک اولاد داشت. ۲- بی بی از او سه اولاد داشت. ۳- بی بی جان، از او چهار اولاد داشت. ۴- جمالیه از او هیچ اولاد نداشت، و اما زندهای غیر دائمی و اشتراکی خیلی داشت یکی از آنها قره‌العین بود، شرح قره‌العین در اشعار ما به طور تفصیل خواهد آمد. قره‌العین در زمان علی محمد اختصاص به او داشت ولی بعد از قتل علی محمد زعمای بابیه درباره‌اش قائل به تساوی و اشتراک شده، توده وار با وی رفتار می‌کردند، لذا گاهی در آغوش بهاء و زمانی در بغل حسین بشروئی و هنگامی در دامن خلیل ارومی به سر می‌برد و ما بقی اوقات هم با کسان دیگر سروکار داشت، این زن خیلی وقیح بود واقعا وقاحت را به درجه‌های رسانیده بود، به طوری که به پیروان خویش می‌گفت هر کس دست به پستانهای من بزند از آتش جهنم نجات خواهد یافت [ صفحه ۶۲ ] همین زن به قلعه شیخ طبرسی در مازندران ( که به دستیاری حسین بشروئی وعده‌ی دیگر از زعمای بابیه بنا شده و با دولت وقت به جنگ پرداخته سرانجام مغلوب گردیدند) وارد شده، و برقع از چهره برداشته این کلمات را می‌سرود. این الشهداء کلهم ماتوا این الصلحاء کلهم فاتوا.

### دزد اشعار را بشناسید

قره‌العین برخی از اشعار زیبای شعراء را دزدیده، به نام خود قلمداد کرده است و ما به جهت رعایت اختصار دو قطعه شعر که از دو شاعر دزدیده و به خود نسبت می‌دهد در اینجا می‌نگاریم و نام آن دو شاعر را نیز یاد می‌کنیم: ۱- گربه تو افتدم نظر چهره به چهره روبرو شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو می رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام دجله به دجله یم به یم قطره به قطره جو به جو از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام کوچه به کوچه در به در خانه به خانه کو به کو مهر تورا دل حزین بافته بر قماش تن رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو [ صفحه ۶۳ ] گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت لاله به لاله گل به گل غنچه به غنچه بو به بو در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو این اشعار از قره‌العین نیست، بلکه از شاعره‌ای است به نام طاهره اصفهانی ۲- لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلا ز چه روال است

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

به ربکم نرنی بزن که بلی بلی به جواب طبل الست او ز ولا چو کوس بلی زدم همه خیمه زد به در دلم سپه غم و حشم. بلا پی خوان دعوت عشق او همه شب زخیل کروبیان رسد این صغیر مهمیمنی که گروه غم زده الصلا من و مهر آن مه خوب رو که چو زد صلا ی بلا بر او به نشاط قهقهه شد فرو که انالشهید بکریلا چه خوش آنکه آتش غیرتی ز نیم به قله طور دل فد ککته و سککته متد کدکا متزلز لا چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من فاتی الی مهر و لا و بکی علی مجلجلا تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجودم دم بنشین چو (صحبت) و دم به دم بشنو خروش نهنگ لا [صفحه ۶۴] این اشعار از قره العین نیست بلکه از ملا باقر لاری که تخلصش (صحبت) است می باشد چنانچه در این اشعار مشاهده می فرمائید ولی بهائیان به جای صحبت، طوطی می خوانند!!! پوشیده نماند که قره العین دو بیت از صدر این اشعار را دزدیده و به آن خطاب به علی محمد می نمود ولی به جای «الست او» الست تو می گفت، بهائیان عقیده دارند که اشعار طاهره اصفهانی و صحبت لاری و برخی از اشعار دیگر، از قره العین است ولی چنین نیست زیرا نام و کنیه و لقب و مسقط الراس قره العین معلوم است نامش زرین تاج کنیه اش ام سلمه لقبش قره العین است این لقب را سید کاظم رشتی به او داده و نیز لقب طاهره را علی محمد شیرازی به او عطا فرموده!! مسقط الرأسش قزوین، دختر ملامحمد صالح قزوینی است اگر لقب او طاهره است طاهره قزوینی است نه اصفهانی مگر اینکه بهائیان بگویند فرقی بین اصفهانی و قزوینی نیست، طاهره اصفهانی همان طاهره قزوینی است و نیز بگویند تمیزی بین لاری و قزوینی نیست و امتیازی بین زن و مرد وجود ندارد، صحبت لاری همان طاهره قزوینی است و براین منطق پوشالی هم تمام خردمندان جهان می خندند زیرا نتیجه اش چنین می شود که اشعار حافظ و سعدی و فردوسی و انوری و نظامی و رودکی و زاکانی و سایر شعراء گذشته و حال و آینده تمام از قره العین قزوینی باشد آیا نتیجه اش این طور نمی شود؟ [صفحه ۶۵]

### پسران حسینعلی بهاء

حسینعلی دارای پنج پسر بود ۱-عباس افندی ۲-مهدی، این دو از بی بی بودند، ۳-محمدعلی ۴-ضیاءالدین ۵-بدیع الله این سه از بی بی جان بودند، حسینعلی به سه فرزند خود عباس، مهدی، محمد لقب داد: عباس را به غصن اعظم و مهدی را به غصن اطهر، و محمدعلی به غصن اکبر ملقب ساخت، به ضیاءالله و بدیع الله لقب نداد در سالی که حسینعلی و پیروانش به زندان عکا رسیدند، مهدی بر بالای بام زندان راه می رفت و دیدگان خود را به آسمان دوخته مشغول مناجات (یعنی اوراد پوچ بی معنی) بود که ناگهان از سوراخ هواخوری بام به داخل اطاق سقوط کرده استخوانهایش خورد شد و پس از چندی جان سپرد.

### دختران حسینعلی بهاء

حسینعلی بهاء سه دختر به نام بهیه- خانمی- فروغیه- داشت بهیه از بی بی، خانمی از بی بی جان، فروغیه از گوهر بود باری همان طوری که در پیش نگاشتیم، بر اثر فتنه و فساد ازلی ها و بهائی ها سلطان عثمانی چاره ای ندید جز اینکه صبح ازل و یاورانش و چند نفر بهائی را به ماغوسای قبرس و حسینعلی و پیروانش و چند نفر ازلی را به زندان عکا تبعید و محکوم کند، حسینعلی چند سالی به زندان عکا به سر برد، و در اواخر عمرش هم تحت نظر بود، تا اینکه در سال ۱۳۰۹ هجری در مدت ۲۲ روز مبتلاء به مرض (زحیر) شده از دنیا رفت و جسدش را در دوکیلومتری شمال عکا (بهجه) به خاک سپردند [صفحه ۶۶] قبر بهاء قبله اغنام الله (گوسفندان خداست) طبق دستور بهاء اغنام الله موظفند که وقت عبادت و پرستش، تنها توجه آنان به سوی بهاء (خدای قلابی) باشد و به حسب ظاهر رو به قبر او که در عکا است پرستش کنند. در کتاب دروس الدیانه [۲۴] می گوید، قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه عکا است که در وقت نماز خواندن (یعنی دو سطر اوراد بی معنی) باید روبرو روضه مبارکه بایستیم و قلبا متوجه به جمال قدم جل جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم.

عباس افندی ملقب به دو لقب، عبدالبهاء و غصن اعظم، پسر بزرگ حسینعلی بهاء در سال ۱۲۶۰ هجری در طهران متولد گردید، وی چندی به علوم ادبیه و عقلیه پرداخت، سرانجام اطلاعاتی در علوم مختلفه و فنون متنوعه حاصل نمود و از پدرش به مراتب داناتر و فاضل تر گردید، عباس افندی پس از مرگ پدر بنا به وصیت حسینعلی، زمام امور اغنام الله (گوسفندان خدا) را به دست گرفت، [صفحه ۶۷] وی در مدت حیات خویش از گوسفندانی که پدرش تهیه کرده بود شیرهای فراوانی دوشید! بین عباس افندی و برادرش محمد علی ملقب به غصن اکبر، مانند میرزا بهاء و برادرش صبح ازل اختلاف [صفحه ۶۸] و نزاع بود دائما به لعن و تکفیر هم می پرداختند به طوری که عباس افندی در زمان حیات خویش دختر زاده اش شوقی افندی را وصی و جانشین خود قرار داد (تالیفات عبدالبهاء) آن طوری که از برخی از مورخین استفاده می شود عباس افندی دارای سه کتاب به نام مقاله سیاح و مفاوضات و مکاتیب بوده مکاتیب وی سه جلد است، و نیز دارای الواح هم بوده است.

## شرح زندگانی شوقی افندی

شوقی افندی دختر زادهی عبدالبهاء در سال ۱۳۱۴ هجری تولد یافت وی مدتی چند به علوم ادبیه پرداخت و پس از مرگ عباس افندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری طبق وصیت نامه جدش عبدالبهاء به مقام ولی امرالله و ریاست بیت العدل منصوب گردید! مادر وی ضیائیه دختر بزرگ عبدالبهاء بود شوقی افندی دارای کتاب نیست ولی لوحی به نام لوح شوقی افندی دارد و آن دارای ۳۸ صفحه و هر صفحه ای ۱۸ سطر است البته بر خوانندگان محترم ثابت شد که مرام کتیب بهاء از کجا سرچشمه گرفته و با دستیاری چه کسانی برپا گردیده است بنابراین دیگر احتیاجی به بررسی در مرام بهائیت نیست، ولی برای اینکه بفریب خوردگان بهائیت ثابت کنیم که میرزا بهاء فاقد از همه چیز بوده، در عین حال ادعای پیغمبری و دین نموده، لذا به وعده خود عمل کرده، بررسی کامل در مرام وی می نمایم [صفحه ۶۹] تا آشکار گردد که آن سه علامتی که در پیش ذکر شد در این مدعی دین و نبوت وجود ندارد، یکی از آن سه علامت معجزه بود آیا میرزا بهاء معجزه دارد؟ این پیغمبر برخلاف همه پیامبران، دارای [صفحه ۷۰] معجزه نبود، در قاموس او معجزه معنی و مفهومی نداشت، البته جهت داشت، چون فاقد از همه چیز بود، لذا منکر همه چیز شده که از آن جمله انکار معجزه است، ما این مطلب را از پیش خود نمی گوئیم بلکه از کتاب فرائد یگانه مبلغ بزرگ و زبردست بهائیت ابوالفضل گلپایگانی استنتاج نموده ایم، وی در فرائد می گوید دعوی مدعی نبوت به چهار دلیل ثابت می شود، و آن چهار دلیل از این قرار است ۱- دعوت ۲- استقامت ۳- نفوذ ۴- تشریح شریعت و این چهار چیز در حضرت ابھی وجود داشت پس از کتاب فرائد گلپایگانی که بزرگ ترین کتاب استدلالی بهائیان است، چنین استفاده می شود که میرزا بهاء دارای معجزه نبوده، لذا برای اثبات دعوی او به چهار دلیل پوشالی تمسک کرده و آنها را اقوی دلیل بر اثبات دعوی میرزا بهاء می داند، مابعون خدا با دلائل بسیار بدیهی، چهار دلیل پوشالی او را رد می کنیم اما دعوت: صرف دعوت، حقانیت مدعی را ثابت نمی کند، زیرا مدعیان دروغگو در جهان بسیار بوده و هستند بنابراین دلیل دیگری لازم است، تا به وسیلهی آن مدعی راستگو از مدعی دروغگو تمیز داده شود و آن دلیل همان معجزه است و بس اما استقامت: استقامت در آغاز دعوت دلیل برای مدعی نبوت نمی شود، زیرا عقلا، استقامت، مرور و گذشتن زمان لازم دارد، در آغاز دعوت هنوز زمانی نگذشته تا معلوم گردد مدعی نبوت استقامت دارد یا ندارد علاوه بر آن در آغاز دعوت، مدعی نبوت، دلیل قانع کننده ای [صفحه ۷۱] ندارد، تا به وسیلهی آن مردم را قانع کند که وی در دعوت خویش تا آخرین لحظات زندگانی استقامت خواهد داشت. اما نفوذ: نفوذ هم در آغاز دعوت معنی و مفهومی ندارد چون مدعی نبوت در ابتدا دعوت خویش هنوز نفوذی در این دسته از مردم است پس این سه دلیل گلپایگانی عقلا مردود و غیر قابل قبول است اما تشریح شریعت: تشریح شریعت هم خودبه خود از درجه اعتبار ساقط می شود زیرا تا صدق

و راستی مدعی نبوت ثابت نشده هر قانونی و دستوری که می‌آورد مردود و از درجه اعتبار ساقط است، علامت دوم صدق گفتار بود.

### آیا حسینعلی بهاء صدق گفتار (راستگویی) داشت؟

#### اشاره

حسینعلی بهاء، پیغمبر قرن بیستم، صدق گفتار هم نداشت شخصی دروغ پرداز و پشت هم انداز بود ما این مطلب را نیز از پیش خود نمی‌گوئیم بلکه از کتاب خود میرزا بهاء ثابت می‌کنیم، قبل از اینکه دروغگویی میرزا بهاء را از کتابش ثابت کنیم، یک سؤال از شما خوانندگان محترم می‌نمائیم و آن اینکه اگر شخصی ادعای بندگی کند و بعد ادعای خدائی نماید گذشته از اینکه ادعای خدائی [صفحه ۷۲] او باطل است؟ این شخص در یکی از این دو ادعای خویش دروغ نگفته، قطعاً خواهید گفت یکی از آن دو ادعا دروغ است، زیرا (بنده) یعنی مخلوق و آفریده شده و (خدا) یعنی خالق و آفریننده بنابراین دروغ است که شخصی هم آفریده شده و آفریننده باشد. اکنون بفرمائید کلمات بهاء را بخوانید و به دروغ گوئی او اعتراف کنید نه تنها ادعای بندگی و خدائی کرده بلکه ادعای رجعت حسینی و رجعت مسیح و من یظهره اللهی نموده است.

#### ادعای بندگی میرزا بهاء

حسینعلی بهاء در کتاب مبین صفحه ۳ سطر ۱۰ می‌گوید: تبارک الله الذی نزل علی عبده من سحاب القضاء سهام البلاء ویرانی فی صبر جمیل: یعنی افزون و برتر باد آن کسی که نازل کرد بر بنده خود (که خود بهاء باشد) از ابر فضاء تیرهای بلا را و دید مرا (یعنی میرزا بهاء را) در صبر و بردباری نیک، و نیز در همان کتاب در صفحه ۹۶ سطر ۸ می‌گوید: یا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بانی ما اردت منه الا ظهور عدلک لخلقک یعنی ای پروردگار من این نامه‌ای است که می‌خواهم برای سلطان (مردانصرالدین شاه است) بفرستم و تو می‌دانی که منظوری ندارم از این نامه مگر آشکار ساختن عدالت تو از برای بندگان تو (صفحه ۷۳).

#### ادعای خدائی میرزا بهاء

در پیش به مناسبتی ادعاهای خدائی میرزا بهاء را از کتاب مبین و اقدسش ذکر نمودیم اکنون به دو مورد دیگر که در کتاب مبین یا (سوره هیکل) ادعای خدائی کرده می‌پردازیم: ۱- در کتاب مبین صفحه ۸۰ سطر ۱۲ «خطاب به ملکه لندن ویکتوریا می‌کند» یا ايتها الملكة فی لندن اسمعی ندا ربک مالک البریه من سدره البهیة انه «اله الا انا العزیز الحکیم ضعی ما علی الارض ثم زینی راس الملك با کلیل ذکر ربک الجلیل انه قداتی فی العالم بمجده الاعظم و کل ما ذکر فی الانجیل: یعنی این ملکه که در لندن هستی بشنو ندای پروردگارت را که مالک جهان است از سدره الهی این که نیست خدائی جز من خدای عزیز حکیم بگذار آنچه را که داری بر زمین پس آن گه زینت ده تاج را با کلیل ذکر پروردگارت که جلیل القدر است، به درستی که آن خدا آمد در جهان با مجد اعظم و هر آنچه در انجیل ذکر شده: و نیز در همان کتاب در صفحه ۱۹۱ سطر (۵) می‌گوید لیس ضری سجنی و بلائی و ما یرد علی من طغاه عبادی یعنی نیست ضرر من (یعنی اهمیتی ندارد) زندانی شدن من و بلائی که بر من می‌رسد و آنچه را که وارد می‌شود بر من از بندگان ستمکارم [صفحه ۷۴]

#### ادعای من یظهره اللهی بهاء

ادعای من یظهره اللهی بهاء به طور تفصیل در پیش گذشت دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم

## ادعای رجعت حسینی حسینعلی بهاء

قل قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعد هذا انه مفتر کذاب: یعنی بگو: ( خطاب به آقاجان کاتب الواح است) [۲۵] به تحقیق منتهی شد همه ظهورها به این ظهور اعظم ( یعنی ظهور حسینعلی بهاء) و هر کسی بعد از این ادعا کند او افترا زنده و دروغگوست آنچه که از برخی از مورخین استفاده می شود مراد وی از ظهور اعظم و ظهور و رجعت حسینی است.

## ادعای رجعت مسیح میرزا بهاء

در کتاب مبین صفحه ۴۹ سطر « ۶ » خطاب به پاپ مسیحیان می کند یا بابا اخرج الاحجاب قد اتی رب الارباب فی ظل السحاب [ صفحه ۷۵ ] و قضی الامر من لدی الله المقتدر المختار اکشف السبحات بسلطان ربک ثم اصعد الی ملکوت الاسماء و الصفات کذلک بامرک القلم الاعلی من لدن ربک العزیز الجباراته اتی من السماء مره اخری کما اتی منها اول مره ایاک لن تعترض علیه: یعنی ای پاپ پرده ها را بدر « تا مطلب بر تو آشکار گردد» به تحقیق آمد رب الارباب « یعنی حضرت مسیح که خود بهاء است» در سایه ابر و گذشت امر از جانب خدای مقتدر مختار، باز کن سبحات را به سلطنت پروردگارت، پس صعود کن به سوی ملکوت اسماء و صفات، این طور امر می کند تو را قلم اعلی از طرف پروردگارت که عزیز و جبار است اینکه مسیح آمد از آسمان یک بار دیگر همچنان که آمد از آسمان در مرتبه اول، ( چون به عقیده برخی از مسیحیان حضرت مسیح یک بار به زمین آمده است لذا میرزا بهاء به پاپ این طور خطاب می کند) مبادا به او اعتراض کنی - خوانندگان محترم لابد اعتراف نموده اند که لاقول یکی از این ادعاهای حسینعلی دروغ است، بنابراین کسی که دروغ گوئی او ثابت شد به حکم عقل سلیم هرگز لیاقت رفیع پیامبری و قانونگذاری را ندارد. [صفحه ۷۶]

## توجیه خنده آور

ممکن است بگوئیم میرزا بهاء دروغ نگفته ولی به این توجیه که هر چند به صورت ظاهر تنها میرزا بهاء این ادعاها را نموده لکن در حقیقت او تنها نبوده بلکه چهار نفر دیگر که به انضمام حسینعلی پنج نفر می شوند این ادعاها را نموده اند؛ روسها این پنج را در قالبی قرار داده با منگنه فشار تمام را به هم فشرده یک جرثومه ای به نام حسینعلی بهاء بیرون داده اند، پس اگر دیدید حسینعلی ادعای بندگی کرده او خودش بوده و بس . اما ادعای من یظهره اللهی از او نبوده بلکه از آن دبتوتی بود که در ضمن او بود و نیز ادعای رجعت حسینی از او نبوده بلکه از آن پیفوزی بود که در حرف او بود، و نیز ادعای رجعت مسیح از او نبوده بلکه از آن قردمندی بود که در جسد او بود و نیز ادعای خدائی از او نبوده بلکه از آن جفنگی بود که در پیکر او بود پس با این توجیه حسینعلی دروغگو نشد ولی مدعی هیچ مقامی هم نشد بلکه یک نفر هیچ کاره قلمداد گردید، در هر صورت اختیار با شما خوانندگان محترم است، می خواهید این توجیهی را که ما نموده ایم قبول کنید و او را هیچ کاره بدانید، و یا اینکه تمام ادعاها را از وی دانسته به دروغ گوئی او اعتراف کنید: علامت سوم بشارت شریعت سابق بود آیا دین مقدس اسلام به وجود میرزا بهاء بشارت داده است دین مقدس اسلام نه تنها به وجود میرزا بهاء خبر نداده بلکه تصریح دارد به اینکه سلسله ی جلیله پیامبران خدا به وجود شریف و مقدس حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ختم گردیده، دیگر پیغمبری بعد از حضرتش نخواهد آمد تا روز قیامت: اولین دلیل قرآن مجید معجزه جاودانی پیامبر اسلام است، خدای متعال در [ صفحه ۷۷ ] قرآن مجید سوره احزاب جزء ۲۲ آیه ۴۰ می فرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شی



## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

علیما: یعنی نمی باشد محمد(ص) پدر یکی از مردان شما و لیکن فرستاده خدا و ختم پیغمبران است و خداوند به هر چیزی دانا است، دومین دلیل: حدیث شریف نبوی است حدیث شریف نبوی که معروف به حدیث المنزل است از طریق شیعه و سنی نقل گردیده و به حد تواتر که دلیل قاطع می باشد. رسیده است و آن حدیث این است. قال رسول الله (ص) یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. ترجمه تحت اللفظی: رسول خدا فرمود ای علی تو از من به منزله هارونی از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من شرح حدیث نبوی پیامبر اسلام به علی علیه السلام می فرماید تواز حیث رتبه و مقام و منزلت نسبت به من همان مقام و منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت، دارای ولی با این فرق که هارون پیغمبر بود و تو پیغمبر نیستی، زیرا بعد از من تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد بنابراین هر کسی بعد از پیامبر اسلام ادعای پیامبری کند دروغگو و خیانتکار خواهد بود نکته قابل توجه حدیث شریف متضمن نکته ای می باشد و آن اینکه اگر بنا بود بعد از پیامبر اسلام پیامبری باشد هر آینه آن حضرت علی بن ابی طالب بود نه میرزا بهاء آن عنصر ناپاک و پیکره سراپا تزویر: از بررسی ما، در مرام بهائیت نیز ثابت شده که آن سه علامت هم در مدعی مرام بهائیت وجود نداشت، پس بایستی از همین جا فاتحه حسینعلی را خواند. زیرا پس از اینکه [صفحه ۷۸] ثابت شد، دین بهاء از جانب خدا نیامده و دستوراتش وابستگی به عالم وحی ندارد، به حکم عقل سلیم پیروی از همچو دینی عین گمراهی است، بنابراین احتیاجی به ذکر قوانین بهاء و رد آن نیست، چون بحث در پیرامون دستوراتی که از مغز بشر آن هم بشری مانند بهاء تراوش کرده باشد، جز تضييع وقت چیز دیگری نخواهد بود ولی چون شنیده شده که مبلغین بهائیت به اهل بهاء و فریب خوردگان بهائیت چنین تزریق کرده و می کنند، ما را چه کار به اینکه دین بهاء از جانب خدا آمده یا نیامده دستوراتش وابستگی به عالم وحی دارد یا ندارد ما نظر به دستورات ادیان می کنیم، هر کدام بهتر بود پیرو آن می شویم، ما همین که دین بهاء را با دین اسلام می سنجم، مشاهده می کنیم که دین حضرت ابھی جل و علامه - به مراتب از دین اسلام بهتر و دستوراتش محکم تر و عالی تر است علاوه بر این با همه اعصار به خوبی سازش دارد به خلاف دین اسلام که با این عصر سازش ندارد چه رسد به اعصار آینده، چون دنیا روز به روز در ترقی است و آن به آن تشکیلات تمدن رو به افزونی می رود، ما برای اینکه ثابت کنند این منطق منطقی است بسیار پوشالی و نادرست، لذا با رعایت اختصار به زبده دستورات (یعنی موهومات) بهاء پرداخته و آن اراجیف را با قوانین اسلام مقایسه می کنیم؛ امید است که فریب خوردگان بهائیت بر اثر مقایسه این دو با هم نور را از تاریکی و راه سعادت را از ضلالت تمیز داده سرانجام به دین مقدس اسلام مشرف گردند و از پستان حقیقت شیر نوشیده و در دامن ما در سعادت به عمر عزیز و گرانبهای خویش ادامه [صفحه ۷۹] دهند. اعتذار: هر چند مقایسه اراجیف بهاء با قوانین اسلام، موجب اهانت به ساحت مقدس قوانین اسلام است، علاوه بر آن در عین بی انصافی است که بشر خر مهره های میرزا بهاء را بر لبان دستورات اسلام مقایسه کند. ولی چون قصد ما اهانت نبوده بلکه فقط به منظور هدایت فریب خوردگان بهائیت به این مقایسه می پردازیم امید است که در پیشگاه با عظمت عدل الهی مقصر نباشیم علت آغاز نمودن به حد زنا: چون در این دنیای کنونی فحشاء و منکرات به ویژه زنا، از هر چیزی بیشتر شیوع پیدا نموده لذا در مرتبه اول به قانون زنا پرداختیم، حد زنا در مرام بهاء: بهاء در اقدس صفحه ۱۵ سطر ۱۲ چابی می گوید: قد حکم الله لکن زان و زانیه دیه مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عاد مره اخری عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء ترجمه - حکم کرده خدا که هر یک از مرد و زن زناکار دیه مسلمة ای به «بیت العدل» [۲۶] تقدیم کنند، مقدار آن دیه نه مثقال [صفحه ۸۰] از طلا است و اگر این عمل تکرار شد شما هم دیه را دو برابر کنید و این چیزی است که حکم کرده به آن مالک اسماء. حد زنا در دین مقدس اسلام خدای متعال در قرآن مجید سوره (۲۴) نور جزو (۱۸) آیه ۲ می فرماید الزانیه و الزانی فاجلد و اکل واحد منهما مائة جلد و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و البیوم الآخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین) ترجمه تحت اللفظی) زن زناکار و مرد زناکار پس بزنید هر کدام از آن دو را صد ضربه تازیانه و نگیرید با آن دو رأفت و مهربانی در دین خدا» یعنی در راه خدا رأفت و مهربانی به آنها نشان ندهید حد را بر آن دو جاری کنید اگر ایمان به خدا و روز بازپسین دارید و باید گواهی دهد عذاب آن دو را طائفة و جماعتی از مؤمنین: خطاب به فریب خوردگان بهائیت: از شما فریب خوردگان

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

می‌پرسیم آیا کدام یک از این دو قانون می‌تواند از این عمل ناشایسته زنا جلوگیری کند، قانون اسلام یا قانون بهاء اگر متحیرید تا حیرت شما را رفع کرده می‌گوئیم قانون اسلام نه قانون بهاء زیرا اسلام در این قانون شریف کوچک ترین امتیازی برای هیچ یک از طبقات قائل نشده، دولتمردان مستمندان را به یک چشم دیده حکم فرموده است، پس هر زن و مردی که در نزد حاکم شرع زنا یا او ثابت شده باید این حد که صد تازیانه است بر او جاری شود خواه گدا باشد خواه دولتمند خواه ضعیف باشد خواه قوی رشوه هم در قاموس اسلام معنی و مفهومی ندارد لذا با اجراء این [صفحه ۸۱] قانون مقدس خواه نخواه از عمل قبیح زنا جلوگیری خواهد شد، ولی حیف و صد حیف که این قانون شریف در این دنیای کنونی اجراء نمی‌شود، از این جهت هم روز به روز بر عمل ناشایسته‌ی زنا افزوده می‌گردد، و اما قانون بهاء نه تنها نمی‌تواند جلوگیری از این عمل کند بلکه باعث ازدیاد آن می‌شود چون نفوس بشر به سه دسته تقسیم می‌گردد و هر یک از آن سه دسته نیز به دو دسته تقسیم می‌شود که در حقیقت نفوس بشر شش دسته‌اند ۱- فقیر با ایمان و عقیف ۲- فقیر بی بند و بار و بی عفت ۳- متوسط با ایمان و عقیف ۴- متوسطی بی بند و بار و بی عفت ۵- دولتمند با ایمان و عقیف ۶- دولتمند بی بند و بار و بی عفت اما فقیر و متوسط و دولتمند با ایمان و عقیف از تحت قانون بهاء خارجند جلوگیری از آنها معنی و مفهومی ندارد، چون با فرض ایمان و عفت، هرگز از آنان عمل ناشایسته زنا صادر نخواهد شد، اما فقیر و متوسط بی بند و بار و بی عفت، عمل قبیح زنا را به آسانی انجام داده به هیچ کس هم باج نمی‌دهند، چون چیزی ندارند، حتی حاضرند سالها زندانی شوند و نه غاز به کسی ندهند تا چه رسد به مثقال طلا، پس قانون نه مثقال طلا از این دو دسته جلوگیری نمی‌کند می‌ماند دولتمند بی بند و بار و بی عفت، برای این دسته ۹ مثقال طلا که چیزی نیست این دسته حاضرند به مقدار سی مثقال طلا پول خرج کنند تا یک شب به وصال یک زیبا ببخشید ستاره سینما رسیده [صفحه ۸۲] تا صبح از او کام بگیرند بنابراین قانون ۹ مثقال طلای بهاء از این دسته نیز جلوگیری نمی‌کند بلکه در حقیقت به آنان جواز ورود به این عمل قبیح می‌دهد، پس همین جا، جا دارد که نگوئیم آفرین بر قانون مبین اسلام و تف بر قانون ننگین بهائیت از گفتار ما ثابت شد که قانون بها قانونی است بسیار پوشالی و اصلا طرف مقایسه با قانون مقدس اسلام نیست تا آنکه درباره‌اش گفته شود از قانون متین اسلام عالی تر یا دانی تر است و اما سازش قانون بهاء با دنیای کنونی مورد هیچ تردیدی نیست، چون اغلب مردم عصر موشک، در دریای بیکران شهوت غوطه ورنند و این قانون هم کمال سازش را با تمایلات آنان دارد ولی صرف سازی دلیل اهمیت قانون نمی‌شود بلکه در حقیقت دلیل بر باطل بودن آن خواهد بود، زیرا وجود قانون دین برای هدایت بشر است و نیز برای جلوگیری از شهوات و خواهش های نفسانی، و عمل های زشت و ناروای بشر می‌باشد بنابراین هر قانونی که سازش با عمل های زشت و پلید بشر داشته باشد آن قانون بی نهایت قلبی و بی غایت پوشالی است. [صفحه ۸۳]

### تبصره و آگاهی

پوشیده نماند که زنا از نظر دین مقدس اسلام بر دو قسم است: ۱- زنا محصنه (یعنی زنا با زن شوهردار) ۲- زنا غیر محصنه هر کدام حد جداگانه ای دارند، حدی که در این کتاب ذکر شد حد زنا غیر محصنه است، و اما میرزا بهاء هر دو را به یک چوب رانده و یک حکم پوشالی برای آن دو جعل نموده است.

### محرمات در مرام بهاء

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۳۰ سطر ۱۰ می‌گوید: قد حرمت علیکم ازواج آبائکم [۲۷] انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاء الامکان ترجمه: حرام شد بر شما زنهای پدران شما و شرم داریم حکم پسرها را (یعنی لواط با بچه ها را) بیان کنیم بپرهیزید از خدای این گروه ممکنات

### اشاره

خدای تعالی در قرآن مجید سوره (۴) جزء (۵) آیه ۲۲ می فرماید ولا تنكحوا ما نکح آبائکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشه و مقتا و ساء سبیلا- ترجمه: ترویج نکنید آنچه را که ترویج کرده اند پدران شما ( یعنی نکاح زن پدر بر شما حرام است) مگر آنچه را که گذشت در پیش (اشاره به زمان جاهلیت است) به درستی که [صفحه ۸۴] نکاح زن پدر، معصیت و مقت یعنی موجب بغض پروردگار است و بد راهی می باشد: ونیز در همان سوره آیه ۲۳ می فرماید: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خلاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعتکم و اخواتکم من الرضاعه و امهات نسائکم و ربائکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما (ترجمه تحت اللفظی) حرام شد بر شما مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه‌های شما و خاله‌های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران شما آنان که شما را شیر دادند و خواهران شما از شیر «یعنی آنان که از راه شیر با شما خواهر شدند» و مادران زنان شما و دختران زنانی که در خانه‌های [۲۸] شما هستند از زنانی که همبستر شده‌اید با آنان، پس اگر همبستر نشده‌اید نیست باکی بر شما و همسران پسران شما آنانکه از کمرهای شما هستند (یعنی آن فرزندان) که از خود شما هستند نه اینکه از راه شیر و غیر آن فرزند شما شده‌اند (وحرام شد) [صفحه ۸۵] اینکه جمع کنید بین خواهر را مگر آنچه که به تحقیق گذشت در پیش «اشاره به یعقوب پیغمبر است که جمع بین دو خواهر (لیا و راحیل نمود) همانا خداست آمرزنده و مهربان و باز در همان سوره آیه ۲۴ می فرماید: والمحصنات من النساء الا ما ملکتم ایمانکم کتاب الله علیکم و احل لکم ما وراء ذلکم الخ- ترجمه تحت اللفظی و حرام شد بر شما) زنان شوهردار مگر آنچه از آن شماست از ملک یمین (یعنی کنیزان شوهردار، چون طلاق آنان به شش چیز ثابت می شود، ۱. به اسیر شدن ۲. به فروختن ۳. به آزاد گردیدن ۴. به بخشیده ۵. به ارث رسیدن ۶. به طلاق دادن) کتاب خدا است بر شما و حلال شد برای شما غیر از آن محرمات محرمانی که در اینجا ذکر شد به استثناء دو طبقه اخیر که عبارت بود از جمع بین دو خواهر [۲۹] و نکاح زنان شوهردار [۳۰] مابقی تمام حرام ابدی و همیشگی هستند و نیز از محرمات همیشگی، مادر و خواهر و دختر لواط دهنده است بر لواط کننده، و اما در مرام بهائیت غیر از زن پدر، نکاح مابقی محرمات [صفحه ۸۶] جائز است، زیرا سکوت در مقام بیان، دلیل بر جواز خواهد بود بنابراین ای فریب خورده بهائیت اگر برادرت، خواهر و مادر و عمه و خاله‌ات را به عقد خود در آورد و با آنها همبستر شده، یک خواهرزاده و برادر یا خواهر، و عمه زاده و یا خاله زاده برایت درست کند، هیچ حق اعتراضی به او نخواهی داشت، چون دین کثیف و پوشالی تو نکاح با این دسته از محارم را جائز دانسته بالاتر از این خودت هم می توانی برای اینکه از زیر بار خرج عقد و عروسی و تهیه جهیزیه دخترت شانه خالی کرده او را خشک و خالی به عقد خویش درآوری و با دخترت گوسفندوار جمع شوی پس از مدتی صاحب نوه های متعددی گردی ( یعنی از جمع شما دو گوسفند نر و ماده گوسفندهای حرام گوشتی به وجود آید ) ای تف بر این مرام باد که بر خلاف فطرت بشر قانون گذارده، خواهر و مادر و سایر محارم را بر پیروانش حلال کرده است ، وای خاک بر سر آن مردمی باد که کورکورانه پیرو این مرام کثیف و خانمانسوز گشته ایدا دربارهاش تحقیق نمی کنند. [صفحه ۸۷]

### نکته قابل توجه

جهت اینکه میرزا بهاء در تمام محرمات فقط نکاح زن پدر را حرام کرده، این بود. چون وی دارای زنهای متعددی بوده و از آنها پسرانی قلدر و گردن کلفت، چون عباس افندی و محمدعلی و بدیع الله و غیره داشت، زنهای میرزا بهاء نسبت به پسرانش، زن

پدر محسوب می شدند، چون پسرانش ، چون پسرانش همه از یک زن نبودند، لذا از این نکته نظر زن پدر را حرام کرد، زیرا اگر این قانون را نمی گذارد دیگر پسران قلدرش ، نوبت به او نمی دادند و می بایست بیچاره میرزا بهاء در روز و شب به قول مثل معروف سماق بکمید آری از این قانون هم دانسته شد که چقدر قوانین بهاء عالی است!!

### حد سارق(دزد) در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۴ سطر ۷ می گوید، قد کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینہ علامه يعرف بها لئلا تقلبه مدن الله و دیاره ایاکم ان تأخذکم الرأفه فی دین الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحیم: تر .... به تحقیق نوشته شده است بر سارق (دزد) در مرتبه اول نفی بلد (شهر) در مرتبه دوم حبس و زندان و در مرتبه سوم پس قرار دهید در پیشانی او نشانه ای که به وسیلهی آن شناخته شود تا این که نپذیرند او را شهرها و دیارهای خدا( مراد از خدا خود میرزا بهاء است ) هرگز درباره دین خدا به او رأفت و مهربانی به خرج ندهید و عمل کنید به آنچه امر شده اید به آن از جانب مشفق مهربان: [صفحه ۸۸]

### حد سارق در دین مقدس اسلام

#### اشاره

خدای متعال در قران مجید سوره (۵) مائده جزء ۶ آیه ۳۷ می فرماید: السارق و السارقه فاقطعوا ایدیہما جزاء بما کسبا و نکالا من الله و الله عزیز حکیم - ترجمه تحت اللفظی : مرد دزد و زن دزد پس قطع کنید دستهای آن دو را( مراد از قطع دست قطع چهار انگشت است) در حالتی که این کیفری است به آنچه که خود فراهم کرده اند و شکنجه ای است از جانب خدای عزیز حکیم: باز به شما فریب خوردگان خطاب می کنیم، کدام یک از این دو قانون عالی تر است؟ و کدام از آن دو می تواند از دزدی و خیانت جلوگیری نماید، اگر عقل داشته باشید، باید بگوئید قانون وزین اسلام، زیرا اگر این قانون مقدس آسمانی به مورد اجراء گذارده می شد و دست دزد از چهار انگشت تا به بن انگشتان قطع می گردید، به طور مسلم درس عبرتی برای دیگران شده، دیگر کسی دست تعدی و خیانت به مال مردم دراز نمی کرد، پس اگر دستی قطع شد در حقیقت دست ها قطع شده، و اما قانون بهاء نه تنها نمی تواند از دزدی و خیانت جلوگیری کند بلکه بیشتر دزدان را به این عمل زشت وادار می نماید. چون میرزا بهاء در قانونش برای دزدان سه کیفر قائل شده در مرتبه اول نفی و تبعید از بلد (شهر) است، از شما می پرسیم آیا دزد در شهری که شناس [صفحه ۸۹] است بهتر می تواند دزدی کند یا در شهری که ناشناس است؟ اگر منکر بدیهیات نشوید، بایستی بگوئید در شهری که ناشناس است بهتر می تواند دزدی کند، بنابراین میرزا بهاء به وسیله قانون پوشالی خود دزدان را از شهرهائی که شناسند به شهرهائی که ناشناسند روانه کرده، به آنان جواز دزدی در آن شهرها را می دهد آیا این طور نیست؟ در مرتبه دوم زندان است زندان هم از دزدی و خیانت جلوگیری نمی کند زیرا سارقینی که به دزدی می روند به خود این طور تلقین کرده و جرأت می دهند که کار از این دو خارج نیست یا به دزدی رفته مالی به دست می آوریم و یا اینکه در اثناء دزدی کردن دستگیر می شویم در صورت اول البته مال کلانی به دست آورده چند صباحی به خوشگذرانی می پردازیم و در صورت دوم که دستگیر می شویم نهایت جزاء و کیفر ما زندان است، زندان هم برای ماضری ندارد بلکه بر نفع ما تمام می شود، چون مدتی از شر اجاره اطاق و خرج از جیب راحت شده به سلامت دوستان چند صباحی مفت می خوریم و می خوابیم چه چیز بهتر از این، البته ممکن است در آن مدت چند شلاقی هم بخوریم ولی اینکه باعث نمی شود، ما از کار خود دست بکشیم چون به قول معروف می گویند در هر خوشی، ناخوشی هم وجود دارد: مؤلف گوید: آری تا مادامی که کیفر شما دزدان زندان است، حق با شما است هرگز از

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

دزدی شما جلوگیری نخواهد شد، چنانچه مشاهده می‌نمائیم که روز به روز دزدی و خیانت بیشتر می‌شود و زندانها از صفحه ۹۰ امثال شماها پروهالی می‌گردد، ولی اگر کیفر شما بریدن دست بود، دیگر به این عمل زشت ادامه نمی‌دادید بلکه درصدد می‌شدید که کاری تهیه نموده از دسترنج خویش نانی به دست آورید و برای همیشه شر خود را از سر مردم کوتاه نمائید: در مرتبه سوم علامت نهادن بر پیشانی دزد است، اولاً - می‌گوئیم مرجع این کیفر به همان کیفر اول است و نتیجه زیان بخش این هم همان نتیجه‌ای است که در کیفر اول ذکر گردید ولی با این فرق که میرزا بهاء با کیفر اول خویش دزدان را از شهری به شهر دیگر انتقال داده، دزدهای شهر دیگر را زیاد می‌کند و با کیفر سوم خود دزدها را از شهرها و دیارهای خدا بیرون و به بیابانها و گردنه‌ها روانه کرده، دزدهای گردنه‌ها را زیاد می‌نماید. ثانیاً با اجراء کیفر سوم ایجاد هرج و مرج گردیده باعث می‌شود برخی از اشخاص متقی و پارسا هم در شمار دزدان درآیند، زیرا ممکن است برخی از کسانی که عقیف و پارسا هستند بر اثر بعضی از حوادث مانند سوختن پیشانی و یا زخم شدید آن علامتی بر پیشانی آنها باقی بماند بنابراین باید این عده از مردم را نیز متهم ساخته از دیار و شهرهای خدا دور کرد آیا این نیست؟! در هر حال از شما می‌پرسیم آیا جا دارد که بگوئیم ای کاش | صفحه ۹۱ | مردم عصر بهاء آش آلو می‌خوردند و این قانون و قانون گذارش را ملوث می‌کردند!!! چون بحث از حد دزدی به میان آمد، بسیار به مورد دیدیم که برخی از دزدیهای میرزا بهاء را در این کتاب درج نموده، برای اولین بار کیفر سوم میرزا بهاء را درباره خودش اجرا نمائیم، یعنی داغی بر پیشانی ننگین آثار بهاء بگذاریم، تا شهرها و دیارهای خدا آثار پوشالی او را نپذیرند: میرزا بهاء نه دریک مورد نه ده نه صد بلکه هزار مورد از قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، جملاتی دستبرد کرده و با مهملات خویش ضم و تلفیق و بالاخره به اسم خود قلمداد نموده است و ما به جهت رعایت اختصار به سه مورد از دزدی هایی که از قرآن کریم نموده است اکتفا می‌کنیم. ۱- در قانونی که برای دزدان قرار داده و خودش آشکار می‌شود وی می‌گوید قد کتب علی السارق النفی والحبس و فی الثالث فما جعلوا فی جبینہ علامه يعرف بها: تا این که می‌گوید ایاکم ان تاخذکم الرؤفه فی دین الله الخ میرزا بهاء این جمله اخیر را با مختصری تغییری که داده است از قرآن کریم دزدیده در قرآن مجید این جمله در ذیل حد زنا ذکر گردیده قرآن سوره (۲۴) نور جزء (۱۸) آیه (۲) الزانی و الزانیه فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدہ و لا تأخذکم بهما رأفه فی دین الله الخ | صفحه ۹۲ | این مطلب بسیار شگفت انگیز و در عین حال خنده آور است که میرزا بهاء در حدی که برای دزدان قرار داده، دزدی خودش آشکار شد: ۲- میرزا بهاء در کتاب مبین صفحه ۳ سطر ۹ می‌گوید تبارک الذی نزل علی عنده الخ این جمله را نیز از قرآن دستبرد کرده قرآن سوره فرقان (۲۵) جزء (۱۸) آیه ۱- «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده الخ» ۳- در اقدس صفحه ۳ سطر ۱۸ می‌گوید: «و اذا اردتم الصلاه و اوا وجوهکم شطرا لاقدس المقام الخ» این جمله و لو الخ با مختصری تغییر از قرآن مجید دزدیده شده قرآن سوره بقره (۲) جزء (۲) آیه ۱۴۳ قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينک قبله ترضيها فول وجهک شطرا المسجد الحرام وحيث ما كنتم قولوا وجوهكم شطره الخ»

### مطلب قابل توجه

پوشیده نماند که میرزا بهاء بر سر اغلب یاوه‌های خویش لفظ (قل) استعمال کرده مانند قل انتهت الظهورات الی هذه الظهور الاعظم الخ قل یا معشر العلماء دعوا العلوم قذاتی المعلوم الخ» قل ان الروح و العقل و النفس و السمع والبصر واحده تختلف | صفحه ۹۳ | باختلاف الاسباب الخ قل لا یری فی هیكلی الا هیكل الله و لا فی جمالی الاجماله الخ قل یا ملاء الاین احتجبتم باسمی عن نفسی مالکم لا تتفکرون الخ قال ابن الجنه و النار قل الاولی لقائی و الاخری نفسک ایها المشرک المرتاب: قل هذا هو الذی مجدالابن و رفع امره الخ یا قلم الاعلی قل یا ملاً الانشاء الخ قل قد حرم علیکم الزنا واللواط و الخیانه الخ همین طور از این قل قل ها خیلی در کتابهایش استعمال کرده ولی متأسفانه میرزا بهاء دارای یک همچه ابتکاری نبوده بلکه این روش را از قرآن مجید دزدی کرده و به اسم خود قلمداد نموده است (شگفت این جا است که مبلغین بهائیت می‌گویند کتابهای بهاء ناسخ قرآن

کریم است) با این فرق که (قل) هائی که در قرآن مجید است تمام از جانب خدای متعال به وسیله‌ی جبرائیل به پیغمبر اسلام خطاب شده ولی (قل) هائی که در اقدس و ایقان و مبین و غیره آنها است تمام از جانب میرزا بهاء به میرزا آقاخان وزین المقربین (کاتب‌الالواح) خطاب شده بیچاره میرزا بهاء خیال کرده با این قل قلهها، در عالم فصاحت و بلاغت غلغله‌ها ایجاد کرده: | صفحه ۹۴

### حکم رباء در مرام بهاء

در گنجینه الاحکام [۳۱] تألیف عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۱۶۱ از قول بهاء نقل می‌کند که اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند چه اگر ربی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند لذا فضلا علی العباد رباء را مثل معاملات دیگر که ما بین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود، حین که حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است تا اهل زمین به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند: این عین عبارتی است که در گنجینه الاحکام درج است.

### حکم رباء در دین مقدس اسلام

خدای متعال در قرآن کریم سوره بقره (۲) جزء (۳) آیه (۲۷۴) می‌فرماید: الذین یأکلون الربوا لا یقرمون الا کما یقوم الذی یتخطبه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا الخ. ترجمه تحت اللفظی: آنان که رباء می‌خورند، برنمی‌خیزند جز مانند برخاستن کسی که آشفته ساخته است او را شیطان به دیوانگی و این به سبب آن است که [صفحه ۹۵] گفته اند همانا سوداگری مانند سودخوری است و حال آنکه حلال کرد خدا سوداگری را و حرام نمود سودخوری را باز به شما فریب خوردگان خطاب می‌کنیم آیا کدام یک از این دو قانون رفاهیت بشر را تأمین می‌کند قانون اسلام یا قانون بهاء، اگر درست دقیق شوید خواهید گفت قانون مقدس اسلام. زیرا آن بیچاره فلک زده‌ای را که برای امرار معاش خود و زن و بچه‌اش مبلغی پول از کسی قرض می‌کند که در مدت معین به او رد نماید نهایت کاری را که می‌تواند انجام دهد این که با زحمت زیاد همان وجهی را که گرفته است به صاحبش رد کند بنابراین اگر مبلغی پول به نام سود و رباء تحمیل بر او شود جز ظلم و تعدی و سخت‌گیری، بیدادگری چیز دیگری نخواهد بود، و گذشته از این جواز رباء و شیوع آن، باعث عداوت و کینه از هر دو طرف ربح‌گیرنده و دهنده خواهد شد، زیرا امر از این دو خارج نیست یا آن بیچاره فلک زده ربح پول می‌دهد یا نمی‌دهد اگر در صورتی که ربح دهد بدون تردید بغض و عداوت ربح‌گیرنده را به دل خواهد گرفت و در صورتی که ربح و سود ندهد باز به طور قطع و مسلم، قرض دهنده، بغض و کینه‌ی آن بیچاره‌ی فلک زده را در دل می‌پروراند، لذا از این نکته نظر و نظرهای دیگر، دین مقدس اسلام رباء را بر مردم حرام کرد ولی میرزا بهاء از آن جائی که تمام قوانین و دستوراتش برخلاف دستورات عقلاء است، درباره رباء هم برعکس حکم کرده می‌گوید: اگر ربی در میان نباشد [صفحه ۹۶] امور معطل و معوق خواهد ماند. ای آفرین بر این حکم بی‌اساس پوشالی و ای مرحبا بر این دستور بی‌پایه قلبی.

### حکم بی‌رحمانه در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۸ سطر ۵ می‌گوید: من احرق بیتنا متمعدا فاحرقوه الخ (ترجمه) کسی که از روی عمد خانه‌ای را سوزاند پس او را بسوزانید.

### حکم منصفانه در دین مقدس اسلام

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

اسلام می فرماید من ابلغ مال الغیر فهو له ضامن (ترجمه) کسی که تلف کرد مال کسی را پس او ضامن است مرآئشی تلف شده و از بین رفته را (خواه خانه باشد و یا دکان یا لباس یا خوراک و امثال آنها و خواه تلف کردن به سوزاندن باشد یا به خراب نمودن و غیر آنها) بنابراین شخص ضامن خارج از این دو صورت نیست یا قدرت مالی دارد یا ندارد اگر دارد بایستی اداء کند اگر آن چیز تلف شده قیمتی بود باید قیمتش را بدهد و اگر مثلی بود مثلش را بدهد و اما اگر قدرت مالی نداشت به حکم دیگر اسلام باید به او مهلت داد تا آن که صاحب مال گردد. قرآن سوره بقره (۲) جزء (۳) آیه ۲۷۹: وان [صفحه ۹۷] کان ذوعسره فنظره الی میسره و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون. ترجمه ی تحت اللفظی: اگر بود در تنگدستی پس مهلتی تا گشایش (در مال پیدا کند) و اگر تصدق کنید بهتر است از برای شما اگر بدانید: اکنون خودتان قضاوت کنید کدام از این دو قانون با این عصر موشک و قرن تمدن سازش دارد، سوزاندن یا مهلت دادن؟

### نکاح در مرام بهائیت

در مرام بهائیت الفاظی که بوسیله ی آنها علقه زوجیت بین زن و مرد ایجاد می شود عبارت از یک خطبه کوتاه و دو جمله کوچک است اما خطبه، عبارت از این است: اننی انا الله رب السماوات و الارض رب کل شی ر ب ما یری و ما لا یری رب العالمین . و اما دو جمله ی کوچک از این قرار است: ۱-مرد بگوید انا کل لله راضون. زن بگوید انا کل لله راضیات . چنان که در گنجینه الاحکام صفحه ۱۳۶ از قول بهاء نقل می کند بعد از رضای طرفین (زن و مرد) و رضای ابوبین « پدر و مادر زوج و زوجه» در محلی از اتقیاء حاضر شوند و این خطبه ی مبارکه را ( یعنی همان خطبه ای که در فوق ذکر شد) با کمال روح و [صفحه ۹۸] ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلی علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند. ( یعنی آن دو جمله ای که ذکر شد) و آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد، مهر ازدواج تسلیم ضلع شود ( یعنی تسلیم زوجه شود) و طرفین در ورقه مهر نمایند و همچنین شهداء و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشد از قرائت خطبه لا بأس علیهم قرائت آیتین کافی است [۳۲]

### نکاح در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام، الفاظی که بوسیله آنها علقه زوجیت ایجاد می شود دو قسم است: ۱- در صورتی که زن و مرد هر دو بتوانند صیغه نکاح را جاری کنند و بایستی این طور خوانده شود زن بگوید: زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم ( یعنی خود را زن تو نمودم به مهر که معین شده) و مرد بگوید: [صفحه ۹۹] قبلت التزویج هكذا ( یعنی قبول کردم ازدواج را بر همان مهری که معین شده) ۲ در صورتی که زن و مرد برای خود وکیل گرفتند، باید صیغه نکاح این نحو جاری شود: مثلا اگر زن نامش معصومه و مرد نامش علی بود، وکیل زن بگوید: زوجت موکلتی معصومه موکلک علی، علی الصداق المعلوم بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلک علی علی الصداق المعلوم تبصره- صیغه نکاحی که جاری می شود باید با صریح ترین لفظی دلالت بر زناشویی کند والا اگر اندک اجمال یا اهمالی در آن [صفحه ۱۰۰] باشد بدون هیچ تردید عقد باطل خواهد بود: بنابراین بفرمائید خودتان قضاوت کنید: ای فریب خوردگان بهائیت شما را به وجدانتان قسم، آیا کلمه ی انا کل لله راضون و انا کل لله راضیات که ترجمه آن ما مردها از خدا راضی و ما زنها از خدا راضی هستیم می باشد، اندک دلالتی بر ایجاد علقه زناشویی دارد؟ آخر چرندگویی تا چه حد و جفتگ پردازی تا چه اندازه، باری، تصدیق کردید که مثل این جمله مهمله با ایجاد علاقه زناشویی مثل ماست با دروازه است هیچ ربطی به هم ندارد: بنابراین بدانید بدون تردید هر وقتی که با همسران خود همبستر شدید، نه مثقال طلا و یا دو چندان آن را به بیت العدل ( که اکنون به نام محفل روحانی است) تقدیم کنید!! و اما صیغه عقدی که در دین مبین اسلام است با صریح ترین لفظی دلالت بر زناشویی دارد چون لفظ زوجیت لفظی است تازی، و پارسی آن زناشویی می باشد.

## حرام بودن متعه در مرام بهائیت

متعه ( صبیغه ) در مرام بهائیت بر خلاف تقوی و پرهیزکاری است لذا حکم بر حرمت آن شده است!!! در گنجینه الاحکام صفحه ۱۴۲ می گوید و اما الازواج الموقت حرمة الله فی هذا الکور المقدس و منع النفوس عن الهوی حتی یرتد و ابرداء التقوی و هو التنزیه و التقدیس بین الملاء الاعلی: [صفحه ۱۰۱] ترجمه: اما ازدواج موقت، حرام نموده است خدا آن را در این عصر و دوره مقدس منع کرده است مردم را از هواپرستی تا این که متلبس شوند به رداء پرهیزکاری و آن پاک و پاکیزگی است در میان ملاء اعلا.

## حلال بودن متعه در دین مقدس اسلام

نکاح موقت در دین مقدس اسلام حلال، الفاضلی که بوسیله آن نکاح موقت محقق می شود، همان الفاضلی است که در نکاح دائم ذکر شد، با این فرق که در نکاح موقت تعیین مدت هم شرط است و از حیث نتایج و آثار مطلوبه که از آن جمله اطفاء شهوت است کوچکترین فرقی با نکاح دائم ندارد، ولی در عین حال از جهات دیگر با هم فرق دارند و آن از این قرار است: ۱- زنی که به نکاح موقت درآمده ولو آبستن هم بشود حق خرجی از شوهر ندارد. ۲- حق همخوابگی هم ندارد ولی اگر شوهر بخواهد از طرف او مانعی نیست. ۳- حق ارث هم ندارد چنان که شوهر هم از او ارث نخواهد برد: لذا از این نکته نظر می توان به طور قطع و مسلم گفت که تجویز نکاح موقت، لفظی است از جانب اسلام بر دسته‌ی بی بضاعت و تهی دست زیرا کسانی که قدرت مالی ندارند و قادر نیستند خرج زن را [صفحه ۱۰۲] به عهده بگیرند، می توانند با مختصر وجهی، زنی را به نکاح موقت درآورده از طریق او اطفاء شهوت نموده تا برای همیشه دستخوش امواج خروشان و سهمگین زناء نشوند و بالاخره پای آنها به فاحشه خانه ها باز نشود، تا آن که مبتلا به مرض تیفوس و سفلیس و شانکر گردند. باز قضاوت در این باره را به عهده‌ی شما فریب خوردگان بهائیت می گذاریم: آیا کدام یک از این دو قانون عالی تر و سازش آن با عصر موشک بهتر است؟! قانون اسلام یا قانون بهاء آیا میرزا بهاء با تحریم نکاح موقت درهای فاحشه خانه ها را به سوی جوانان باز نمی کند؟ و آنان را مبتلا به مرض تیفوس و شانکر و سفلیس نمی نماید؟! آیا کدام یک از این دو قانون برخلاف تقوی و پرهیزکاری است؟ آری به عقیده بهاء جواز نکاح موقت بر خلاف تقوی و پرهیزکاری است ولی بردن بکارت کنیز برخلاف تقوی نیست. میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۸ سطر ۹ می گوید: «قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین و الذی اقتنع بواحد من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکرا لخدمته لابأس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوما» ترجمه: نوشته است خدا بر شما تزویج نمودن را و مبادا از گرفتن دو زن تجاوز کنید و کسی که قناعت نمود به یکی خود را و نفس زن را راحت کرده است و کسی که اجیر نمود دختر باکره را برای خدمت مانعی ندارد (یعنی مجامعت با او) این طور بود امر [صفحه ۱۰۳] از قلم وحی که به حق نوشته شده!!

## تجدید مهر در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۹ سطر ۲ می گوید «لا یحقیق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضیه و من اراد الزیاده حرم علیه یتجاوز عن خمس و تسعین مثقالا - کذلک کان الامر بالعز مسطورا: ترجمه: تحقق نمی یابد، خویشی مگر به سبب مهرما و به تحقیق مقدر شد از برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و از برای دهاتها از نقره، و کسی که اراده کرد زیاده بر این را، حرام است بر او این که از نود و پنج مثقال تجاوز کند و این طور امر خداوندی مسطور شده.» [صفحه ۱۰۴]

## محدود نبودن مهر در دین مقدس اسلام



در دین مقدس اسلام ابتدا مقدار مهر به عنوان وجوب معین نشده پس اگر کسی مهري را تعيين کند و عقیده نماید که آن مقدار از مهر در دین مقدس اسلام واجب است، بدون تردید تشریح نموده و حرام انجام داده است بنابراین نتیجه چنین می شود که یکی از قوانین متقنه اسلام عدم تجدید مهر است، باز شما فریب خوردگان بهائیت را مخاطب قرار داده می گوئیم آیا کدام یک از این دو قانون عالی تر و با دنیای کنونی سازشش بهتر است؟ اگر اندکی دقیق شوید خواهید گفت قانون مقدس اسلام، چون نفوس جهان بر سه دسته اند غنی، متوسط، فقیر، و هر کدام به حسب شأن و مقام و بالاخره به قدر وسع خویش، مهریه قرار می دهند، بنابراین تعیین مهر به عنوان وجوب، بی مورد و غلط خواهد بود، توضیح این که، تجدید مهر به نوزده [مقال ۳۳] مثقال طلا مثلا برای دسته‌ی اغنیاء چیزی است بسیار اندک و ناقابل و برای عده متوسط امری است عادی و برای طبقه فقیر و بی بضاعت تحمیلی است فوق العاده شدید پس نتیجه این شد که قانون نوزده مثقال طلا بسیار پوشالی و غلط است. [صفحه ۱۰۵]

### تعیین فاصله عقد و عروسی در مرام بهائیت

در گنجینه الاحکام صفحه ۱۳۰ می گوید: چون طرفین و ابوبین راضی شدند و اقتران تقرر یافت باید بعد از نود و پنج روز حکما زفاف واقع گردد، تأخیر نشود: و در صفحه ۱۳۱ همان کتاب می گوید: پس از آن نود و پنج روز بیشتر فاصله جائز نیست باید زفاف حاصل گردد. و آیتین ( انا کل لله راضون و انا کل لله راضیات تلاوت شود و مهر تسلیم گردد و اگر از نود و پنج روز بگذرد، حرام است و عصیان امر پروردگار نموده ولی عقد باطل نگردد، هر کس سبب تأخیر گردد مسئول است. و مؤاخذ زجر و عتاب گردد.

### عدم تعیین فاصله عقد و عروسی در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام فاصله بین عقد و عروسی، تعیین نشده و اگر کسی بین آن دو فاصله قرار دهد و عقیده کند که آن فاصله از جانب اسلام معین شده تشریح نموده است، بنابراین یکی از قوانین متین اسلام نیز عدم تعیین فاصله بین عقد و عروسی است، در این مورد نیز قضاوت را به عهده شما فریب خوردگان می گذاریم. شما را به وجدانتان قسم کدام یک از این دو [صفحه ۱۰۶] قانون عالی تر و با این عصر و سایر اعصار آینده اسزش دارد؟ اگر منکر ضروریات نشوید بایستی بگوئید قانون وزین اسلام چون تعیین فاصله بین عقد و عروسی جز زورگوئی چیز دیگری نخواهد بود و اسلام با این روش مخالف است. البته خواهید پرسید چطور؟ جواب- برای این که نفوس بشر مختلف هستند و سلیقه های آنان نیز متفاوت است، بعضی قدرت مالی آن قدر ندارند که در ظرف نود و پنج روز تهیه جهیزیه نمایند و برخی سلیقه آنان چنین اقتضاء می کند که همسر کوچک برای خود اختیار کنند و چند سالی به نامزدبازی گذرانده سپس عروسی کرده به خانه‌ی خود بیاورند. و نیز عده ای از مردم بودجه مالی آنان اقتضاء نمی کند که در مدت نود و پنج روز مراسم خرج عروسی را انجام دهند بلکه باید به تدریج پولی به دست آورده، تا آن که بتوانند از عهده خرج عروسی در آیند. بنابراین تجدید فاصله بین عقد و عروسی یک نحو زورگوئی به شمار می رود حالا که دیدید میرزا بهاء زور می گوید بیائید، زیربار زور نروید چنان چه عقلا حاضرند تن به هر رنج و تعبی بدهند ولی یک جو زیر بار زور نروند مانند این شاعر که می گوید:

دورو به زیر نیش مار خفتن

سه پشته روی شاخ مور رفتن

تن روغن زده با زحمت و زور

میان لانه ی زنبور رفتن

میان لرز و تب با جسم مجروح

زمستان زیر آب شور رفتن

به کوه بی ستون بی رهنمائی

شبانه با دو چشم کور رفتن

برهنه زخمهای سخت خوردن

پیاده راههای دور رفتن

به نزد من هزاران بار خوش تر

که یک جو زیر بار زور رفتن

### اختیار داشتن زن در طلاق در مرام بهائیت

در گنجینه الاحکام صفحه ۲۲۵ می گوید: اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع حکم تربص جاری و در این مقام حقوق طرفین مساوی، امتیاز و ترجیحی نه.

### اختیار نداشتن زن در طلاق در دین مقدس اسلام

اسلام از آن جائی که با طلاق دادن مخالف است لذا اختیار طلاق را به دست زوج(شوهر) داده و زن را از این اختیار محروم ساخته است. [صفحه ۱۰۸] الطلاق بید من اخذ بالساق یعنی طلاق به دست شوهر است. در این جا نیز حکومت را به عهده شما فریب خوردگان می گذاریم آیا کدام یک از این دو قانون عالی تر و سازش با این عصر و آینده بهتر است!!! اگر بدون فکر سخن نگوئید قطعاً خواهید گفت قانون محکم اسلام ، زیرا بدون تردید دنیای امروز، مایل به ازدیاد نسل می باشد لذا کثرت نفوس هر مملکتی را دلیل بر اهمیت آن تلقی می کنند بنابراین اختیار زن در طلاق باعث شیوع طلاق، که نتیجه آن انقطاع نسل است، می گردد، البته خواهید پرسید چطور؟ جواب- برای این که زن شدید التاثر و کثیرالانفعال و ناقص العقل و زودباور است لذا بر اثر ناملايمات جزئی و تبلیغات و دیگران تحت تأثیر واقع شده زود حاضر به طلاق می شود آیا این طور نیست؟ پس از این نکته نظر، باید گفت قانون اسلام عالی و قانون بهائیت پوشالی است. [صفحه ۱۰۹]

### دفن اموات در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۳۴ سطر ۸ می گوید: «قد حکم الله دفن الاموات فی البلور او الاحجار الممتنعه او الاخشاب الصلبيه اللطيفه و وضع الخواتيم المنقوشه فی اصابعهم انه لهو المقتدر العليم: به تحقیق حکم کرده است خدا دفن اموات(مرده ها) را

در بلور، سنگهای محکم، یا چوبهای محکم و لطیف و نهادن انگشترهای نقشه دار در انگشترهای آنها: به درستی که خدا توانا و دانا است.

### دفن اموات در دین مقدس اسلام

در وسائل الشیعه [۳۴] در ابواب الدفن و ما یناسبه می فرماید محمدبن علی بن الحسین فی (عیون الاخبار) و (العلل) باسناده عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع) قال انما امر یدفن المیت لئلا یظهر الناس علی فساد حسده و قبح منظره و تغیر رائحته و لا یتأذی الاحیاء بریحه [صفحه ۱۱۰] و ما یدخل علیه من الالفه و الفساد و لیکون مستورا عن الاولیاء و الاعداء فلا یشمت عدوه و لا یحزن صدیقه: ترجمه: محمدبن علی بن الحسین در کتاب عیون الاخبار و علل به، سندهای خود از فضل بن شاذان از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: به درستی که امر شده است به دفن میت (در زمین) از برای این که مطلع نشوند مردم بر فاسد شدن جسد میت و نکبتی منظره میت و تغییر بوی میت و این که اذیت نشوند زنده ها به سبب بوی میت و آن چه که داخل می شود بر میت از آفت و فساد و این که بوده باشد میت پوشیده شده از نظر دوستها و دشمن ها پس این که دشمن شمانت نکند و دوست محزون نشود. اسلام، فقط به منظور احترام میت، و این که مردم از بوی متعفن مرده متأذی نشوند امر به دفن میت در زمین به طریق مخصوص فرموده است باز از شما سؤال می کنم کدام از این دو قانون بر خلاف اقتصاد است قانون بهاء یا قانون مقدس اسلام؟ اگر خوب دقیق شوید بایستی بگوئید قانون بهاء خلاف اقتصاد است نه قانون مقدس اسلام، زیرا تابوت بلور خرجش از هزار تومان کمتر نیست و یا تابوت سنگی خرجش از هشتصد تومان و تابوت چوبی به آن دستور مخصوص خرجش از چهارصد تومان کمتر نخواهد [صفحه ۱۱۱] بود و به علاوه انگشتر نقشه دار هم قیمتش از صد تومان کمتر نیست و این خرجهای بیهوده بدون تردید برخلاف اقتصاد مملکتی است پس باید گفت این قانون بهاء ابدًا با دنیای کنونی سازش ندارد.

### طبقات ورثه در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۷ سطر ۱۱ می گوید: قد قسمنا الموارث علی عدد الزاء منها ما قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقت و اللازواج من کتاب للحاء علی عدد التاء و القاء و للاباء من کتاب الرء علی عدد التاء و الکاف و للامهات من الکتاب للو و علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشین و للاخوات من کتاب الدال عدد الرء و المیم و للمعلمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء کذلک حکم میشری الذی یدکرئی فی اللیالی و الاسحار الخ - میرزا بهاء از آنجائی که همه کارهای او برخلاف کارهای عقلا بوده، قانون گذاری او نیز بر خلاف روش عقلا است، با حروف ابجد قانون می گذارد می خواهد بگوید من ابجد را خوب می دانم، ترجمه: به تحقیق تقسیم کردیم ما ارث ها را بر عدد زاء (که به حروف ابجد (۷) است) و مقداری از آن را برای اولاد . شما قرار [صفحه ۱۱۲] دادیم از کتاب طاء (۹) بر عدد مقت ام (۴۰) ق (۱۰۰) ت (۴۰) جمع (۵۴۰) می شود و برای ازواج از کتاب حاء (۹) بر عدد تاء و فاء: ت (۴۰۰) ف (۸۰) جمع (۴۸۰) می شود و برای آباء «پدرها» از کتاب زاء (۷) بر عدد تاء و کاف (۴۰۰) ک (۲۰) جمع ۴۲۰ می شود. برای امهات (مادرها) از کتاب واو (۶) بر عدد رفیع و (۲۰۰) ف (۸۰) بر عدد تاء و کاف جمع (۳۶۰) و برای اخوان (برادرها) از کتاب هاء «ه» عدد شین ش (۳۰۰) می شود. و برای اخوان «خواهرها» از کتاب دال (۴) راء و میم راء: ۲۰- م- ۴۰ جمع «۲۴۰» می شود و برای معلمین از کتاب جمی «ج» عدد قاف و فاء: ق «۱۰۰» ف «۸۰» جمع «۱۸۰» می شود، این طور حکم کرده است مبشر من «علی محمد» آنکه یاد می نمود و مرا در شبها و سحرها پس روی این حدودی که میرزا بهاء معین کرده باید، ترکه میت به ۱۵۲۰ قسمت تقسیم شود، ۵۴۰ قسمت آن به ذریه، ۴۸۰ قسمت آن به ازواج، ۴۲۰ قسمت آن به پدرها، ۳۶۰ قسمت آن به مادرها- ۳۰۰ قسمت آن به برادرها، ۲۴۰ قسمت به آن خواهرها ۱۸۰ قسمت آن به معلمین داده شود.]

### اشاره

خدای تعالی در قرآن مجید سوره «۴» نساء جزء «۴» آیه «۶» می فرماید: للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا: ( ترجمه) از برای مردان است بهره ای از آن چه را که بازگذارده‌اند پدر و مادر و نزدیکان و خویشاوندان او و «نیز» از برای زنان است بهره و سهمی از آن چه را که باز نهادند مادر و پدر و نزدیکان او از آنچه را که باز نهاده شده، کم یا بیش بهره ای معین و مشخص: در این آیه پروردگار جهان به طور اجمال فرموده که از برای مردان و زنان، از آنچه را که پدر و مادر و خویشاوندان او باز نهادند سهمی است معین، و در آیه «۱۰» و «۱۱» از همان سوره، آن آیه مجمل را بیان می نماید. در آیه «۱۱» می فرماید: یوصیکم الله فی الاولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحده فلها النصف و لابویه لکل واحد منهما السدعی مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابوه فلامعه الثلث فان کان له اخوه فلامه السدس من بعد وصیه یوصی بها اودین آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا فریضه من الله ان الله کان علیما حکیما: ترجمه و تفسیر: امر می کند خدا شما را درباره میراث اولاد و فرزندانتان زمانی که مردید، پس از برای پسر است مانند بهره ی دو دختر « یعنی پسر دو [صفحه ۱۱۴] برابر دختر ارث می برد» پس اگر بودند اولاد شما زنهایی بیش از دو برای آنها است، دو ثلث از ترکه، و اگر بود مولود، یک دختر پس از برای او است نصف ترکه (و اگر بود از برای میت فرزند و پدر و مادر) از برای پدر و مادر است از برای هر کدام از آن دو، سدس (شش یک) از ترکه اگر بوده باشد از برای میت ولدی خواه آن ولد پسر باشد یا دختر، یکی باشد یا بیش از یکی، پس اگر ولد یک پسر بود باقی تر که از برای اوست و اگر پسرنانی چند بودند، باقی تر که به تساوی بین آنها تقسیم می شود و اگر دخترانی چند بودند باقی تر که نیز بین آنها بالسویه تقسیم می شود، و اگر برخی پسر و دختر بودند باقی تر که بین آنها تقسیم می شود و پسر دو برابر دختر ارث می برد و اگر آن ولد یک دختر بود از برای او است نصف ترکه بالفرض و دو سدس ترکه به پدر و مادر برابر هر دو ولی به قدر سهمشان رد می شود، به دلیل این آیه مبارکه: اوالو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشاوندان، برخی، بر برخی دیگر برتری دارند، و چون قرابت و خویشی پدر و مادر میت و قرابت فرزند میت نسبت به میت مساوی است و هیچ کدام در دیگری مزیت ندارند [۳۵] لذا مابقی، بر همه آنها رد می شود: و اگر نبود از برای میت ولدی ( یعنی نه پسر و نه دختر و نه نوادگان پسری و دختری) و باقی تر که به پدر می رسد، و اگر چنانچه میت زن بود، [صفحه ۱۱۵] شوهر، نصف، مادر ثلث، باقی به پدر میت می رسد، و اگر میت مرد بود، زن ربع، مادر ثلث، مابقی به پدر میت می رسد پس اگر از برای میت برادرانی [۳۶] و یا دو برادر [۳۷] و یا یک برادر و دو خواهر بود، در صورتی که از پدر و مادر یکی یا از پدر یکی باشند حاجب مادر از ثلث می شوند، پس از برای مادر میت سدس ترکه است و مابقی به پدر میت می رسد، از بعد وصیتی که وصیت کرده باشد میت یا از بعد دینی که بر گردن میت است ( چون دین و وصیت مقدم است بر ارث) پدران و فرزندان شما نمی دانند کدام از آنها نزدیکترند به شما در سودمندی و این فریضه (واجبی) است از جانب پروردگار همانا خدا است دانای حکیم: در آیه ۱۱ می فرماید: ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لکم ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع [صفحه ۱۱۶] مما ترکن من بعد وصیه یوصین بها اودین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیه توصون بها اودین و ان کان رجل یورث کلاله او امراه و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیه یوصی بها اودین غیر مضار وصیه من الله و الله علیم حلیم.

ترجمه و تفسیر: واز برای شما شوهران است نصف آنچه را که واگذارده‌اند زن های شما اگر نبوده باشد از برای زنهای شما ولدی (یعنی فرزندی) خواه یکی یا بیشتر، خواه پسر باشد یا دختر و یا نوه ی پسری یا دختری، پس اگر بود از برای آنها ( یعنی زنهای

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

شما) ولدی ( فرزنددی) پس از برای شما است ربع، از آن چه را واگذارده اند از بعد وصیتی که وصیت کرده‌اند به آن و یا از بعد دینی که بر ذمه آنها است، و از برای زنها است ربع [۳۸] از آنچه را که واگذارده‌اید شما شوهران، از میراث اگر نباشد از برای شما ولدی «فرزنددی» پسر یا دختر نوه ی پسری یا دختری و اگر باشد از برای شما ولدی (فرزنددی) پس از برای آنها است یعنی زندهای شما ثمن [۳۹] (هشت یک) [صفحه ۱۱۷] از آنچه را که واگذارده‌اید، از میراث از بعد وصیتی که وصیت کرده اید و یا از بعد اداء دینی که بر ذمه شما است و اگر بود آن میت مردی که میراث گرفته شود. از او کلاله یعنی در حالی که بدون پدر و مادر و اولاد است و مرآن مرد و زن را برادر و یا خواهر مادری باشد پس از برای هر یکی از آن دو برادر و خواهر مادری سدس «شش یک» از ترکه می‌باشد، پس اگر بوده باشند از یک برادر و یا یک خواهر پس آنانند شریک در ثلث (سه یک) از ترکه در این صورت پسر و دختر مساویند، چون شیعی و سنی متفق اند بر این که برادران و خواهرانی که از مادر یکی هستند در ارث مساوی می‌باشند و نیز باید تقسیم سهام از بعد انفاذ وصیت و اداء دین باشد، درحالی که موصی (وصیت کننده) و مدیون (دین بر ذمه دارنده) در وصیت و دین خود ضرر و زیان بر ورثه وارد نسازند. توضیح: زیان در وصیت این است که وصیت کننده در وصیت خود از ثلث مال تجاوز کند و زیان در دین است که کسی به قصد زیان رساندن به ورثه خود، اقرار کند به دین از برای کسی که از او چیزی طلبکار نیست این دستوری است از خدا و خدا است دانای بردبار. و در آیه «۱۷۵» از همان سوره می‌فرماید: [صفحه ۱۱۸] یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوه رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تزلوا و الله بکل شی علیم.

ترجمه و تفسیر: طلب فتوی و حکم می‌کنند از تو ای محمد (ص) در میراث کلاله حکم می‌کند در میراث کلاله که بدون پدر و مادر و فرزند است. «کلاله در این آیه غیر از کلاله در آیه پیش است چون مراد از کلاله در این آیه خواهر و برادر پدری و مادری یا پدری تنها است» به این طور که اگر مردی بمیرد و از برای او فرزند نباشد، خواه پسر یا دختر و از برای او خواهری از مادر و پدر یا از پدر تنها باشد پس از برای آن خواهر است نصف آن چه گذاشته است از مال، حکم کلاله امی (یعنی خواهر و مادری) در آیه پیش گذشت و آن مرد ارث می‌برد از خواهرش در صورتی که امر به عکس باشد یعنی زنی بمیرد و از برای او برادری از مادر و پدر یا از پدر تنها باشد، اگر نباشد از برای خواهرش (یعنی آن زنی که مرده است) فرزند چه پسر، چه دختر، پس اگر بودند خواهران آن مرد دو تا پس از برای آن دو، دو ثلث (سه یک) از آن چه را که واگذارده است می‌باشد و اگر وارث، خواهران و برادران پدری و مادری یا پدری تنها [صفحه ۱۱۹] باشند، که عبارت از زنان و مردانند، پس از برای مرد است مانند بهره ی دو زن و بیان می‌کند خدا حکم میراث را برای شما به جهت این که مبادا گمراه شوید و خدا بر همه چیز از مصالح بندگان دانا است. این بود احکام وراثت از نظر دین مقدس اسلام باز برای آخرین بار از شما فریب خوردگان سؤال می‌کنیم؛ آیا کدام از این دو قانون عالی تر و با این عصر و سایر اعصار سازش دارد؟ قانون اسلام یا قانون بهاء؟ اگر حق کشی نکنید و تعصب به خرج ندهید، بایستی بگوئید قانون مقدس اسلام زیرا اسلام درباره ورثه قائل به طبقه بندی شده، به طوری که در هر طبقه ای ولو یک نفر وجود داشته باشد، طبقات دیگر از ارث گرفتن محروم خواهند بود و نیز حقوق هیچ یک از ورثه را مجمل قرار نداده، وضایع نفرموده است به خلاف بهاء که در قانونش ابداء قائل به طبقه بندی نشده، و حقوق برخی از ورثه را ضایع کرده و نیز کسانی را که وارث نیستند جزو ورثه قرار داده است، و اما این که قائل به طبقه بندی نشده، پرواضح است، زیرا بهاء در این قانون و سایر قوانینش ابداء قید نکرده که تا مادامی که ذریات وجود دارند به دیگران ارث نمی‌رسد، چون قید نکرده لذا به حسب ظاهر همه در یک مرتبه ارث می‌برند پس بنا بر این طبقه بندی معنی و مفهومی ندارد اما این که بعضی از ورثه را از ارث گرفتن محروم ساخته این که صاحب گنجینه الاحکام در گنجینه صفحه ۹۴ از قول بهاء می‌گویند: [صفحه ۱۲۰] مقصود از آباء و امهات بلافصل

## [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

هستند و اجداد و جدات خارج می شوند پس به حکم بهاء جدو جده که از جمله وراث می باشند از ارث گرفتن محرومند. و اما آن کسانی را که جزو ورثه قرار داده عبارتند از معلمین.

### تبصره

علاوه بر این نقایصی که ذکر شد، از جهات دیگر نیز قانون ارث بهاء ناقص و مجمل است و آنها از این قرار است: ۱- ذریه را معین نکرده که آیا مراد اواد بلافصل است یا این که نوادگان را هم شامل می شود. ۲- آیا پسر و دختر تفاوت دارند یا به طوری تساوی ارث می برند. ۳- مراد از ازواج شوهران فقط می باشد، یا این که زوج و زوجه (مرد و زن) را نیز شامل می شود. ۴- فرقی بین برادران و خواهران پدری و مادری و پدری تنها و مادری تنها نگذاشته است. [صفحه ۱۲۱]

### طبقه بندی ورثه از نظر اسلام

#### اشاره

در دین مقدس اسلام ورثه، به سه طبقه نسبی و سه طبقه ولایتی و یک طبقه سببی تقسیم می شوند، و سه طبقه نسبی هر طبقه به دو دسته تقسیم می شوند و نیز با وجود هر طبقه‌ای که سابق است ولو یک نفر بدون مانع باشد طبقات دیگر از ارث محروم خواهند بود، به استثناء طبقه سببی که عبارت است از زوج (شوهر) و زوجه (زن) این طبقه با سایر طبقات عرضا ارث می برد.

#### طبقات نسبی

۱- طبقه اول نسبی و آن بر دو دسته است دسته اول پدر و مادرمیت، دسته دوم فرزندان میت و با نبودن آنان نوادگان میت به ترتیب هر چه پائین روند، ارث می برند. ۲- طبقه دوم نسبی: دسته اول جد و جده میت و با نبودن آنان اجداد و جدات پدر و مادر میت و به ترتیب هر چه بالاتر روند دسته دوم برادر و خواهر میت و با نبودن آنان، اولاد آنها به ترتیب هر چه پائین روند. ۳- طبقه سوم نسبی، دسته اول عموها و عمه ها میت می باشد و با نبودن آنان اولاد آنها به ترتیب هر چه پائین روند و با نبودن اولاد، عموها و عمه های پدر و مادر میت و با نبودن آنها عموها و عمه های جد و جده میت به ترتیب هر چه بالاتر روند [صفحه ۱۲۲] دسته دوم: دائیهها و خاله های میت و با نبودن آنها اولاد و فرزندانشان ارث می برند و هر چه به ترتیب پائین روند و با نبودن دائی زاده ها و خاله زاده ها، دائیهها و خاله های پدر و مادر میت، و با نبودن آنها به دائیهها و خاله های جد و جده میت و هر چه به ترتیب بالا روند.

#### طبقات ولایتی

۱- طبقه اول معتق است و آن کسی است که میت را از بندگی آزاد کرده و شرط ارث هم نموده است و پس از او ورثه نسبی او به ترتیب ارث می برند. ۲- طبقه دوم ولایتی، ضامن جزیره است یعنی کسی که جنایات میت را ضمانت کرده و شرط ارث هم نموده و صیغه ضمان هم اجراء کرده است. ۳- طبقه سوم ولایتی امام است، در زمان حضور امام وارث است و در زمان غیبت مجتهد جامع الشرائط که نایب او است وارث خواهد بود [صفحه ۱۲۳]

#### طبقه سببی

طبقه سببی عبارت از زوج و زوجه (شوهر و زن) می باشد، این طبقه با همه طبقات ارث می برند. نگارنده گوید: برای این که بر شما فریب خوردگان ثابت گردد که قانون بها بسیار قانون پوشالی است و اصلا با هیچ عصری از اعصار سازشی ندارد، به یک فرض از فروض ارث پرداخته، تا آن که بدانید چگونه میرزا بهاء با قانون خویش حق وارث بیچاره ضعیف را پامال کرده است، و آن این که اگر شخصی با سواد بمیرد و بازماندگانش عبارت باشند از پدر و مادر و یک پسر خردسال و یک خواهر و یک برادر و یک معلم، و مالی را که باقی گذارده و مثلا دوهزار و پانصد و بیست تومان باشد اگر ما بخواهیم این ترکه را با قانون بهاء بین ورثه تقسیم کنیم به طفل خردسال و یتیم میت اجحاف می شود زیرا به پسر خردسال مبلغ پانصد و چهل تومان ارث بیشتر نمی رسد و مابقی بین ورثه دیگر تقسیم می شود ولی اگر با قانون مقدس اسلام ترکه را تقسیم کنیم ابا به طفل صغیر میت اجحاف نخواهد شد زیرا به حکم اسلام برادر و خواهر در طبقه دوم می باشند و با وجود طبقه اول آنها از ارث محروم خواهند بود و اما معلم که اصلا داخل در ورثه نیست بنابراین می ماند پدر و مادر و یک پسر، ترکه در این صورت به شش سهم تقسیم می شود یک سهم پدر، و یک سهم مادر، و چهار سهم پسر می برد، بنابراین از ترکه مفروض که عبارت از ۲۵۲۰ تومان است، ۱۶۸۰ تومان به پسر و ۴۲۰ تومان به پدر و ۴۲۰ تومان به مادر می رسد آیا بر شما [صفحه ۱۲۴] معلوم شد که میرزا بهاء چه مقدار، حق یک طفل صغیر ناتوان را ضایع و پامال کرده است؟! گذشته از این، قانون بهاء چگونه با دنیائی که در صدد تجدید مالکیت است، سازش دارد؟! قانون بهاء معلمین را ملیاردر می کند؛ زیرا هر معلمی در مدت عمر خویش به هزارها شاگرد، درس اموخته بنابراین بایستی از همه ی آنها ارث بگیرد آیا در این صورت معلمین ملیاردر نمی شوند؟ و نیز گذشته از این این چه حقی است که میرزا بهاء برای معلمین قائل شده و چه ترجیح بیجایی است. در حق آنها روا داشته معلم با کارگر یا کارمند چه فرقی دارد، هر کدام، در ازاء زحمت خویش پول به دست می آورند کارگر کار می کند و پول می گیرد معلم هم به تعلیم و تربیت می پردازد و پول می گیرد، پس این چه ترجیحی است که برای معلمین قائل شده، بسیار به جا بود که میرزا بهاء ترجیح نمی داد و امتیاز قائل نمی شد، یعنی برای کارگرا نیز ارثی تعیین می کرد ما در همین جا به مقایسات خاتمه داده و از مقایسات عبادات مانند نماز و روزه و حج و امثال آنها که امور معنوی و تعبدیه می باشند خودداری نمودیم: و در خاتمه از باب نمونه به پاره ای از تناقضات بهاء و اغلاط کتابهای او می پردازیم: [صفحه ۱۲۵]

### تناقض گوئی های بهاء

قبل از ورود در تناقض گوئی های بهاء، به مطلبی گوشزد می شود و آن این که تناقض گوئی، شیوه مجانین و دیوانگان است مانند این که کسی بگوید فلان وقت هم روز است و هم شب، و فلان کس در یک زمان هم خواب است هم بیدار و یا این که هم کور هم بینا و یا این که هم آفریننده است هم آفریده شده و امثال اینها چنان که گویند: دو دیوانه بر لب حوضی نشسته بودند، یکی از آنها چیزی بر دست داشت که ناگهان در آب افتاد، دیوانه برای این که گمشده ی خود را در آب ببیند، کبریتی روشن کرده به آب تماس می داد، که به عقیده خودش خوب بتواند گمشده اش را ببیند، البته شعله کبریت به مجرد تماس با آب خاموش می شد، وی به رفیق دیوانه اش گفت: چرا شعله کبریت خاموش می شود، رفیق دیوانه اش گفت: فضاء باعث خاموش شدنش می شود، اگر می خواهی شمع کبریت خاموش نشود برو در میان آب کبریت را روشن کن. خلاصه ی مطلب این که هر عاقلی اگر چه یک جو عقل داشته باشد، تناقض نمی گوید پس تناقض گوئی دلیل بسیار و حکمی است بر دیوانگی گوینده اش اکنون بفرمائید تناقض گوئی [۴۱] های میرزا بهاء را بخوانید و همانطوری که پیش [صفحه ۱۲۶] گفته شد: میرزا بهاء در کتاب مبین: در صفحه ۳ سطر ۹ می گوید: اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید: وی در جمله اولی ادعای بندگی و در جمله ثانی ادعای خدائی کرده آیا این دو جمله با هم متناقض نیست؟! آیا می شود، آفریده شده، آفریننده خود و دیگران باشد؟! و نیز در کتاب اقدس صفحه ۳۹ سطر ۲ می گوید: عاشروا مع الادیان کلها بالروح و الريحان.

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

ترجمه: معاشرت کنید با ادیان با همه آنها با خوشی و معیشت نیکو. و در همان کتاب صفحه ۱۸ سطر ۵ می گوید من احرق بیتا متعمدا فاحرقوه. ترجمه: کسی که از روی عمد خانه‌ی کسی را بسوزاند پس او را بسوزانید. آیا این دو جمله با هم متناقض نیست؟! آیا معاشرت با مسلمان و کلیمی و مسیحی با خوشی و خوشروئی به این است که اگر آنان خانه‌های بهائیان را از روی عمد بسوزانند بهائیان هم خود آنها را بسوزانند؟! یا معاشرت با خوشی و خوشروئی به این است که از آنان قیمت یا مثل خانه‌های خود را طلب کنند؟ و نیز در کتاب اقدس صفحه ۱۸ سطر ۹ می گوید: [صفحه ۱۲۷] قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین الخ ترجمه: نوشته است خدا برای شما تزویج نمودن را، مبادا از تزویج نمودن دو زن تجاوز کنید!!! و نیز در همان کتاب صفحه ۱۹ سطر ۲ می گوید: لا یحقی الصهار الا- بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالا من الذهب الابریز وللقری من الفضة. ترجمه: متحقق نمی گردد ازدواج مگر به مهرها به تحقیق معین شده از برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و از برای دهات نوزده مثقال نقره و باز در همان کتاب صفحه ۱۰ سطر ۱۱ می گوید: والذی سافر و سافرت معه ثم حدیث بینهما الاختلاف فله ان یؤتیها نفقه سنه کامله ترجمه: کسی که با زنش مسافرت کرد و در سفر اختلافی بین آنها رخ داد بر شوهر است که نفقه و خرج یک سال کامل زن را بدهد و باز در همان کتاب صفحه ۸ سطر ۱۳ می گوید: وجعلنا الدار المسکونه والالبسه المخصوصه للذریه من الذاکران دون الاناث. ترجمه: قرار دادیم ما خانه مسکونی و لباسهای مخصوص میت را از برای پسران میت نه دختران او و در گنجینه الاحکام که رساله سئوال و جواب بهائیان است در صفحه ۲۲۵ می نویسد: سئوال آیا زوجه می تواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه؟ جواب- مساوات تامه است بین زوج و زوجه، و نیز در جای دیگر همین کتاب می گوید: مساوات حقوق رجال ونساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است آیا این دو جمله اخیر با جملات سابق متناقض نیست؟! اگر مساوات [صفحه ۱۲۸] تامه بین زن و مرد است پس چرا همانطوری که مرد می تواند دو زن بگیرد زن نمی تواند دومرد اختیار کند؟! اگر مساوات تامه است چرا زن ده نشین با شهرنشین فرق دارد مهریه زن ده نشین نوزده مثقال نقره است ولی مهریه شهرنشین نوزده مثقال طلا است؟! اگر مساوات تامه است، چرا در صورت اختلاف نفقه زن به عهده مرد است؟! اگر مساوات حقوق رجال ونساء از تعالیم اساسیه است چرا دختران میت از خانه مسکونی و لباس مخصوص میت محرومند؟ باری تناقض گوئی های بهاء زیاد است و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم زیرا مقصود اثبات تناقض گوئی او بوده، و آن هم به همین مقدار اثبات می گردد.

### اغلاط کتب میرزا بهاء

#### اشاره

کتابهای میرزا بهاء غلط زیاد دارد ولی ما از باب نمونه در این جا به پاره ای از اغلاط کتب او اکتفا می کنیم: [صفحه ۱۲۹]

#### غلط معنوی

بهاء در کتاب مبین صفحه ۲۸۴ می گوید: ان السماء اثر رفعتی و الارض اثر مسکونی: ترجمه: آسمان اثر بلندی و زمین اثر ساکن شدن من است، میرزا بهاء چه غلط بزرگی را مرتکب شده، زمین را ساکن دانسته، با وجودی که وی در عصری واقع شده بود که همه زمین را متحرک می دانستند تعجب نیست از یک همچو پیغمبر قلبی که دروغ اندازی و غلط پردازی کند.

#### اغلاط لفظی اقدس



## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

در اقدس صفحه ۳۹ می گوید: عاشرو ولع الادیان الخ ودر همان کتاب صفحه ۲۲ می گوید: لتعاشروا مع الادیان و تبلغوا امر ربکم . لفظ مع در این دو جمله زائد و غلط است. باید بگویند عاشروا الادیان و لتعاشروا الادیان زیرا عرب می گوید: ضارب زید عمرو و نمی گوید ضارب زید مع عمرو ودر صفحه ۳۷ می گوید ثم انصفوا بالله لعل تجدون لثالی الاسرار و نیز در همان صفحه سطر ۱۵ می گوید: لعل تدعون ما عندکم. این دو جمله نیز غلط است زیرا لعل کلمه ترجی است به تنهایی داخل بر فعل نمی شود باید مدخول آن اسم باشد، پس باید بگویند: «لعلکم تجدون و لعلکم تدعون.» [صفحه ۱۳۰]

### اغلاط لفظی ایقان

در ایقان صفحه ۷ می گوید: «الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحین الایقان. الخ و در صفحه ۳۸ می گوید: «کذلک نرش علیک من انوار شمس الحکمه و العرفان لیطمئن بها قلبک و تكون من اللذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا.» ودر صفحه ۵۸ می گوید: «لتطیرن بجناحین الانقطاع» این سه جمله نیز غلط است زیرا نون جناحین را در حال اضافه حذف نموده چه آنکه صحیح، جناحی الایقان و جناحی الانقطاع است و نیز کلمه مطیورا غیر صحیح و غلط است. [صفحه ۱۳۱]

### توصیه

قران مجید «تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العداوان. (ترجمه و تفسیر) کمک نمائید یکدیگر را بر نیکی و پرهیزکاری (یعنی بر آنچه را که خدا امر کرده است شما را بر آن) و کمک نکنید بر گناه و از حد در گذشتن (یعنی از آنچه را که خدا نهی کرده شما را از آن) از آنچه را که در پیش گذشت، بر خوانندگان محترم معلوم شد که فرقه بهائیه، فرقه ضاله (گمراه شده) و مضله (گمراه کننده) اند و نیز روشن شد که مرام آنان جز یک مشت اراجیف و اوهام چیزی دیگری نیست بنابراین کمک به آنان کمک به ضلالت و آن هم مبعوض پروردگار جهانیان می باشد. پس نتیجه این شد که کمک به اثم و عداوان است و کمک به اثم و عداوان بدون تردید حرام است لذا از این نکته نظر بر مسلمانان به ویژه شیعیان توصیه می شود که به این فرقه به هیچ وجه کمک نکنند، یعنی از خریدن (پپسی کولا- تلویزیون) و هر چه را که باعث کمک و تقویت و نفوذ آنان می شود، خودداری نمایند تا آن که در پیشگاه با عظمت عدل الهی مسئول نباشند. سید محمد م م ی و السلام علیکم. [صفحه ۱۳۲]

### داستان علی محمد باب

### اشاره

ای که هستید صاحب تدبیر خوب خوانید این کتاب حقیر این کتابی که پیش روی شماست داستان خراب باب دغاغت خوش بخوانید. این نقوش سیاه تا شناسید راه را از چاه خود قضاوت کنید. بعد نظر ای همه صاحبان علم و هنر فکر خود آورید اندر پیش تا ممیز شوید گرگ از میش بود شخصی علی محمد نام مظهر حقه معدن اوهام [صفحه ۱۳۳] موطن این پلید حیلت باز بوده در شهر و بلده شیراز شد تولد در آن مکان شریف این چنین عنصر کثیف سخیف گشته تاریخ مولدش بی رنج یک هزار دویست و سه ده و پنچ [۴۲] این وجودی که بود صرف عدم

ننگ شیراز گشت و عار عجبم

این سخن گویمت ز صدق و صفا

## [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

که همین شخص رفته راه خطا

این که گفتن رفته راه خطا

این که گفتم بود به راه خطا

پدر او بود به نام رضا

وین که بنموده راه حق را گم

نام مامش بود خدیجه بگم [۴۳]

از قضا شد یتیم سن صغر

زین سبب شد غریق فتنه و شر

دائیش [۴۴] آن زمان کفیلش شد

برسر هر رهی دلیلش شد

[صفحه ۱۳۴]

برد آن طفلک نپخته خام

سوی مکتب به نزد عابد [۴۵] نام

گویمت وصف عابد معهود

که وی از صوفی شش آتشف بود

جای تعلیم علم رحمانی کرد

تزریق رمز شیطانی جای تدریس

آیه قرآن به وی آموخت جمله ی عرفان گفته‌اند این سخن به ضرب مثل (تو مفصل بخوان از این مجمل) این پسر نزد همچه استادی می نیاموخت غیر شیادی چند سالی به پیش عابد بود گفته‌های خراف او بر بود تا به حد بلوغ و رشد رسید طالعی، شد ، به کسب و کار سعید کرد قطع نظر ز دانش و فر همره دائیش برفت، سفر [صفحه ۱۳۵] شهر بوشهر را گزید مکان گشت مشغول کسب و کار در آن مدت کسبش ای ستوده خصال همچه گویند، بوده است دو سال بر روی بام و تابش سوزان آن هم از آفتاب تابستان گاه خواندی دعای مأثوره گاه هم وردهای مجعوله ای برادر تو خود قضاوت ران که چه آید بلا برین انسان غیر دیوانگی بلائی هست؟

وآن مرض را دگر دوائی هست؟

## به سوی کربلا نمود سفر

این زمان بهر علم و دانش و فر به سوی کربلا نمود سفر دل ز کسب و ز کار خوبش برید به خود از راه علم داد نوید گر که من علم و دانش آموزم در همه کار خویش پیروزم [صفحه ۱۳۶] گر که من صاحب علوم شوم چون قمر در صف نجم شوم گر شوم عالم درست و فهیم صاحب مال گردم و زر و سیم می خرم من عمارت شش دانگ صاحب پول می شود در بانک صاحب آب و ملک و باغ شوم صاحب قاطر والاغ شوم الغرض با هزار وعد و نوید بر زمینی که کربلاست رسید بهر پیدا نمودن استاد اندرآن سرزمین به راه افتاد زد دران حوزه اندی گشتی تا پسندید کاظم [۴۷] رشتی طوق شاگردیش به گردن کرد هر چه آن ریخت، این به دامن کرده بود این کاظم: ای که بینائی از تلامیذ شیخ احسائی [۴۷] [صفحه ۱۳۷] مسلک این دو بود اخباری فقهشان از اصول، بدعاری بود، مقصودم از اصول چنین هی للفقہ لا الاصول الدین ای برادر شدم ز مقصد دور سخن آمد به این طریقت جور چون که مقصود هر چه بود و نبود شرح حال علی محمد بود حاصل این است بی برو برگرد درسکی خوانده است این نامرد درس خوانده ولی چه درس بدان که از او بهتر است امثله خوان (صرف) خوانده به ضرب چندین سال فرق ناداده صحت از اعلال (نحو) خوانده ولی چه نحو خراب عاجز است از کلام با اعراب خوانده ترکیب و جمله ترتیبش ای بردمرده شوی ترکیبش فاعل از فعل فرق ناداده در غلطخوانی خیلی استاده [صفحه ۱۳۸] خوانده (منطق) ولی ز منطق دورهمچو دیده که فاقد است از نور خوانده علم (بیان) ولی لال است قافله پیش واین به دنبال است خوانده علم (کلام) و (فلسفه) را پیشه ی خویش کرده سفسطه را علم (اعداد) را بسی خوانده لیک همچون... ی به گل مانده خوانده علم (نجوم) وهم (تاریخ) در بیانش عرب بود از بیخ خوانده (قرآن) وی ندانسته که چه درها ز لب برون جسته خوانده (اخبار) عترت معصوم هیچ یک ز آن نشد ورا معلوم از علوم و معارف -الحاصل پای او لنگ همچو... در گل گر چه زین حرفها برادر من سرتو درد آمد و سر من لیک مقصود ما در این منظوم نیست جز داستان شود معلوم [صفحه ۱۳۹] داستانی چه داستان خراب داستان علی محمد باب.

## کرد آهنگ بلده ی شیراز

این زمان با هزار عشوه و نازکرد آهنگ بلده شیراز از قضا رفت کاظم از دنیا پیروانش شدند بی مولا همه رفتند از یمین و یسار در پی شیه ی تمام عیار عده ای خاضع کریم شدند باطنا بنده رجیم شدند این کریمی که اهل کرمان است بنده نفس و عبد شیطان است رکن [۴۸] رابع که در نجاسات است منصب این کریم بدذات است [صفحه ۱۴۰] من ز کم گفته ام تو بیش بخوان من ز عقرب تودرس نیش بخوان عده ای زان گروه بدفرجام گشته اندی مرید باقر نام به خدا نیست باقر این بقر است الف باقرش یقین بدر است باقر آن است که علم بشکافد نی که اوهام، روی هم بافد عده ای خاضع حسن گشتند غرق دریای پرفتن گشتند ایها الناس این حسن معروف به گهر بود و (ر) تو کن محذوف عده ای هم به سعی بشروئی [۴۹] سوی این باب کرده اند روئی بدمرام ز باب، سید باب آنکه گردیده مستحق عذاب [صفحه ۱۴۱]

## من به هر جا بوم مدافعان

الغرض چون علی محمد دید عده ای می کنند از او تقلید ادعا نمود صرف، گزاف نی تمامی دروغ و جمله خلاف گاه گفتمی که نام من ذکر است گاه گفتمی که فکر من بکر است گاه برگفت آن شقی عنود که منم باب مهدی موعود گاه گفتمی سخن به صوت جلی که منم باب علم لم یزلی هر چه خواهید زان من خواهید. پیش من رو به خاک برسانید من کنم مشکل تمام روا من دهم دردهای عام شفا گر شویدم مطیع از دل و جان من به هر جا بوم مدافعان الغرض گفت این چنین کم و بیش تا زپل بگذرد خر خویش

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

ادعاها نمود بی بنیان تا به کف آورد، دو لقمه نان گفته اینها ز راه خدعه و شر دور او جمع گشته مشتی خر [صفحه ۱۴۲] بدمرادم ز مشت خر به جهان ساده لوحان عامی نادان عاشق وی شدند این اوباش همچو عاشق به ظلمتی خفاش همه با یک عقیده ی محکم سربه تعظیم او نمودن خم آن یکی بود حاضر از دل و جان که کند خویش بهر او قربان فخر می کرد، و آن دگر به بشر که کند خاک پاش کحل بصر واقعا این نفوس خودسر و لات یک طویله خرد و یک رمه شات این نفوسی که عاری از خردند در جهان صفر و خارج از عددند این گروهی که دور از آئین اند آفت جان و مذهب و دینند ایها الناس این عناصر لات مگسانند بر روی فضلات

### این گروه جمله اندر خواب

چون که دید این علی محمد باب این گروهند جمله اندر خواب [صفحه ۱۴۳] با خود این گفت از ره تدبیر می شود خوب کردشان تحمیر ادعای دگر کنم به جهان تا که خوب آورم به دست عنان خوب گردند این گروه خرم یوزه ساینند بر حریم درم زین سبب گفت ای گروه انام کای همه بی شعور و ای همه خام من بوم قائم و امام زمان من بوم پیشوای اهل جهان ایها الناس قائم موعود من بوم اندر این جهان وجود.

### در پس ابر غیب مستور است

قائم است این ولی بیا قائم همچو من قائم و شما قائم لیک آن قائمی که منظور است در پس ابر غیب مستور است [صفحه ۱۴۴]

### این علامات، بی خلاف بود

عمر این قائم نکو منظر هست چون عمر نوح پیغمبر دان تو دیگر علامت ثانی غیبت وی بسی است طولانی هم امام است و هم امیر و ولی است پسر نهم حسین علی [۵۰] است دان تو این سرور به حق ناطق شیشمین ابن حضرت صادق نام نامی این شه دو سرا نام [۵۱] جدش بود رسول خدا کنیه ی این ولی و این قائم کنیه خاتم است (ابوالقاسم) پدر او امام مرد و زن است نام نامش حضرت حسن است مادر این امام و شاه زمن نام او نرجس است یا سوسن مولدش سرمن رای آمد در جهان یک جهان صفا آمد این که عالم به هر جلی و خفی است دان محل ولادتش مخفی است [صفحه ۱۴۵] می شود او مروج الاحکام یعنی احکام محکم اسلام می کند او حمایت از قرآن منتشر می کند حقایق آن پر کند او زمین، ز عدل و ز داد جور و ظلم و ستم دهد بر باد این علامات بی خلاف بود نی دروغ است و نی گزاف بود شیعیان که جمله منتظرند منتظر بهر این چنین گهرند

### ادعایش بود تمام خراب

پس یقین این علی محمد باب ادعایش بود تمام خراب چون که بابش بود رضا بزاز مولدش بود بلده ی شیراز وین پلید نفهم سردرگم نام مامش بود خدیجه بگم از کجا این بود امام زمان وز کجا این بود مدیر جهان [صفحه ۱۴۶] این که عاری ز فهم و ادراک است از کجا پادشاه این خاک است این که در نزد ناصر [۵۲] الدین شاه شاه بااقتدار و صاحب جاه از سر عجز واز سر اقرار توبه بنمود کرداستغفار این که شد بعد ذکر او دائم من نیم باب و من نیم قائم این که خود گفت من امام نیم صاحب رتبه و مقام نیم از چه پس این گروه جمله خردند کاسه لیکن از آش داغ ترند حضرت مستطاب خواننده یک تقاضا بود از این بنده هر که گوید که او بود قائم برسر نحس او بزن قایم مختصر بحر جیفه ی دنیا سید باب آن غریق هوی چون که وی را کسی نشد مانع برچنین رتبه هم نشد قانع [صفحه ۱۴۷] ادعائی نمود از آن برتر که منم ای انام پیغمبر من بوم صاحب کتاب بیان این کتابم بود

## [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

چه در گران اندر آن هست جمله دستورات به ز قرآن و بهتر از تورات این کتاب من است با تدلیل بهتر است از زبور و از انجیل این بیان نیست گنگ و دنگ است این این که در نیست قلبه سنگ است این آن کلامی که به ز مرجان است سوره های متین قرآن است این که گوید در اوست دستورات نی خلائی است پر ز قاذورات این که گوید که پر ز تدلیل است نی همه پوچ و جمله تخیل است. [صفحه ۱۴۸]

### من خداوند حی معبودم

باز هم بر چنین مقام بلند نشد این مرد بی خرد پابند گفت بر آن گروه بی تدبیر که بوم من خدای حی خبیر من خداوند حی معبودم صاحب فضل و صاحب جودم نام این مرد عاصی ز ندیق چون که شد با دو حرف رب تطبیق زین سبب کرده است این دعوی من بوم رب اعظم اعلی از طفیل من است گشته بیا پایه ی ارض و گنبد مینا من فرستاده ام کتاب بیان از برای شما نفوس حبان هر که خواهد سعادت دو سرا پیرو من شود در این دنیا الغرض زین دروغها پرداخت عده ای را به دام خود انداخت خوب باشد که اندرین منظوم عدد بابیان شود معلوم هیجده بود با حساب درست عدد بابیان به روز نخست عدد این گروه بی تحقیق با دو حرف [۵۳] حی آمده تطبیق [صفحه ۱۴۹] حرف حی اند و جملگی مرده زنده هر کس که گفته... خورده کی ز گفتن شود کثیف نظیف کی ز گفتن شود سخیف شریف گر که گویند مرده را زنده یا که نامند گریه را خنده نشود از کلام گوینده مرده و گریه زنده و خنده هیجده این گروه و سید باب نوزده می شود به جمع حساب هم که در قرن نوزده [۵۴] به حساب گشته بریا مرام سید باب زین سبب رفته نوزده بسیار در کتاب بیان باب بکار ماهشان گشته نوزده، ایام نوزده ماهشان بود یک عام پنج روز سال حساب گفته ای پیروان در این ایام شده و جب برایتان اطعام هم شده واجب از برای شما اندرین روزها دعا و ثنا این گروه اضل من انعام کنن این پنج روز را اطعام همه هستند در دعا و ثنا یعنی اوراد پوچ بی معنا من ندانم که او چه داشت غرض سال را هم نموده است عوض که چنین گیر کرد، الحاصل پای او همچو خرمیانه ی گل روز روز است، بی شعور دنی چه حسابش کنی و یا نکنی بگذاریم و بگذریم از آن عمر عزیز است ای برادر جان [صفحه ۱۵۱]

### واحدش نوزده عدد واحد

شد کتابش به نوزده واحد واحدش [۵۵] نوزده عدد واحد گشته هر واحدش ز روی حساب نوزده باب در میان کتاب بر روی این عدد نموده زیاد حکمها باب ملحد شیاد همه پوچ است جمله لاطائل همه بی معنی است و بی حاصل عمر عزیز است و من نیم مایل کنمش صرف حرف لاطائل گر که خواهی شوی تو آگه از آن خویشتن رو ببین کتاب بیان شد ز تکمیل این بیان عاجز با وجودی که بودش آن معجز تف براین دین و مذهب بابی تف براین دین تراش قلابی [صفحه ۱۵۲]

### گوش بنما حکایتی دیگر

#### اشاره

ضمن این داستان باب سقر [۵۶] گوش بنما حکایتی دیگر بدزنی مظهر جدال و لجاج نام او بوده است زرین تاج ام سلمه تو کنیه اش می دان قره العین [۵۷] را لقب می خوان اهل قزوین بد این زن طالح بود دخت محمد صالح گر که تاریخ مولدش پرسى گویمت یک هزار و دو صد و سی [۵۸] سه عمو داشت این زن شیاد دان محمد تقی، علی و جواد [صفحه ۱۵۳] بد محمد تقی عم اکبر عم اوسط جواد، علی اصغر خدمت باب وعم اکبر خود کرده تحصیل تا که فاضله شد چون به حد بلوغ و رشد رسید رخت خود را به بیت شوی کشید ابن عمش که بود صاحب فر شد بر او همسر و بر او شوهر شوهرش نام وی محمد بود عالم از فضل

رب سرمد بود از چنین شوهر نکو بنیاد شدی از بهر وی سه تن اولاد عم اصغر الا که بینائی بود شاگرد شیخ احساسی هم هواخواه سید رشتی این درو کرد هر چه او کشتی بود از مخلصان درگاهش پیروی می نمود از راهش این زن نابکار ملحد پست به عمومی عزیز خود پیوست [صفحه ۱۵۴] از طریق عمومی کوچک خود از مریدان شیخ وسید شد می گرفتی تماس با کاظم از طریق عریضه او دائم مشکلی گر که روی می آورد حل مشکل برای اومی کرد تا که شد خوب از مریدانش یعنی از آن دراز گوشانش الغرض این زن سخیف و پلید دل ز اولاد و شوی خویش برید به سوی کربلا [۵۹] روان گشتی تا رسد نزد کاظم رشتی تا که این زن رسید درانجا رخت بر بست کاظم از دنیا نرسید او به خدمت مولی شد مبدل سرور او به عزا اندکی اندر آن دیار بزیست تا که بیند که رکن رابع کیست رفت کاظم زمانی از دنیا که به شیراز بود باب دغا [صفحه ۱۵۵] می نمود او به هر طرف روئی تا که پیدا نمود بشروئی از طریق حسین [۶۰] خانه خراب شدی از پیروان سید باب خواهشی کرده بود قره العین که به هر کس مرید گشت حسین زود او را کند از آن آگاه تا که او بیفتد اندر چاه الغرض آن حسین گوش دراز کرد آهنگ بلدهی شیراز رفت وافتاد در میان عذاب گشت یعنی مرید سید باب مژده دادی به باب خویش حسین می شود پیرو تو قره العین بهر او وصف قره کرد بیان که بود او چنین واوست چنان او بود صاحب کمال و هنر او بود چهره اش چون قرص قمر [صفحه ۱۵۶] تا که وصفش شنید سید باب دل او بهر قره گشت کباب نامهئی را نوشت سید باب کرد در نامه اش به قره خطاب من چه دانم چه بود آن خامه یا چه بود آن خطاب در نامه گر که خواهی شوی تو آگه از آن رو تو ان نامه را بگیر و بخوان.

### قره باشد مشیر و قره مشار

می رسیدی ز باب از ره دور دائما بهر بابیان دستور بنمائید از طریق دقیق دین ما را به مردمان تزریق نامه ای هم برای قره رسید که تو هم دین ما بکن تمجید مختصر عدهئی ز بابی ها یعنی افراد ناحسابی ها گرد هم آمدند در بغداد تا که کاری کنند با بنیاد [صفحه ۱۵۷] تا نیاید مزاحمت به میان که به خوبی رود ز پل خرشان از پس شور و حرفهای زیاد عاقبت این به فکرشان افتاد که همه بابیان ز خورد و کبار بروند در بلاد ودر امصار بنمایند با زبان بلیغ بهر باب شریفشان تبلیغ قره باشد مشیر و قره مشار قره بر جملگی سپه سالار همه باشند در اطاعت او همه در تحت ظل رایت او جمله رفتند در بلاد و دیار که کنند انقلاب در افکار هیچ دانی چرا که قره امیر شد براین مردمان بی تدبیر یک جهت داشت این زن طرار شد براین بابیان سپه سالار آن جهت این که صاحبان کمال با زنان می نمی کنند جدال چون زنانند جمله شهوتران ناقص العقل و ناقص الایمان [صفحه ۱۵۸] در ترازوی بحث الحاصل نشود جمع ناقص و کامل بحث ناقص همیشه با کامل ندهد جز نتیجه لاطائل زین سبب شد چنینشان تصمیم که شود قره واجب التعظیم تا نیفتد جمله اندر بند یعنی اندر کلام دانشمند تا نگردند جملگی محکوم از پس بحث صاحبان علوم گشت با پیروان خویش روان تا رسیدند بلده ی همدان اندر آن شهر مدتی ماندند اسب تبلیغ را بسی رانند این چنین زن که مظهر ننگه کرد برپا بسی الم شنگه عدهای از زنان واز مردان به وی آوردند عاقبت ایمان تا به جائی رسید الواتی که فرستاده شد «محلانی» [۶۱] [صفحه ۱۵۹] با کتابی که داشت زیر بغل به سوی عالم بزرگ محل بود چندی خبر درون کتاب آخرش هم بشارتی از باب که نموده ظهور باب عظیم باب علم خدای حی کریم چون که آن عالم این کتاب بدید سخت آشفت سخت از آن رنجید این چنین، عالم فهیم غیور داده بر پیروان خود دستور کای همه پیروان ز لاغر و چاق بزیند این لعین را شلاق هم که با چوب هم چماق و کچک بزندیش به قصد کشت کتک تا دگر همچو مردمی نادان نکنند این غلط در این همدان آن قدر خورد از آن گروه چماق بود لاغر شد از کتکها چاق خورد از بس چماق این ناشی که به تنبان نمود نقاشی الغرض آن قدر برفت وبماند تا که خود را به دوستان برساند [صفحه ۱۶۰] قصه خویشتن نمود بیان که کتک خورده مفتی و مجان چون از او این قضیه بشنیدند جملگی زن گروه ترسیدند از پس شور و بعد گفت و شنید عاقب این به فکرشان برسید که همه بابیان ز خرد وکبار بنمایند از آن دیار فرار بابیان آن عناصر بدکار متفق شدند در امصار عده ای زن گروه لامذهب بنمودند سفر عراق عرب قره باعده ای ز

ملتزمین بنمودند سفر سوی قزوین تا رسیدند بلده ی قزوین بنمودند بپای رایت دین این چه دینی است دین قلابی است که مسمی به مذهب بابی است. [صفحه ۱۶۱]

### دین که دین است دین اسلام است

پدرش چون که دوستش می داشت سنگ منعی به راه او نگذاشت لیک کردش نصیحت ای دختر دور کن این خرافها از سر باز گفت ای عزیز و شیریه ی جان خویشتن را از این بلا برهان این بلایی است و آفت جان است این نه آزادی است زندان است دین که دین است دین اسلام است ما بقی پوچ و جمله اوهام است عاقبت بر نصایح پدری نه که وقعی گذاشت نی اثری به پدر گفت باب رهبر ماست یعنی آخر که مرغ ما یکپاست عم اکبر که داشت دانش و فر بود فرزند وی براو شوهر [صفحه ۱۶۲] زین سبب گفت این غریق هوی این قدر سرکشی ز شو منما پسر م را مگر تو زوجه نه ای زچه پس این قدر تو ناشزه ای در جواب عموی خود این گفت که نگر ددخبیث و طیب جفت من بوم طیب و بسی مرغوب او خبیث و پلید و نامطلوب چون عموی وی بشنید این چنین حرف پوچ او رنجید شد مصمم کزین به بعد دگر هر زمانی که رفت بر منبر بکند از مرامشان تنقید دین اسلام در عوض تمجید هم که تخریب آن مرام کتیف هم ز دین محمدی تعریف تا که افراد ساده لوح عوام نخورندی فریب این اوهام تا که ثابت قدم بوند مدام در ره دین محکم اسلام الغرض رفت بر سر منبر کرد برپا در آن زمان محشر [صفحه ۱۶۳] باب و بابی تمام را یکسر مفتضح کرد بر سر منبر بعد نطق متین و حرف حساب نقش آنان تمام شد بر آب کار چون بابیان چنین دیدند همه از جای خویش جنبیدند قره دستور داد ملتزمین بروندی تمامی از قزوین بابیان آن عناصر بی دین کوچ کردند جمله از قزوین جز سه تن زان گروه بابیها بهر کاری بزیستند آنجا بود کار قبیح آن سه شقی کشته گردد جناب ملا تقی قره با آن سه تن به فکر و خیال بهر قتل تقی نیک خصال در همین فکر و در همین تخیل گشت پیدا در آن دیار جلیل [۶۲] این سه تن با جلیل پیوستند کمر قتل حضرتش بستند مختصر کشته شد جناب تقی از طریق همین گروه شقی [صفحه ۱۶۴] بازگشتیم دور از مقصود چون که مقصود علی محمد بود چون بپا شد ز راه این شیاد ستم و جور و فتنه ها و فساد دولت وقت چاره را این دید که کند باب ظلم را تبعید الغرض باب نابکار پلید شد به تبریز عاقبت تبعید تا که شد کشته اندر آن تبریز باب بی دین و باب بی همه چیز.

### پاورقی

- [۱] در بعد جریان نقشه استعمارگران روسی را به طور مفصل شرح خواهیم داد.
- [۲] یعنی دین هائی که از جانب خدا و تمام دستوراتش وابسته به وحی والهام باشد.
- [۳] آن قوانینی که از مغز بشر تراوش کند غیر آسمانی محسوب می شود.
- [۴] چون دینی که ناسخ است پیروی از آن واجب است.
- [۵] (تواتر) آن را گویند که عده ای بر مطلبی اتفاق کنند که عادتاً اتفاقشان بر کذب (دروغ) محال باشد؛ چون اتفاق مردم به وجود آمریکا مثلاً.

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

[۶] نام آن هفت نفر از این قرار است ۱-امراء القیس کندی ۲-طرفه بن عبد بکری ۳-لبید بن ربیعہ العامری ۴- زهیر بن سلمی المری ۵- عمر بن کلثوم تغلبی ۶-عنتره بن شداء العیسی ۷-حارث بن حمزه الیشکری.

[۷] وآن عبارت از انواع تشبیه و تمثیل و اقسام تأکید و اصناف استعاره و کنایه و فصل و وصل و تقدیم و تأخیر و غیر آنهاست.

[۸] در اینجا به یکی از آن آیات اکتفاء می شود، خدای متعال در قرآن در سوره دوم بقره- آیه ۲۱ می فرماید: «وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین. یعنی اگر می باشید شما در شکی از آنچه را که فرود آوردیم ما بر بنده خود( محمد) پس بیاورید سوره‌ای مانند آن و بخوانید حاضرانتان( یاورانتان) را از غیر خدا اگر هستید راستگویان، اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس بترسید از آتشی که آتش افروزش مردمان بد، و سنگ های خارا است که مهیا گردیده، برای کافران.

[۹] اسامی اسفار خمسه از این قرار است: ۱-سفر تکوین ۲-سفر خروج ۳-سفر لاوان ۴-سفر اعداد ۵-سفر تثنیه.

[۱۰] اناجیل اربعه عبارت از این است ۱-انجیل متی ۲-انجیل مرقس ۳-انجیل لوقا ۴-انجیل یوحنا

[۱۱] برخی از مورخین چنین عقیده دارند که تورات و انجیل کنونی که در دسترس یهود و نصاری است هیچ ربطی به حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) ندارد بلکه تورات و انجیل اصلی بر اثر بعضی از حوادث از بین رفته پس از آن شاگردان حضرت موسی (ع) و حواریان حضرت عیسی (ع) تورات و انجیلی که عبارت از اسفار خمسه و اناجیل اربعه می باشد به رشته تحریر درآورده در دسترس یهود و نصاری قرار داده اند، ولی آنچه یقینی است اینکه تحریفات زیادی در آن دو شده و ما بقی احتمالات مورد شبهه و تردید است.

[۱۲] آنانکه پیروی می کنند (اشاره به یهود و نصاری است) رسولی را که پیامبر امی است که می یابند او را (یعنی نامش را) نوشته نزدشان در تورات و انجیل الخ.

[۱۳] معرب یعنی عربی شده، عرب وقتی که لفظ عجمی را عربی می کند فقط تصرف در لفظ نموده، در معنی هیچ گونه تصرفی نمی نماید پس در پریقلیطوس فقط حرف پ مبدل به ف و واو و سین از او ساقط شده ولی در معنیش هیچ تصرفی نشده.

[۱۴] مانند دین موسی و عیسی و دین اسلام.

[۱۵] مانند دین زردشت و بودا، مدعی دین بودا و زردشت هرگز دعوای خدائی نکرده اند ولی چون دین آن دو دارای آن سه علامت نبود لذا از ادیان غیر آسمانی محسوب گردید.

[۱۶] یعنی شکافنده صبح ها از میان شب های تاریک

[۱۷] مراد از خراب ترین شهرها شهر (عکا) است.

[۱۸] این روایت نبوی از ابن عباس منقول است (ترجمه) کسی که بگوید درباره قرآن چیزی را بدون علم پس قرار داده می شود نشیمن گاهش از آتش.



## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

[۱۹] توبه نامه علی محمد اکنون در کتابخانه مجلس (طهران) محفوظ است ولی ما آن را از کتاب (مواد تحقیق درباره مذهب باب) تألیف مستر براون استنساخ نمودیم.

[۲۰] برخوانندگان محترم پوشیده نماند که خدایانی چند پیدا شدند که تمام کذاب و دروغگو بودند خواهید گفت چطور، علی محمد که ادعای خدائی داشت پس از چندی منصب خدائی را به صبح ازل واگذار کرد و خود دار فانی را وداع گفت او هم مدتی بر یک مشت بی خرد خدائی کرد که خدای دیگری به نام حسینعلی بهاء پیدا شده منصب خدائی را از دست صبح ازل گرفت و خود چندی خدائی کرد آن دو هم پس از چندی به درک واصل شدند. ما گذشته از اینکه دعوی خدائی آنها را باطل می دانیم دروغگوئی آن سه خدای قلابی را از طریق ادعای خودشان ثابت می کنیم، این سه خدا در زمان زندگانی خویش همیشه ادعایشان این بود که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست تماما وابستگی به ما دارد و ما آنها را ایجاد کرده ایم ولی دروغ این ادعا پس از مرگشان ثابت شد زیرا بعد از مرگشان نه زمین به آسمان رفت و نه آسمان به زمین آمد، آب هم از آب تکان نخورد دروغ از این واضح تر می خواهید؟

[۲۱] نبیل عددش با حساب ابجد مطابق است با عدد محمد یعنی عدد هر یک با حروف ابجد ۹۲ می شود پس مرادش از نبیل محمد است و علی قبل نبیل یعنی علی قبل محمد.

[۲۲] عدد وحید هم با عدد یحیی به حساب ابجد یکی است یعنی هر کدام ۲۸ عدد است لذا میرزا یحیی را به اسم وحید خطاب می کند.

[۲۳] آنچه که از مؤلف کتاب نقطه الکاف استفاده می شود، مراد از من یظهره الله در اینجا صبح ازل است به صفحه ۲۴۴ کتاب نقطه الکاف مراجعه فرمائید.

[۲۴] این کتاب برای شاگردان مدرسه بهائیت تألیف شده و آن متضمن پاره ای از عقاید و احکام تعلیمات بهائیت است مؤلفش یکی از مبلغین بهائیت به نام محمد علی قائینی متوفی سنه ۱۳۴۲ هجری است.

[۲۵] ملاعلی اکبر وزین المقربین و مشکین قلم هم کاتب الواح بودند نقل از برخی از مورخین.

[۲۶] میرزا بهاء دستور داده که در هر شهری برای رسیدگی به وظایف و مصالح بندگانش هیئتی به نام بیت العدل تأسیس کنند افراد آن هیئت هم باید بر عدد بهاء که به حساب ابجدی (۹۰) است باشد و اگر هم زیادتر شد عیبی ندارد: در اقدس صفحه ۹ سطر ۹ می گوید قد کتب الله علی کل مدینه ان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فی النفوس علی عددالبهاء -۹- وان ازداد فلا بأس الخ.

[۲۷] اگر شما تمام الواح میرزا بها را ورق بینی کنید غیر از این قانون قانون دیگر نخواهید یافت.

[۲۸] مراد این نیست که چون در خانه های شما هستند بر شما حرامند بلکه در خانه های شما هم اگر نباشند حرام خواهند بود ولی چون اغلب دختران زنان در خانه های شوهران مادرانشان بودند، لذا حکم به این نحو صادر شد.

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

[۲۹] جمع بین دو خواهر و نکاح زنان شوهردار حرام موقتند یعنی نکاح دوخواهر در حال جمع حرام است ولی اگر هر کدام را شش ماه به شش ماه به نکاح خود درآورد جائز است همین طور است نکاح زن شوهردار، در حالی که شوهر دارد نمی تواند او را عقد کند.

[۳۰] جمع بین دوخواهر و نکاح زنان شوهردار حرام موقتند یعنی نکاح دوخواهر در حال جمع حرام است ولی اگر هر کدام را شش ماه به شش ماه به نکاح خود درآورد جائز است همین طور است نکاح زن شوهردار، در حالی که شوهر دار نمی تواند او را عقد کند.

[۳۱] این کتاب راجع به احکام و حدود بهاء است که از بهاء عبدالبهاء و شوقی افندی سؤال و جواب شده.

[۳۲] مؤلف گوید: البته از طرف بهاء: واگر طرفین از قرائت آیتین عاجز باشند، لابس علیهما گوسفندوار کافی است.

[۳۳] نود و پنج مثال طلا که آخرین حدی است که میرزا بهاء تعیین کرده نیز برای اغنیاء چیزی است ناقابل.

[۳۴] تالیف محدث جلیل القدر شیخ حر عاملی

[۳۵] واز همین جهت است که در یک طبقه با هم ارث می برند.

[۳۶] هر چند برادران و یا خواهران با وجود پدر و مادر که طبقه اولی هستند ارث نمی برند ولی حاجب مادر از ثلث ترکه می شوند

[۳۷] در آیهی مبارکه هر چند به لفظ (اخوه) که جمع است استعمال شده ولی اخوین یا اخ و اختین ( یعنی دو برادر و یا یک برادر و دوخواهر) را نیز شامل می شود به جهت این که عرب تشبیه ( یعنی دو تا) را به لفظ جمع استعمال نموده، چنان چه در جای دیگر از قرآن مجید می فرماید « وکنا لحکمهم شاهدین» یعنی ما به حکم داود و سلیمان شاهد هستیم.

[۳۸] خواه یک زن باشد یا بیشتر یک ربع از ترکه به آنها داده می شود.

[۳۹] زن چه یکی چه بیشتر از یکی باشد از یک ثمن از ترکه ارث می برند پس اگر مردی چهارزن و یک فرزند داشت از برای زنها یک ثمن از ترکه است و مابقی به فرزند می رسد بنابراین یک ثمن بین آنها تقسیم می شود و هر زنی یک ربع از ثمن به او می رسد.

[۴۰] برای لغت کلاله معنای دیگری نیز شده است.

[۴۱] مراد ما از تناقض، اصطلاحی نیست بلکه تخالف و تضاد را نیز شامل می شود.

[۴۲] در سال ۱۲۳۵ هجری قمری تولد یافت.

[۴۳] بعضی گفته اند فاطمه بیگم.

[۴۴] نام دائیش حاج سید علی بود.

## [www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

[۴۵] شیخ محمد عابد ملقب به شیخنا که یکی از مشایخ صوفیه بود.

[۴۶] سید کاظم رشتی که از تلامذه شیخ احمد احسائی بود.

[۴۷] شیخ احمد احسائی.

[۴۸] از علامه کبیر، شیخ مرتضی انصاری ره سؤال نمودند رکن رابع چیست که منصب کریم خان است، فرمود نمی دانم ولی محقق در شرایع فرموده الرکن الرابع فی النجاسات.

[۴۹] ملاحسین بشروئی

[۵۰] حضرت حسین بن علی بن ابی طالب (ع)

[۵۱] حضرت محمد بن عبدالله (ص)

[۵۲] در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه توبه نامه به نزد او فرستاد.

[۵۳] لفظ حی که (ح) (وی) است با حروف ابجد ۱۸ می شود ح ۸ وی ۱۰ است.

[۵۴] مراد قرن نوزدهم مسیحی است.

[۵۵] لفظ واحد به حساب ابجد نوزده عدد است.

[۵۶] چون علی محمد خود را باب علم لم یزل و باب مهدی موعود می دانست و لیاقت چنین معنی را نداشت ما او را به باب سقر لقب دادیم.

[۵۷] این لقب را سید کاظم رشتی به زرین تاج داده است.

[۵۸] ۱۲۳۰ هجری قمری.

[۵۹] قره العین سنه ۱۲۵۹ هجری عازم عتبات گردید.

[۶۰] یعنی حسین بشروئی

[۶۱] ملاابراهیم محلاتی.

[۶۲] ملاجلیل یکی از زعمای بایبه بود.

بهایت در ایران

[www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

[info@bahatismiran.com](mailto:info@bahatismiran.com)

[info@bahatismiran.net](mailto:info@bahatismiran.net)

[bahatismiran@gmail.com](mailto:bahatismiran@gmail.com)

[bahatism1@yahoo.com](mailto:bahatism1@yahoo.com)

